



دانشگاه قرآن و حدیث
پردیس تهران

پایان نامه کارشناسی ارشد

رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی

عنوان پایان نامه

مبانی، اقسام و آثار فقهی تابعیت کشور کفر

استاد راهنما

دکتر محمد رسایی

دانشجو

مرضیه ایزدی مبارکه

ماه و سال دفاع

شهریور ۱۳۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث است.»

این تحقیق حقیر، تقدیم به امید کوشه چشمی یا لحظه‌ای بنجد بر لبانت یا ابن الحسن

سپاس فراوان از

محضر ارزشمند پدر و مادر عزیزم به خاطر همه‌ی تلاش‌های محبت‌آمیزی که در دوران مختلف زندگی‌ام انجام

داده‌اند و با مهربانی چگونه زیستن را به من آموخته‌اند.

– به همسر مهربانم که در تمام طول تحصیل همراه و همگام من بوده است.

– به استادان فرزانه و فرهیخته‌ای که در راه کسب علم و معرفت مرا یاری نمودند.

– به آنان که در راه کسب دانش راهنمایم بودند.

– به آنان که نفس خیرشان و دعای روح پرورشان بدرقه‌ی راهم بود.

– اله‌ها به من کمک کن تا بتوانم ادای دین کنم و به خواسته‌ی آنان جامه‌ی عمل بپوشانم!

– پروردگارا حسن عاقبت، سلامت و سعادت را برای آنان مقدر نما!

– خدایا توفیق خدمتی سرشار از شور و نشاط و همراه و همسو با علم و دانش و پژوهش جهت رشد و

شکوفایی ایران کهنسال عنایت بفرما!

چکیده

تابعیت که به معنای تعلق سیاسی، حقوقی و مدنی یک فرد به کشور یا دولت مشخصی است، یکی از مهم‌ترین مباحث در حقوق بین الملل محسوب می‌شود. این اهمیت تا آن‌جا است که تا کنون کتب، مقالات و عناوین متعددی در این رابطه در علم حقوق نگاشته شده و محققان هر یک ابعاد مختلف مسأله تابعیت را مورد تحلیل قرار داده‌اند. از آن‌جا که تابعیت به کشورهای غیر اسلامی دارای پیامدهای دینی و فقهی مختلفی است، دین مبین اسلام نیز نسبت به آن بی‌تفاوت نمانده و در این زمینه فقه‌های اسلامی از سده‌های گذشته تا کنون نسبت به جواز یا عدم جواز پذیرش تابعیت کشورهای بیگانه، فتاوای مهمی صادر کرده‌اند. در این راستا، تحقیق پیش رو با مد نظر قرار دادن این سوالات که مبانی فقهی تابعیت نسبت به کشور کفر چیست و این‌که تابعیت یک مسلمان از نظر قانونی نسبت به کشور کفر چه آثاری دارد؟ کوشش کرده تا مسأله تابعیت به دار الکفر را مورد بررسی قرار دهد. این تحقیق که بر اساس روش توصیفی - تحلیلی سامان یافته، مبتنی بر این فرضیه که فقه‌ها تحت عناوین دار الاسلام و دار الکفر موضوع تابعیت را مورد بحث قرار داده و تابعیت کشور کفر را برای مسلمانان جایز ندانسته‌اند، قرار داده شده است. یافته‌های تحقیق که پس از ماه‌ها مطالعه و بررسی کتب معتبر فقهی و حقوقی به دست آمده نیز به خوبی فرضیه مورد نظر را مورد تأیید و تصدیق قرار داده است. دست آوردهای تحقیق نشان می‌دهد که سفر به کشورهای مطبوع چنانچه با هدف تحصیل علم یا ترویج و تبلیغ دین با حفظ تابعیت اسلامی خویش صورت بپذیرد، بلا اشکال بوده، اما اگر فرد با خروج از تابعیت اسلامی خویش، تابعیت کشور کفر را به دست آورد به دلایل مختلف که از آن جمله می‌تواند به نقض اصل نفی سبیل، حرمت تعرب بعد الهجره و عدم رعایت حدود شرعی دین اسلامی اشاره کرد، به لحاظ فقهی، ناصواب بوده و دارای مجوز شرعی و فقهی نیست.

کلید واژه‌ها: تابعیت، دار الکفر، دار الاسلام، تعرب بعد الهجره.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
فصل اول: کلیات و مفاهیم	۱۱
۱. ۱. کلیات	۱۲
۱. ۱. ۱. بیان مسأله تحقیق	۱۲
۱. ۱. ۲. سؤالات تحقیق	۱۲
۱. ۱. ۳. فرضیات تحقیق	۱۳
۱. ۱. ۴. ضرورت و اهداف	۱۳
۱. ۱. ۵. پیشینه تحقیق	۱۳
۲. ۱. مفاهیم	۱۴
۱. ۲. ۱. تابعیت	۱۴
۱. ۲. ۱. ۱. تعریف لغوی تابعیت	۱۴
۱. ۲. ۱. ۲. تعریف اصطلاحی تابعیت	۱۵
۱. ۲. ۲. کشور	۱۶
۱. ۲. ۲. ۱. معنای لغوی کشور	۱۶
۱. ۲. ۲. ۲. معنای اصطلاحی کشور	۱۶
۱. ۲. ۳. کفر	۱۶
۱. ۲. ۳. ۱. معنای لغوی کفر	۱۶
۱. ۲. ۳. ۲. معنای اصطلاحی کفر	۱۸
۱. ۲. ۴. کافر	۲۰
۱. ۲. ۴. ۱. معنای لغوی کافر	۲۰
۱. ۲. ۴. ۲. انواع کافر	۲۲
۱. ۲. ۴. ۳. معنای اصطلاحی کافر	۲۲

۲۲.....	۱. ۲. ۵. شرک
۲۲.....	۱. ۲. ۵. ۱. معنای لغوی شرک
۲۳.....	۱. ۲. ۵. ۲. انواع شرک
۲۴.....	۱. ۲. ۵. ۳. معنای اصطلاحی شرک
۲۴.....	۱. ۲. ۶. کشور اسلامی (دار الاسلام) و کشور کفر (دار الکفر)
۲۶.....	۱. ۲. ۷. مبنای شباهت کفار اهل کتاب و مشرکین
۲۸.....	فصل دوم: مبانی، اقسام و آثار تابعیت از منظر حقوق بین الملل
۲۹.....	۲. ۱. مبانی تابعیت
۲۹.....	۲. ۱. ۱. منشأ پیدایش تابعیت
۳۰.....	۲. ۱. ۲. تاریخچه تابعیت
۳۱.....	۲. ۱. ۲. ۱. تابعیت قبل از رواج نظام قانون گذاری
۳۲.....	۲. ۱. ۳. ویژگی های تابعیت
۳۲.....	۲. ۱. ۴. شرایط تحقق تابعیت
۳۳.....	۲. ۱. ۵. مبانی و اصول تابعیت
۳۴.....	۲. ۱. ۵. ۱. اصل اول: هر فردی بایستی تابعیتی داشته باشد.
۳۶.....	۲. ۱. ۵. ۱. ۱. نتایج اصل لزوم تابعیت
۳۶.....	۲. ۱. ۵. ۲. اصل دوم: هیچ فردی نباید بیش از یک تابعیت داشته باشد (اصل تابعیت واحده)
۳۹.....	۲. ۱. ۵. ۳. اصل سوم تابعیت یک امر همیشگی و زوال ناپذیر است.
۳۹.....	۲. ۱. ۵. ۱. ۳. ۱. تغییر ارادی تابعیت
۴۰.....	۲. ۱. ۵. ۲. ۳. ۲. تغییر غیر ارادی تابعیت
۴۱.....	۲. ۱. ۵. ۳. ۳. ۳. تغییر تابعیت در اثر ازدواج
۴۱.....	۲. ۲. اقسام تابعیت
۴۲.....	۲. ۲. ۱. ۱. تابعیت تأسیسی
۴۲.....	۲. ۲. ۲. ۲. ۲. تابعیت اصلی
۴۲.....	۲. ۲. ۲. ۱. ۲. ۲. سیستم خون

۴۳.....	۲.۲.۱. دلایل سیستم خون
۴۴.....	۲.۲.۲. سیستم خاک یا تابعیت ارضی
۴۴.....	۲.۲.۱. دلایل طرفداران سیستم خاک
۴۶.....	۲.۳. تابعیت اکتسابی
۴۷.....	۲.۴. تابعیت تحصیلی
۴۸.....	۲.۵. تابعیت تبعی (کسب تابعیت از راه کسب تابعیت دیگری)
۴۹.....	۲.۶. تابعیت تحقیقی (کسب تابعیت از راه ازدواج)
۵۰.....	۲.۷. تابعیت اجباری
۵۰.....	۲.۳. آثار تابعیت به کشورهای کفر
۵۱.....	۲.۳.۱. ادای سوگند در وفاداری به کشور کفر
۵۳.....	۲.۳.۲. تعهد به دفاع از کشور کفر
۵۴.....	۲.۳.۳. ممنوعیت به همراه داشتن نمادهای دینی مانند حجاب
۵۵.....	۲.۳.۳.۱. فرانسه، افراطی‌ترین کشور غربی در زمینه وضع قوانین سختگیرانه علیه پوشش اسلامی
۵۶.....	۲.۳.۳.۲. طرح قانون ممنوعیت حجاب در آمریکا
۵۶.....	۲.۳.۳.۳. هجوم فرهنگی به ارزش‌های مسلمانان ترکیه
۵۷.....	۲.۳.۳.۴. مجازات زندان برای زنان محجبه در بلژیک
۵۷.....	۲.۳.۳.۵. هلند و جرایم اعمال شده برای زنان مسلمان
۵۷.....	۲.۳.۳.۶. ممنوعیت حجاب در سوئیس، چهارمین کشور اروپایی در فرایند مقابله با حجاب
۵۷.....	۲.۳.۳.۷. ممنوعیت حفظ حجاب در مدارس و دانشگاه‌های برخی ایالات آلمان
۵۹.....	فصل سوم: بررسی تابعیت از منظر فقهی
۶۰.....	۳.۱. دلایل قرآنی
۶۱.....	۳.۱.۱. سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران آیه‌ی ۲۸
۶۶.....	۳.۱.۲. سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران آیه‌ی ۱۱۸
۶۹.....	۳.۱.۳. آیه‌ی ۱۴۱ سوره نساء (نفی سبیل)
۷۱.....	۳.۱.۴. سوره مائده آیه ۵۱

۷۵.....	۳. ۱. ۵. سوره‌ی مبارکه‌ی مائده آیه‌ی ۵۷
۷۶.....	۳. ۱. ۶. سوره مبارکه ممتحنه آیه ۱
۷۷.....	۳. ۲. سنّت
۷۸.....	۳. ۲. ۱. معنای تعرب بعد الهجرة
۸۱.....	۳. ۲. ۲. حکم تعرب بعد از هجرت
۸۳.....	۳. ۲. ۳. علت حرمت تعرب بعد الهجرة
۹۰.....	۳. ۲. ۴. مصادیق عدم جواز تابعیت مسلمان به کشور کفر
۹۱.....	۳. ۳. برتری اسلام بر دیگر ادیان
۹۲.....	۳. ۳. ۱. قاعده نفی سییل
۹۷.....	نتایج
۹۹.....	فهرست منابع
۹۹.....	منابع فارسی
۱۰۰.....	منابع عربی
۱۰۲.....	مقالات
۱۰۳.....	سایت‌ها

فصل اول:

کلیات و مفاهیم

۱.۱. کلیات

۱.۱.۱. بیان مسأله تحقیق

تابعیت نشان‌دهنده تعلق سیاسی، حقوقی و معنوی هر شخص حقیقی یا حقوقی با دولتی معین است و منشا برخی حقوق و تکالیف وی قلمداد می‌شود. منشا پیدایش این مفهوم، تعدد دولت‌هاست. همراه تحول دولت و مفهوم آن در طول تاریخ و به تناسب نوع حاکمیت و جایگاه مردم در دولت‌ها، تابعیت نیز تغییر یافته است. همچنین دولت‌ها نیز ممکن است معیارهای متفاوتی برای تعیین اتباع خود داشته باشند.

پذیرش تابعیت دولت کفر به معنای امروزی آن دارای ابعاد سیاسی، حقوقی و ... پرشماری است که در این رساله، با رویکرد فقهی به مطالعه آثار، اقسام و مبانی آن می‌پردازد. این رساله می‌کوشد تا با ارائه مبانی، اقسام و آثار فقهی این مسأله، نگاهی جامع به مسأله تابعیت را تدوین کند و پرسش‌های از این دست را پاسخ دهد. به نظر می‌رسد با توجه به گسترش روز افزون ارتباطات جهانی و تحول در مناسبات میان شهروندان و دولت‌ها، انجام این تحقیق می‌تواند به روشن شدن هر چه بیشتر موضوع و ارائه راهکارهای کارساز برای جامعه اسلامی کمک کند.

۱.۱.۲. سؤالات تحقیق

۱- مبانی، اقسام و آثار تابعیت از نظر حقوقی چیست؟

۲- نظر فقهای امامیه در رابطه با تابعیت یک فرد مسلمان به کشور کفر چیست؟

۳.۱.۱. فرضیات تحقیق

- ۱- تابعیت مسلمان نسبت به کشور کفر دارای مبانی حقوقی و اقسام مختلف و آثار بسیاری می‌باشد که این مبانی و اقسام و آثار می‌تواند در زندگی یک فرد مسلمان تاثیرات بسزایی داشته باشد.
۲. فقها تحت عناوین دار الاسلام و دار الکفر موضوع تابعیت را مورد بحث قرار داده و تابعیت کشور کفر را برای مسلمانان جایز ندانسته‌اند.

۴.۱.۱. ضرورت و اهداف

ضرورت: این تحقیق از این حیث که به یکی از مسائل مستحدثه فقهی می‌پردازد و تا کنون پژوهش‌های اندکی نیز در این زمینه انجام شده دارای اهمیت است. از طرفی اجرای یک پژوهش میان رشته‌ای بین حقوق بین الملل و فقه امامیه است که می‌تواند فتح بابی برای پژوهش‌ها و مطالعات بعدی برای سایر پژوهشگران و دانشجویان باشد.

اهداف: این تحقیق دارای اهداف متعددی است. هدف اصلی این تحقیق، تبیین فقهی مسأله تابعیت یک مسلمان به کشور کفر، احکام و اقسام آن است تا در راستای نشر قوانین و احکام اسلامی در جامعه علمی، اثر درخور توجهی را عرضه کند. در عین حال، نگارنده طرح درصدد است تا با انجام این تحقیق، سبب رشد علمی جامعه دانشگاهی و حوزوی شده و همچنین بتواند به سوالات پیرامون مسأله تابعیت، پاسخ‌های روشن و قانع کننده‌ای را ارائه دهد.

۵.۱.۱. پیشینه تحقیق

- پژوهش‌ها و مقاله‌های اندکی در این رابطه منتشر گردیده است که در ذیل به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:
- ۱- مقاله «تابعیت و اصول و قواعد حاکم بر آن» تألیف آقای علی ناصحی است که در سال ۱۳۸۲ در نشریه بیک نور دانشگاه پیام نور منتشر شده است.
 - ۲- مقاله «پناهندگی در فقه و حقوق بین‌الملل» نوشته خانم رقیه کریمی است که در سال ۱۳۸۹ منتشر شده است.

۳- مقاله «بررسی مبانی فقهی پناهندگی» نوشته آقایان مجید وزیری و علیرضا حمیدی.

۴- مقاله «جایگاه پناهندگان در فقه امامیه و نظام حقوقی ایران و اسناد بین‌المللی» نوشته آقایان سید ابراهیم قدسی و رحمت الله رضایی است که در کنگره ملی پژوهش‌های کاربردی علوم انسانی اسلامی سال ۱۳۹۳ منتشر شده است.

چنانچه ملاحظه می‌شود بیشتر مقاله‌ها و آثار علمی منتشر شده در این زمینه به مسأله پناهندگی اشاره می‌کنند و کمتر کسی به مسأله فقهی تابعیت پرداخته است. از این رو به نظر می‌رسد رساله مدّ نظر ما نه تنها دارای نوآوری و ابتکار عمل است بلکه به دلیل فقدان و یا تعداد محدود مقاله و آثار منتشر شده در این حوزه دارای ضرورت قابل توجهی است.

۱.۲. مفاهیم

۱.۲.۱. تابعیت

۱.۲.۱.۱. تعریف لغوی تابعیت

در لغت‌نامه دهخدا تعریف تابعیت چنین آمده است:

«تابعیت به معنای ۱- پیروی و اطاعت کردن. ۲- تابع بودن. ۳- پیرو بودن. از رعایای یک ملک و دولت بودن. از تبعه مملکتی محسوب شدن. مثال: تابعیت ایران برای من باعث سرافرازی است.»^۱

همچنین کتاب فرهنگ عمید معنای تابعیت «تابع بودن و پیروی کردن»^۲ معنا شده است.

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش، ج ۴، ص ۵۳۲۶.

۲. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵ ش، ج ۵، ص ۶۲۳.

۲.۱.۲. تعریف اصطلاحی تابعیت

معنای کاربردی و اصطلاحی تابعیت در کتب روابط بین الملل خصوصی بدین گونه توضیح داده شده است:

«تابعیت^۱ عبارت است از رابطه سیاسی، حقوقی و معنوی یک شخص حقیقی یا حقوقی و یا یک شیء^۲ با یک دولت معین، به طوری که حقوق و تکالیف وی از همین رابطه ناشی شود. طبق تعریف یکی از آرا دیوان کشور ایران "تابعیت وصف و در عین حال رابطه‌ی حقوقی خاصی است که شخصی را با دولت به مفهوم جامعه سیاسی مرتبط می‌سازد و جزو عناصر و اوصاف ایجادکننده حالت یا به تعبیر دیگر موقعیت حقوقی فرد در اجتماع قرار می‌گیرد."»

همچنین در کتاب اسلام و حقوق بین الملل خصوصی در معنای اصطلاحی تابعیت آمده است:

«تابعیت عبارت است از رابطه و تعلق حقوقی، سیاسی و معنوی یک شخص حقیقی و یا یک شخص حقوقی و یا یک شیء به دولتی معین»^۳

«در مورد تعریف تابعیت پد فیلد^۴ معتقد است منظور از تابعیت یک شخص، وضعیت او به عنوان یک عضو یک دولت معین که به آن وفادار است، مد نظر قرار می‌گیرد و شخص به غیر از افراد بی‌تابعیت دارای تعلقات و وابستگی سیاسی به دولت معینی هستند که ممکن است از طرف آن برای جنگ احضار شوند یا مالیات به آن پرداخته و در مقابل انتظار حمایت از ناحیه آن را داشته باشند.»^۵

1. Nationality.

۲. مثل تابعیت کشتی از کشوری که پرچم آن کشور بر فراز آن برافراشته است.

۳. دانش پژوه، مصطفی، *اسلام و حقوق بین الملل خصوصی*، چاپ دوم، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)، ۱۳۸۶ش، ص ۳۰.

4. Padfield.

5. C.F. pad field law made simple pag 88.

آل کجفاف، حسین، *بایسته‌های حقوق بین الملل خصوصی* ۱، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، ۱۳۹۱ش، ص ۳۶.

۱.۲.۲.۱. کشور

۱.۲.۲.۱. معنای لغوی کشور

در معنای لغوی کشور در لغت‌نامه دهخدا آمده است:

«یک ناحیه از زمین با حکومت معین، یک بخش از زمین با حکومتی خاص. مملکت.

پادشاهی.»^۱

همچنین در فرهنگ عمید نیز این واژه بدین گونه معنا شده است:

«سرزمین پهناور که شامل چند استان باشد و مردم آن مطیع یک دولت باشند. اقلیم. مملکت.

کشور هم گفته شده.»^۲

۱.۲.۲.۱. معنای اصطلاحی کشور

«در اصطلاح امروز ناحیتی تابع حکومت و نظامی خاص و حدودی معین و پایتخت مشخص و

شهرها و قصبات و روابط سیاسی با ممالک دیگر، مملکت.»^۳

۱.۳.۲.۱. کفر

۱.۳.۲.۱. معنای لغوی کفر

در مفردات راغب در معنای کفر آمده است:

«الكفر فی اللغة ستر الشيء، و وصف الليل بالكافر لستره الأشخاص، والزّارع لستره البذر فی

الأرض»^۴

«کفر در لغت به معنای پوشاندن است. به شب، کشاورز و به کسی که نعمت را می‌پوشاند کافر

می‌گویند، چون شب، اشخاص را و کشاورز، بذر و دانه را و انسان ناسپاس، نعمت را

می‌پوشاند.»

۱. دهخدا، علی اکبر، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۶۲۰۱.

۲. عمید، حسن، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۷۳.

۳. دهخدا، علی اکبر، پیشین.

۴. الراغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق: دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ هـ ذیل «کفر».

همچنین در کتاب معجم مقاییس اللغة معنای کفر این چنین آمده است:

«الكاف و الفاء و الراء أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على معنى واحد، و هو السَّتر و التَّغطية. يقال لمن غطَّى دِرْعَه بثوبٍ: قد كَفَرَ دِرْعَه:

و يقال الزَّارع كَافِرٌ، لَأَنَّهُ يُغَطِّي الحَبَّ بتراب الأرض. قال الله تعالى: أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ. و رَمَادٌ مَكْفُورٌ: سَفَتَ الرِّيحُ التُّرابَ عليه حتى غَطَّتْهُ.

و الْكُفْرُ: ضِدُّ الْإِيمَانِ، سَمِيَ لَأَنَّهُ تَغْطِيَةُ الْحَقِّ و كذلك كُفْرَانُ النِّعْمَةِ.»^۱

«کاف، فاء و راء ریشه‌ای صحیح است (معتل نیست) که بر یک معنی دلالت می کند و آن عبارت است از مستور ساختن و پوشاندن. به کسی که زره خود را با پارچه‌ای پوشانده گفته می شود: (قد کفر درعه) یعنی زره اش را پوشانده است. و به کشاورز کافر اطلاق می گردد، زیرا وی دانه را در خاک زمین می پوشاند. خداوند متعال فرموده است: گیاهش کُفَّار (کشاورزان) را به شگفتی و تحسین و می دارد. و هنگامی که باد خاک را بر روی خاکستر بپاشد تا خاکستر بپوشاند (رماد مکفور) اطلاق می شود. و کفر ضد ایمان است. متضاد ایمان کفر نامیده می شود زیرا حق را می پوشاند و همچنین است کفران نعمت.»

در فرهنگ معین معنای این واژه را این گونه بیان کرده است:

«۱- ناسپاسی کردن، کفران کردن ۲- الحاد ورزیدن، بی دین بودن ۳- ناسپاسی، کفران، نمک نشناسی ۴- الحاد، بی دینی: اهل کفر، کافران، بی دینان، ملحدان.»^۲

همچنین در لغت نامه دهخدا در معنای واژه کفر آمده است:

«فرو گرفتن چیزی را، فرو گرفت آن را. پوشیدن و پنهان کردن چیزی را، مستور کردن، پنهان ساختن و پوشیدن. کفران: نا گرویدن، ناگرویدگی. کفران کردن: ناسپاسی کردن، نمک به حرامی کردن. کفران نعمت: ناسپاسی، ناشکری نعمت.»^۳

۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، چاپ اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۰۴ ه ق، ذیل «کفر».

۲. معین، محمد، فرهنگ معین فارسی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زرین با همکاری انتشارات منشا دانش، ۱۳۸۶ ش، ج ۳، ص ۲۴۷۴.

۳. دهخدا، علی اکبر، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۶۲۴۰.

چنان که خداوند در سوره مبارکه حدید آیه ۲۰ کشاورز را کافر می‌خواند زیرا بذر را درون خاک پنهان می‌کند.^۱

﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأُمُومَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲

«بدانید که زندگی دنیا [یی که دارنده‌اش از ایمان و عمل تهی است] فقط بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشان به یکدیگر، و افزون خواهی در اموال و اولاد است، [چنین دنیایی] مانند بارانی است که محصول [سبز و خوش منظره‌اش] کشاورزان را به شگفتی آورد، سپس پژمرده شود و آن را زرد بینی، سپس ریز ریز و خاشاک شود!! [که برای دنیاپرستان بی‌ایمان] در آخرت عذاب سختی است و [برای مؤمنان که دنیای خود را در راه اطاعت حق و خدمت به خلق به کار گرفتند] از سوی خدا آمرزش و خشنودی است، و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

۱. ۲. ۳. ۲. معنای اصطلاحی کفر

بر اساس حدیثی از امام صادق (علیه السلام)^۳ کفر در قرآن به پنج معنا آمده است:

- ۱- انکار مبدا و معاد، مانند کسی که بگوید نه پروردگاری وجود دارد و نه بهشت و جهنمی در کار است.
- ۲- انکار آگاهانه حق، مانند کسانی که خدا درباره آنان در سوره نمل آیه ۱۴ فرموده است:
﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ﴾^۴
«و با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند پس ببین فرجام فسادگران چگونه بود»
- ۳- کفران نعمت، مانند آن‌چه از قول حضرت سلیمان نقل شد در سوره مبارکه نمل آیه ۴۰.

۱. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۳ ش، ص ۵۷۲.

۲. حدید/۲۰.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه حسین استاد ولی، چاپ اول، قم: انتشارات دارالثقلین، ۱۳۹۰ ش، ج ۵، ص ۱۲۶.

۴. نمل/۱۴.

«قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»^۱

«کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود گفت من آن را پیش از آن که چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است»

۴- ترک واجبات مانند ترک حج واجب

۵- برائت از کافران مانند برائت حضرت ابراهیم علیه السلام و پیروان راستین او از آن‌ها در سوره ممتحنه آیه ۴.

«قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»^۲

«قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با او پند سرمشقی نیکوست آن‌گاه که به قوم خود گفتند ما از شما و از آن‌چه به‌جای خدا می‌پرستید بیزاریم به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید جز [در] سخن ابراهیم [که] به [نا] پدر [ی] خود [گفت] حتماً برای تو آمرزش خواهم خواست با آن‌که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم ای پروردگار ما بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو بازگشتیم و فرجام به‌سوی توست.»

۱. نمل/۴۰.

۲. ممتحنه/۴.

آنچه در این بحث مورد نظر است کفر به معنای نفی خدا و انکار وحدانیت اوست هر چند کفر دارای مصادیق متعدد است به طوری که انکار وحی و نبوت و رسالت را نیز در برمی گیرد و در مواردی از قرآن به منکرات نبوت خاص، عنوان کافر اطلاق شده است.^۱

۱. ۲. ۴. کافر

۱. ۲. ۴. ۱. معنای لغوی کافر

معنای لغوی کافر در کتاب العین نوشته خلیل بن احمد فراهیدی این چنین آمده است:

«الْكَافِرُ: اللَّيْلُ وَالْبَحْرُ، وَ مَغِيبُ الشَّمْسِ. وَ كُلُّ شَيْءٍ غَطِيَ شَيْئًا فَقَدْ كَفَّرَهُ. وَ الْكَافِرُ مِنَ الْأَرْضِ: مَا بَعْدَ عَنِ النَّاسِ، لَا يَكَادُ يَنْزِلُهُ أَحَدٌ، وَ لَا يَمُرُّ بِهِ أَحَدٌ، وَ مِنْ حُلْهَا يُقَالُ: هُمْ أَهْلُ الْكُفُورِ. قَالَ الضَّرِيرُ: هِيَ الْقَرْيَةُ، وَاحِدَهَا كَفْرٌ. وَ يُقَالُ: أَهْلُ الْكُفُورِ عِنْدَ أَهْلِ الْمَدَائِنِ كَالْأَمْوَاتِ عِنْدَ الْأَحْيَاءِ. وَ الْكَافِرُ فِي لُغَةِ الْعَامَةِ: مَا اسْتَوَى مِنَ الْأَرْضِ وَ اتَّسَعَ. وَ الْكَافِرُ: النَّهْرُ الْعَظِيمُ»^۲

«به شب و دریا و محل غایب شدن خورشید و هر چیزی که چیز دیگری را می پوشاند کافر اطلاق می شود و گفته می شود به تحقیق آن را پوشاند (فقد کفره).

کافر از زمین: به زمینی اطلاق می گردد که از محل مردم دور است و امید آن نیست که کسی در آن زمین وارد شود و از آن عبود نماید. و به کسانی که در چنین سرزمین های دوری وارد شوند و سکنی گزینند گفته می شود: ایشان (اهل کفور) هستند. ضریر گفته است: کفور به معنی قریه هاست که مفرد آن (کَفَر) است. و گفته می شود: اهل الکفور یعنی مردم سرزمین های دور دست به مردمی که در شهرها زندگی می کنند نسبت به مردگان به زندگان است. و کافر در زبان عامه ی مردم به سرزمینی که مسطح و وسیع و پهناور است اطلاق می شود. و کافر به رودخانه ی بزرگ اطلاق می گردد.»

۱. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، پیشین، ص ۵۷۳.

۲. فراهیدی، خلیل بن احمد، پیشین، ذیل «کفر».

همچنین در کتاب المحيط في اللغة در معنای لغوی کافر آمده است:

«وَرَجُلٌ مُّكَفِّرٌ لِلْمِحْسَانِ الَّذِي لَا تُشْكِرُ نِعْمَهُ، وَهُوَ مَكْفُورٌ بِهِ.
وَالْكَافِرُ: اللَّيْلُ. وَقِيلَ: الْبَحْرُ. وَالنَّبْتُ. وَالدَّرْعُ، يُقَالُ: كَفَرَ فِي دِرْعِهِ:
إِذَا لَبَسَهَا مَغْطَاءً، وَالرَّجُلُ يَكْفِرُ دِرْعَهُ بَثْوَبٍ كَفْرًا: إِذَا لَبَسَهُ فَوْقَهُ.
وَمَغِيبُ الشَّمْسِ: كَافِرُ الشَّمْسِ؛ لِأَنَّهُ يُغْطِيهَا.»^۱

«(رجل مکفر) به مردی اطلاق می‌شود که بسیار نیکی می‌کند اما احسان‌هایش مورد سپاس واقع نمی‌شود و مورد کفران قرار می‌گیرد. و کافر به شب اطلاق می‌شود. به دریا، گیاه و زیره نیز گفته می‌شود.

گفته می‌شود: (کفر فی درعه) یعنی در زرهش پنهان گشته است. هنگامی که زره را به گونه‌ای بر تن کند که او را بپوشاند و وقتی مرد بر روی زرهش پیراهن بر تن کند گفته می‌شود: (الرَّجُلُ يَكْفِرُ دِرْعَهُ بَثْوَبٍ كَفْرًا). و محل غروب خورشید را کافر الشمس گویند زیرا خورشید را می‌پوشاند.»

در فرهنگ معین واژه کافر این‌گونه معنا شده است:

«۱- ناسپاس، کفران کننده ۲- کسی که پیرو دین حق نباشد؛ بی‌دین، بی‌ایمان، ناگرونده؛ ج کفار، کفره، کافرون، کافرین.»^۲

همچنین در لغت‌نامه دهخدا در معنای کفر آمده است:

«کافر: ضد مؤمن، بی‌دین، بی‌کتاب، ناگرونده. ناخستو.»^۳

۱. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط في اللغة، چاپ اول، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۱۴ هـ ق، ذیل «کفر».

۲. معین، محمد، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۴۴.

۳. دهخدا، علی اکبر، پیشین، ج ۱۱، ص ۱۵۹۱۲.

۱. ۲. ۴. ۲. انواع کافر

کافران یا حربی‌اند، یعنی کافر غیر اهل کتاب‌اند و اینان به اسلام دعوت می‌شوند و در صورت نپذیرفتن اسلام، کشته می‌گردند و یا کتابی‌اند. کافران کتابی، یهود و نصارا و مجوس‌اند. اگر اینان اسلام نیاورند، باید جزیه بپردازند. بدین‌سان، می‌توانند در بلاد اسلامی با مسلمانان زیست کنند.^۱

۱. ۲. ۴. ۳. معنای اصطلاحی کافر

در تعریف اصطلاحی کافر در باب نجاسات کتاب تحریر الوسيلة امام خمینی آمده است:

«کافر آن کسی است که به غیر از اسلام گرویده است یا به اسلام گرویده و لیکن چیزی را که می‌داند از ضروریات دین است به طوری که به انکار رسالت پیغمبر یا تکذیب پیامبر ﷺ یا ناقص دانستن شریعت مطهره برگردد. یا گفتار یا کاری از او سرزند که موجب کفر او بشود، فرق بین مرتد و کافر اصلی چه حربی و چه ذمی نیست.»^۲

۱. ۲. ۵. شرک

۱. ۲. ۵. ۱. معنای لغوی شرک

در کتاب العین معنای لغوی شرک آمده است:

«الشِّرْكُ: ظلم عظیم. و الشَّرْكَةُ: مخالطة الشَّرِیکِین. و اشْتَرَكْنَا بمعنى تَشَارَكْنَا، و [جمع] شَرِیکٍ: شُرَکَاءُ و أَشْرَاکٌ.»

و تقول لأم المرأة: هذه شَرِیکَتِی، و فی المصاهرة تقول: رغبت فی شَرِیکِکُم و صهرکم. و الشَّرَاکُ: سیر النعل. شَرَّکْتُ النعلَ تَشْرِیکاً.^۳

«شرک: ستم بزرگ و شرکه: اختلاط دو شریک در انجام دادن کاری. اشتَرکنا: به معنی تشارکنا است یعنی ما هر دو در انجام کاری با یکدیگر مشارکت نمودیم و جمع شریک عبارت است از شرکاء و اشراک.

۱. مصاحب، غلامحسین، و دیگران، دائرة المعارف فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۴ش، ج ۲، ص ۲۱۴۴.

۲. موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسيلة، قم: انتشارات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۱.

۳. فراهیدی، خلیل بن احمد، پیشین، ذیل «شرک».

و تو به همسرت می‌گویی: این شریک زندگی من است، و در خواستگاری می‌گویی ما تمایل داریم شریک شما شویم و با شما پیوند زناشویی برقرار کنیم. و شرکاء: بند کفش. (و می‌گویی) در استفاده از کفش با تو شریک شدم.»

در کتاب المحيط في اللغة در معنای لغوی شرک آمده است:

«الشَّرْكُ: معروفٌ.

و الشَّرْكَةُ: مُخَالَطَةُ الشَّرِيكَيْنِ، اشْتَرَكْنَا وَ تَشَارَكْنَا. وَ شَرِيكٌ وَ شُرَكَاءُ وَ أَشْرَاكٌ.

و الشَّرْكُ: الْمُصَاهَرَةُ. وَ الْفَرِيضَةُ الْمُشْتَرَكَةُ. وَ طَرِيقٌ كَذَلِكَ.

وَ لَطَمَهُ لَطْمًا شُرَكِيًّا: أَيِ مُتَتَابِعًا.

وَ كُلُّ أَمْرٍ مُشْتَرَكٍ فَهُوَ شُرَكِيٌّ.

وَ الْكَلَّا فِي بَنِي فَلَانٍ شُرْكٌ: أَيِ طَرَائِقُ، الْوَاحِدُ شَرَاكٌ.

وَ رِيحٌ مُشَارِكٌ: وَ هِيَ الَّتِي تَكُونُ النَّكَبَاءُ إِلَيْهَا أَقْرَبَ مِنَ الرِّيحَيْنِ اللَّتَيْنِ بَيْنَهُمَا.

وَ الشَّرْكُ: أَخَاذِيدُ الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ، وَ كَذَلِكَ: الشَّرَاكُ.»^۱

«شرک: معنای شرک معروف و روشن است. و شرکه همکاری دو شریک است در انجام کاری.

اشترکنا به معنای تشارکنا است. (یعنی معنای طرفینی دارد). و جمع شریک شرکا و اشراک است.

و شرک به معنای پیوند زناشویی برقرار کردن است. وقتی گفته می‌شود به او به طور شرکی

لطمه زد یعنی به طور پیوسته و پی در پی لطمه وارد آورد.

به هر کاری که به طور مشترک انجام می‌شود نیز شرکی گویند. هنگامی که گفته می‌شود

فلان مزرعه در بین پسران فلان فرد شرک است، یعنی دارای راه‌های مشترکی است که مفرد

آن شرکاء می‌شود.»

۱. ۲. ۵. انواع شرک

در فرهنگ معین در رابطه با انواع شرک بیان شده که شرک بر دو نوع است:

۱. صاحب بن عباده، اسماعیل بن عباده، پیشین، ذیل «شرک».

۱- شرک اصغر یا شرک خفی که همان ریا است. ۲- شرک جلی: یعنی قایل شدن شریک برای خداوند.^۱

۱. ۲. ۵. ۳. معنای اصطلاحی شرک

شرک در اصطلاح برای خدا هم‌تا قرار دادن است. این کار ممکن است در صفات یا افعال و حتی ذات باشد، ولی آنچه بیش از همه در قرآن طرح و نقد شده شرک در عبادت است، بدان جهت که در عصر نزول قرآن، اکثر مردم گرفتار این نوع از شرک بودند، و نوعاً یگانگی ذات و وحدت خالق و تا حدی توحید ربوبیت را قبول داشتند.^۲

۱. ۲. ۶. کشور اسلامی (دار الاسلام) و کشور کفر (دار الکفر)

در بسیاری از کتب اسلامی کشور اسلامی دار الاسلام یا بلاد المسلمین نامیده‌اند و کشور کفر را با نام بلاد الکفر یا دار الکفر.

«در اصطلاح فقهی «دار الاسلام» به کشور و منطقه‌ای گفته می‌شود که اکثریت مردم آن مسلمان باشند، خواه حکومت آن دینی باشد یا سکولار و لائیک؛ و «دارالکفر» به کشور و منطقه‌ای گفته می‌شود که اکثریت مردمش کافر باشند، خواه حکومت آن دینی و مبتنی بر یکی از ادیان غیر از اسلام باشد یا سکولار باشد مانند کشورهای اروپایی و آمریکا و نظایر آن. بنابراین ممکن است دولتی مدرن و سکولار باشد اما دار الکفر و دولت کفر حساب شود.^۳

در کتاب شرائع الاسلام آمده است:

«دار الحرب یعنی بلاد الکفر المحاربین مع المسلمین (دارالاسلام) یعنی بلاد المسلمین.»^۴

«سرزمین جنگ یعنی سرزمین کفر که با مسلمانان (کشور مسلمانان) در ستیز هستند.»

همچنین در کتاب دروس الشریعه شهید اول آمده است:

«المراد بدار الاسلام ما ینفذ فیہ الحکم الإسلام، فلا یکون بها کافر إلاّ معاهدا، فلقیظها حرّ

مسلم.

۱. همان.

۲. جوادی آملی، عبدالله، توحید در قرآن، پیشین، ص ۵۷۱.

۳. منتظری نجف‌آبادی، حسین علی، حکومت دینی و حقوق انسان، چاپ اول، قم، ارغوان دانش، ۱۴۲۹ ه.ق، ص ۵۶۸.

۴. المحقق الحلی، ابولقاسم نجم الدین جعفر ابن الحسن، شرایع الاسلام، تهران، انتشارات استقلال، ۱۳۷۰ ش/ ۱۴۱۲ ق، ج ۱، کتاب الخمس، ص ۱۳۳.

و حکم دار الکفر الّتی ینفذ فیها احکام الإسلام کذلک إذا کان فیها مسلم و لو واحداً.
 أمّا دار کانت للمسلمین فاستولی علیها الکفار، فإن علم فیها مسلم فهي کدار الإسلام و إلّا فلا.
 و تجویز کون المسلم فیها مخیفاً نفسه غیر کاف فی الإسلام اللقیط.
 و أمّا دار الکفر فهي ما ینفذ فیها احکام الکفار، فلا یسکن فیها مسلم إلّا مسالماً و لقیطها
 محکوم بکفره و رقه، إلّا أن یكون فیها مسلم و لو تاجراً إذا کان مقيماً. و کذا لو کان أسیراً أو
 محبوساً، و لا یکفی المارة من المسلمین»^۱

«مقصود از دار الاسلام، منطقه‌هایی است که در آن‌ها، حکم اسلام جریان دارد و در آن‌جا
 کافری جز آن‌که با مسلمانان پیمان دارد، یافت نمی‌شود. ولی دار الکفر به جاهایی گفته
 می‌شود که در آن‌ها، احکام و قانون‌های کافران، مورد اجرا گذاشته می‌شود و در آن‌جا مسلمان
 یافت نمی‌شود مگر آن‌که با کافران پیمان صلح بسته است.»

دار الإسلام: سرزمین مسلمانان.

دار الاسلام به سرزمینی گفته می‌شود که احکام اسلام در آن منطقه نافذ و جاری است. برخی قدما برای دار
 الاسلام سه مصداق ذکر کرده‌اند: شهری که در اسلام بنا شده و مشرکان به آن راه نیافته‌اند، مانند بغداد و بصره؛
 شهری که به کافران تعلّق داشته است، لیکن مسلمانان آن را به تصرف خود درآورده‌اند؛ و شهری که از آن مسلمانان
 بوده، لیکن به سیطره‌ی کفار درآمده است. برخی دار الاسلام را تنها به دو مورد اوّل اختصاص داده‌اند. بنا بر تعریف و
 تقسیم یاد شده، دار الاسلام سرزمینی خواهد بود که تحت تصرف مسلمانان و احکام اسلام در آن، جاری باشد، هر
 چند مسلمانان در آن‌جا زندگی نکنند. از این عنوان در باب‌های طهارت، خمس، جهاد و لقطه سخن گفته‌اند.^۲

همچنین در کتاب روابط بین الملل در فقه اسلامی در تعریف دارالاسلام چنین آمده است:

«دارالاسلام شامل تمام سرزمینی می‌شود که سیطره‌ی حکومت اسلامی به معنای این‌که یک
 دولت اسلامی است، حاکم و جاری است و این دولت حق دارد در آن حیطة دخل و تصرف

۱. عاملی، محمد بن مکی، *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة*، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه
 علمیه قم، ۱۴۱۷ ه. ق. ص ۷۸.

۲. جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)*، چاپ اول، قم: مؤسسه
 دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، ۱۴۲۶ ه. ق، ص ۵۶۹.

داشته باشد و این فرمادهی رهبری مخصوص سرزمین حکومت دولت اسلامی است که نماینده‌ی آن خلیفه است به اعتبار این که او ریاست دولت اسلامی را در اختیار دارد.^۱ به نظر می‌رسد تمام تعاریف جنبه‌ای از دولت اسلامی را مورد بررسی قرار داده‌اند اما آخرین تعریف از جامعیت بیشتری برخوردار می‌باشد.

۱.۲.۷. مبنای شباهت کفار اهل کتاب و مشرکین

در سه آیه از آیات قرآن کریم کافرین اهل کتاب و مشرکین با هم و یک جا آورده شده‌اند: سوره بقره آیه ۱۰۵:

﴿مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

«نه کسانی که از اهل کتاب کافر شده‌اند و نه مشرکان [هیچ کدام] دوست نمی‌دارند خیری از جانب پروردگارتان بر شما فرود آید با آنکه خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون بخشی عظیم است.»

سوره بینه آیه ۱:

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾
«کافران اهل کتاب و مشرکان دست‌بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید.»

سوره بینه آیه ۶:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾
«کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و [نیز] مشرکان در آتش دوزخند [و] در آن همواره می‌مانند اینان‌اند که بدترین آفریدگان‌اند.»

با توجه به سه آیه فوق و همچنین آیات کثیری از قرآن کریم که اهل کتاب را به ایمان آوردن به رسول اکرم ﷺ دعوت می‌کند تا زمانی که اهل کتاب به رسول اکرم ﷺ ایمان نیاورند با مشرکین که برای خداوند همتایانی

۱. خلیل ابوعبد، عارف، روابط بین الملل در فقه اسلامی، محقق: ترجمه سید عدنان، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۱ش، ص ۶۴

قایل می‌شوند یکی هستند و فرقی میان این دو گروه نمی‌باشد؛ و وجه اشتراک کفار اهل کتاب و مشرکین نپذیرفتن
بینه است.^۱

در تفسیر قمی در روایت ابی الجارود از امام ابی جعفر علیه السلام آمده که فرمود: منظور از کلمه بینه رسول خدا،
محمد صلی الله علیه و آله است.^۲

-
۱. طباطبایی، محمد حسین، *تفسیر المیزان*، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ش، ج ۲۰، ص ۵۷۸.
 ۲. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم: دار الکتاب، ۱۳۶۷ ش، ج ۲، ص ۴۳۲. به نقل از طباطبایی، محمد حسین، *تفسیر المیزان*، ج ۲۰، ص ۵۷۸.

فصل دوم:

مبانی، اقسام و آثار تابعیت از منظر حقوق بین الملل

۲. ۱. مبانی تابعیت

۲. ۱. ۱. منشا پیدایش تابعیت

منشا پیدایش پدیده تابعیت همان منشا پیدایش حقوق بین‌الملل یعنی پدیده مرز و تقسیم سیاسی کره زمین و وجود دولت‌های متعدد و مستقل در دو طرف مرزهاست. یعنی همان‌طور که اگر پدیده مرز و تعدد دول مستقل مطرح نبود، حقوق بین‌الملل هم مطرح نمی‌شد، به همین سان، مسأله تابعیت نیز منتفی می‌گشت زیرا وقتی فرض شود که تنها یک دولت به جای دولت‌ها وجود داشته باشد، دیگر جای بحث از تعلق و وابستگی افراد به این یا آن دولت نخواهد بود.^۱

مبحث تابعیت به دلیل خواستگاه خود که تعدد دولت‌ها است از مباحث مربوط به حقوق بین‌الملل است و چون موضوع آن اصالتاً اشخاص حقیقی و بالعرض اشخاص حقوقی و حقوق خصوصی است، در حقوق بین‌الملل خصوصی مورد بحث واقع می‌شود زیرا حقوق بین‌الملل خصوصی رشته‌ای از علم حقوق است که از روابط افراد در زندگی بین‌المللی بحث می‌کند.^۲

۱. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸.

۲. همان.

باتیغول معتقد است که، دولت از قدیم الایام، به صورت‌های گوناگون وجود داشته ولی ساخت آن به صورت فعلی از قرن شانزدهم به بعد ایجاد گردید. از آن تاریخ، ملت‌گرایی شکل نوینی به خود گرفته و سرانجام در قرن نوزدهم بود که مفهوم تابعیت به شیوه‌ای که امروزه در حقوق مطرح است معنی و مفهوم پیدا کرده است.^۱

۲.۱.۲. تاریخچه تابعیت

گرچه قواعد کنونی تابعیت در یکی دو قرن گذشته ایجاد شده‌اند، ولی رابطه بین افراد و دولت یک مسأله قدیمی است که از دوران گذشته هم وجود داشته است و به طرق مختلف بین افراد و دولت‌ها روابطی ایجاد گردیده و این روابط ممکن است مبتنی بر بومی بودن فرد بوده باشد. مثلاً در دولت‌شهرهای کوچک یونان باستان، عامل پیوند با دولت، بومی بودن فرد بوده است. چرا که اهالی هر جمهوری، در جمهوری‌های دیگر بیگانه تلقی می‌شدند، هر چند همه آنان در اصل «یونانی بودن» مشترک بودند. در برخی از کشورهای کوچک که غالباً جمعیت آن کشور را یک قوم خاص تشکیل می‌داده‌اند روابط بین دولت و افراد بر اساس قومیت تعیین می‌شده است ولی در کشورهای بزرگ و امپراطوری‌های ایران و روم که جمعیت آن‌ها از افراد، قبائل و نژاد مختلفی تشکیل می‌شده‌اند مبنای تابعیت، بستگی به عواملی از قبیل اقامتگاه، فرمان‌برداری از پادشاه و یا پیروی از دین رسمی کشور ملاک عمل بوده است.^۲

اما با ظهور فئودالیسم در اروپا و وابستگی فرد (رعیت) به زمین و اربابان خود، عملاً تعلق فرد به دولت مبتنی بر قومیت، اقامتگاه و اطاعت از پادشاه از بین رفت و نظام ارباب - رعیتی، جایگزین روابط بین افراد با دولت گردید.

پس از فروپاشی نظام فئودالیسم و قدرت گرفتن دولت‌های مرکزی و اداره کردن حکومت‌ها بر مبنای نظام استبدادی فردی و پادشاهی، ملاک تعیین تابعیت افراد، اطاعت و فرمان‌برداری آن‌ها از پادشاه بود. ولی با پیدایش عصر رنسانس و ظهور اندیشه‌های لیبرالیستی و دموکراسی و ... ملت جایگزین واژه رعیت گردید. همچنین با پیدایش تفکرات و مکاتب ناسیونالیستی، دولت‌های جدیدی با آرمان‌های ملی‌گرایانه و غیر مذهبی ایجاد گردیدند که ملاک

۱. آل کجیاف، حسین، پیشین، ص ۳۸.

۲. مسلم، احمد، *القانون الدولي الخاص*، قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۹۵م، ص ۸۱؛ به نقل از آل کجیاف، حسین، پیشین، ص ۳۸.

تعیین کننده‌ی تابعیت فرد، بر اساس اشتراک در قومیت و ملیت خاص و انقیاد در برابر حاکمیت ناشی از آن ملت قرار گرفت.^۱ و از آن زمان به بعد، معیار تعیین تابعیت افراد، «عضویت فرد در جمعیت تشکیل دهنده دولت می‌باشد»^۲

۲. ۱. ۱. ۲. ۱. تابعیت قبل از رواج نظام قانون گذاری

آنچه در گذشته مطرح بوده است، بیشتر در زمینه‌ی حقوق شهروندان و غیر شهروندان است، که البته از تحلیل آن‌ها می‌توان به موضوع تابعیت نیز پی برد، چرا که بین تابعیت و شهروندی رابطه‌ای بسیار نزدیک وجود دارد. در گذشته به جای اصطلاح اتباع ایران، اصطلاح رعایا به کار رفته است، این اصطلاح حتی پس از معمول شدن اصطلاح اتباع، تا دوران جدید، مترادف و هم‌معنی با اتباع استفاده می‌شده است. در آن ایام به وضوح روشن نیست که ملاک تمایز اتباع ایرانی از اتباع دول دیگر برحسب چه قاعده و یا ملاکی بوده است، و چگونه اتباع ایرانی از غیر ایرانی متمایز گردیده‌اند، ولی مسلماً در گذشته، «ملاک‌های عرفی» از جمله متولد شدن در ایران و اقامت در ایران، ملاک‌های تعیین تابعیت بوده‌اند.^۳

از نظر تاریخی، هر چند رفت و آمد ملل تحت حاکمیت دولت‌های مختلف در قلمرو اراضی حاکمیت دول دیگر، از دیرباز مسائل مبتنی بر تابعیت را، همچون حقوق بیگانگان در داخل کشور و حمایت از حقوق اتباع و افرادی خودی در خارج از کشور و مصونیت نمایندگان سیاسی و امثال آن مطرح ساخته است، لکن حقیقت این است که نفس موضوع تابعیت و مبانی و اصول حاکم و قواعد ناشی از آن و یا راه‌های به دست آوردن یا از دست دادن تابعیت در گذشته چندان روشن نیست، آنچه بیشتر در مباحث مربوط به تاریخ حقوق می‌توان بدان دست یافت مطالب مربوط به حقوق بیگانگان و یا حقوق شهروندان و غیر شهروندان است که البته از تحلیل آن‌ها نیز می‌توان مطالبی راجع به تابعیت در ادوار گذشته استنباط نمود، چرا که از یکسو شهروندی یا تابعیت رابطه‌ای نزدیک دارد و از روی دیگر و از باب تقابل، وقتی بیگانه مشخص گردد، خودی و تبعه نیز مشخص خواهند شد.^۴

۱. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۲۴.

۲. آل کجاف، حسین، پیشین، ص ۴۰.

۳. همان، ص ۴۱.

۴. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۲۰.

۳.۱.۲. ویژگی‌های تابعیت

تابعیت رابطه‌ای سیاسی است که فرد را به دولتی مرتبط می‌سازد به طوری که حقوق و تکالیف اصلی وی از همین رابطه ناشی می‌شود. تابعیت ممکن است به صورت ارادی همانند تابعیت اصلی باشد، یا به صورت قرار دادی و اختیاری مانند تابعیت اکتسابی باشد.

در واقع حقوق دانان تابعیت را رابطه‌ای سیاسی و معنوی، رابطه‌ای سیاسی و قضائی، رابطه‌ای میان یک فرد با نظامات حقوقی یک مملکت، رابطه‌ای سیاسی و حقوقی میان افراد و دولت^۱، رابطه‌ای سیاسی، معنوی و حقوقی میان تبعه و دولت^۲، تعریف کرده‌اند.

۳.۱.۴. شرایط تحقق تابعیت

برای تحقق تابعیت دو عنصر ضروری (دولت) - که دارای شخصیت حقوقی مستقل بوده و از جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت تشکیل می‌شود - و (تبعه) یعنی شخصی که تابعیت آن کشور را دارد لازم است.

الف) وجود دولت: اولین شرط تحقق تابعیت وجود یک دولتی است که بر اساس موازین و اصول بین‌المللی شکل گرفته و مورد شناسایی دولت‌های دیگر قرار گرفته است. در حقوق بین‌الملل عمومی دولت یک شخصیت حقوق عمومی است که نماینده‌ی گروهی از اشخاص با مشخصات زیر است:

۱- سرزمین^۳: تعلق افراد به سرزمین معین موجب عضویت آن افراد در دولت معین می‌شود. اصولاً دستگاه‌های دولتی در محدوده‌ی سرزمین معین می‌توانند صلاحیت ناشی از دولت را اعمال کنند مرزهای هر کشور در معاهدات و قراردادهای بین‌المللی تعیین و مشخص می‌شود.

ورود عوامل و اتباع بیگانه در داخل مرزها، از لحاظ دولت، آنقدر مهم و خطرناک جلوه می‌کند که کلیه‌ی تجهیزات ممکن در شبکه‌ای از مقررات داخلی و بین‌المللی به کار گرفته می‌شوند تا ورود و خروج اتباع بیگانه را کنترل کنند.

۱. صفدری، محمد، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران: نشر دهخدا، ۱۳۴۶ش، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲. ارفع نیا، بهشید، حقوق بین‌الملل خصوصی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات بهتاب، ۱۳۸۲ش، ج ۱، ص ۳۹.

۲- جمعیت: گروهی از مردم هستند که در سرزمینی مشخص سکونت داشته، نژاد، مذهب، زبان و آرمان‌های مشترک دارند. همه‌ی افرادی که جمعیت یک کشور را تشکیل می‌دهند و اهل آن کشورند اتباع آن کشور نامیده می‌شوند. البته باید دانست که همه ساکنان یک کشور ممکن است اتباع آن کشور نباشند، برای مثال عده‌ای بیگانه که برای سیاحت یا تجارت یا کار به طور موقت و یا به صورت دائم مقیم کشور میزبان هستند اتباع دولت‌های خویش بوده، جزء جمعیت کشور میزبان محسوب نمی‌شوند.

۳- حکومت: نهادی که از طرف جامعه برای متشکل ساختن افراد و تدارک قواعد و قوانین ایجاد می‌شود حکومت نام دارد. حکومت ابزاری برای برقراری نظم و ایجاد امنیت داخلی و خارجی و تأمین رفاه عموم است.

۴- حاکمیت و استقلال^۱: حاکمیت نیرویی است خودجوش که از نیروی دیگری برنمی‌خیزد و قدرت دیگری که بتواند با او برابری کند وجود ندارد. اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی را نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هر گونه صلاحیتی ناشی از اوست، و صلاحیت او ذاتی است.

معنای استقلال دولت از لحاظ داخلی عبارت است از مختار و مستقل بودن دولت در وضع و اجرای قوانین برای اداره کشور و از لحاظ خارجی عبارت است از عدم سلطه‌پذیری از هیچ دولت دیگری.

ب) وجود تبعه: لازم است شخصی وجود داشته باشد که تبعه‌ی دولت معینی باشد شخص مزبور یا شخص حقیقی و یا شخص حقوقی است.^۲

۲. ۱. ۵. مبانی و اصول تابعیت

راجع به مبانی تابعیت قوانین کشورهای مختلف سه اصل مهم را مورد توجه قرار داده‌اند:

اول: هر فردی بایستی تابعیتی داشته باشد. (نفی بی‌تابعیتی)

دوم: هیچ فردی نبایستی بیش از یک تابعیت داشته باشد. (نفی تابعیت مضاعف)

سوم: تابعیت یک امر همیشگی و زوال ناپذیر نیست.

1. Sovereignty and independence.

۲. ابراهیمی، نصرالله، حقوق بین الملل خصوصی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۳ ش، صص ۸۵-۸۷.

۲. ۱. ۵. ۱. اصل اول: هر فردی بایستی تابعیتی داشته باشد.

لزوم این اصل از نظر عقل و منطق واضح و آشکار است. بشر باید در اجتماع زندگی کند و چگونه می‌توان تصور کرد که شخص در اجتماع زندگی کند ولی به هیچ کدام از اجتماعات بستگی نداشته باشد. پس چنانچه معلوم نباشد که شخص به کدام از اجتماعات بستگی دارد و تبعه چه کشوری است برای او وضع (غیر عادی) پیش می‌آید یعنی وضع حقوق و تکالیف آن شخص در جامعه روشن نمی‌باشد و در بسیاری از موارد مانند ازدواج، تنظیم سند و غیره قوانینی که بایستی بر اعمال او حکومت کند معلوم نخواهد بود.

متأسفانه گاهی در عمل، این وضع غیر عادی مشاهده می‌شود و مخصوصاً در اثر مهاجرت‌هایی که پس از جنگ بین‌المللی اول به وقوع پیوست، تعداد اشخاصی که تابعیت ندارند روز به روز زیادتر شده است.^۱ پدید آمدن حالت بی‌تابعیتی، به گفته پل گارد^۲ نتیجه خصلت منحصرأ ملی قانونگذاری در باره‌ی تابعیت می‌باشد.^۳

کسانی که دارای تابعیت‌اند، نه تنها در کشور خود از وضعی ثابت و روشن برخوردارند، در جامعه‌ی بین‌المللی هم به لحاظ آن که دولت متبوع آن‌ها حامی آن‌هاست از وضع مشخصی بهره‌مند می‌باشند و امور راجع به آن‌ها را دولت متبوع آن‌ها عهده‌دار می‌گردد. به این مناسبت نظم بین‌المللی مانند نظم داخلی ایجاب می‌کند شخص دارای تابعیتی باشد. بازتاب نظم بین‌المللی در قانونگذاری‌های داخلی در این باره بدین گونه است که هر دولت با وضع انواع قاعده‌ها کوشش می‌کند تا آن‌جا که میسر می‌باشد برای کسانی که در قلمرو او می‌باشند تابعیت در نظر گرفته شود.

دشواری‌های بی‌تابعیتی، نه تنها متوجه خود شخص بی‌تابعیت با کشور محل اقامت او می‌باشد، بلکه دامنگیر جامعه‌ی بین‌المللی هم می‌گردد. به این جهت در این جامعه برای حل مسائل آن، در گذشته آن را با پناهندگی یک جا در نظر می‌گرفتند و برای حمایت از دارندگان این دو وضعیت تدابیری یکسان اتخاذ می‌کردند. که این روش هم اکنون متروک است.^۴

۱. نصیری، محمد، *حقوق بین‌الملل خصوصی*، چاپ اول، تهران: انتشارات آگه، ۱۳۹۳ ش، ج ۱، ص ۲۸.

2. Paul laggard.

۳. سلجوقی، محمد، *حقوق بین‌الملل خصوصی*، چاپ اول، تهران: انتشارات نشر میزان، ۱۳۸۸ ش، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۱۴۷.

مواردی که بر خلاف اصل فوق، شخص بدون تابعیت (آپاترید) می‌شود به قرار زیر است:

۱- در اثر مهاجرت: مانند روس‌های سفید که پس از انقلاب روسیه، به کشورهای خارجی پناه بردند و دولت جدید روسیه آن‌ها را تبعه خود نمی‌شناخت و سایر دولت‌ها هم ایشان را به تابعیت نمی‌پذیرفتند.

۲- در اثر قانون خاص: مثلاً قانونی مقرر دارد که چنان‌چه از اتباع کشور کسی با قصد جلاء وطن، به کشور دیگری برود و مدتی در آن‌جا سکونت کند، تابعیت از او سلب خواهد شد. حال اگر چنین کسی، تابعیت کشور محل سکونت خود را نپذیرفته باشد، بدون تابعیت می‌شود.^۱

۳- مجازات: در مواردی ممکن است دولت‌ها برای مجازات از برخی از اتباع خود سلب تابعیت نمایند بدون این‌که تابعیت دولت دیگری را به دست آورند به موجب معاهده‌ی سال ۱۹۵۱ میلادی، که راجع به وضع پناهندگان در ژنو منعقد شد اشخاص بدون تابعیت اشخاصی هستند که هیچ یک از دولت‌ها طبق قوانین و مقرراتشان آن‌ها را تبعه‌ی خود نمی‌دانند و با این افراد مانند آوارگان رفتار می‌کنند.^۲

به طور مثال از این قبیل است کشور ایتالیا که به موجب قانون آن هر گاه کسی بدون اجازه‌ی این دولت به خدمت دولت خارجی درآید تابعیت ایتالیایی از وی سلب می‌گردد هم چنین طبق قانون مصوب ۱۹۵۲ شرکت اتباع آمریکایی در انتخابات سیاسی ممالک خارجی، فرار از ارتش در زمان جنگ و به طور کلی خیانت نسبت به دولت آمریکا موجب سلب تابعیت می‌گردد. به علاوه هر گاه شخصی پس از تحصیل تابعیت آمریکا بیش از سه سال در کشور اولیه سکونت نماید تابعیت آمریکا از وی سلب می‌شود. در بعضی کشورها مثل روسیه‌ی شوروی سابق و آلمان سلب تابعیت به عنوان پناهندگی پیش‌بینی شده است بدین ترتیب که اگر اتباع این کشورها به دول خارجی پناهنده شوند تابعیت روسی یا آلمانی آن‌ها سلب می‌شود.^۳

۴- در اثر اختلاف قوانین کشورهای مختلف: بی‌تابعتی ممکن است صرفاً در اثر اختلاف قوانین کشورهای مختلف، از هنگام تولد برای طفل ایجاد شود. مثلاً هر گاه طفلی از پدر و مادری خارجی متولد شود و قانون دولت متبوع اولیای طفل اصل خاک را پذیرفته باشد، این طفل از هنگام تولد بدون تابعیت خواهد بود.^۴

۱. نصیری، محمد، پیشین، ص ۲۹.

۲. ابراهیمی، نصر الله، پیشین، ص ۹۰.

۳. ارفع نیا، بهشید، پیشین، ج ۱، ص ۴۵.

۴. همان، ص ۴۶.

۲. ۱. ۵. ۱. نتایج اصل لزوم تابعیت

یک: هر فرد به محض تولد باید تبعه یک کشور معین شود.

دو: هیچ کس نباید ترک تابعیت کند مگر تابعیت دیگری را بپذیرد.

قاعده‌ی اول: هر فرد باید به محض تولد تبعه‌ی دولت معینی باشد.

این قاعده در بحث انواع تابعیت به طور مفصل بحث خواهد شد.

قاعده‌ی دوم: هیچ کس نمی‌تواند تابعیت خود را از دست بدهد بدون این که تابعیت دولت دیگری را تحصیل

کرده باشد.

انسان که زندگی اجتماعی او از حقوق و تکالیف مختلف درست شده است نمی‌تواند بدون رابطه‌ی سیاسی با

دولتی باشد و بدون تابعیت زندگی کند.

در نتیجه هر گاه شخصی بخواهد در دوران حیاتش تابعیتی را رها کند، به ناچار بایستی تابعیت دولت دیگری

را تحصیل نماید، یعنی تابعیت شخص بایستی پیوسته باشد. به عبارت دیگر، افراد ناگزیر هستند که با دولتی به طور

پیوسته از لحاظ سیاسی مرتبط باشند.

۲. ۵. ۱. اصل دوم: هیچ فردی نباید بیش از یک تابعیت داشته باشد (اصل تابعیت واحد)

(اصل عدم تابعیت مضاعف)^۱

همان‌طور که شخص بی‌تابعیت در یک وضع غیر عادی قرار گرفته است، کسی هم که دارای بیش از یک

تابعیت است وضع غیر عادی دارد، زیرا تابعیت منشا حقوق و تکالیف می‌باشد و آن وقت، از یک طرف برخورداری از

حقوق و مزایای اتباع دولت ظالمانه و اجحاف آمیز بوده و از طرف دیگر بسیار دشوار است که شخص بتواند تکالیف

خود را نسبت به دو دولت ایفا نماید. (مخصوصاً اگر تکلیف خدمت نظام وظیفه و بالأخص در موقع جنگ باشد)

هنگامی که دو دولت تابعیت خود را به یک فرد اعطا می‌نمایند، از یک طرف هر یک از دو دولت از این

شخص انتظار انجام تکالیفی که قانون به عهده‌ی او گذارده است داد و از طرف دیگر هر یک از دو دولت حق حمایت

سیاسی از این شخص را برای خود می‌شناسد.^۲

1. Dual nationality.

۲. ارفع نیا، بهشید، پیشین، ص ۵۰.

داشتن بیش از یک تابعیت برای شخص ایجاد مشکلاتی می‌نماید زیرا اگر دارنده‌ی بیش از یک تابعیت از یک سو می‌تواند از امتیازهای تابعیت بیش از یک دولت برخوردار باشد از سوی دیگر ناگزیر است تکالیف راجع به همه‌ی تابعیت‌های خود را عهده‌دار گردد و چه بسا این تکالیف دشوار باشد، مانند انجام خدمت سربازی در زیر پرچم آن دولت‌ها.

دولت‌ها هم درباره‌ی آن دسته از اتباع خود که دارای تابعیت دولت دیگر نیز می‌باشند نمی‌توانند نظر مساعد داشته باشند. و هر دولت، از دید قاعده‌های بین‌المللی مجاز است تابعیت خارجی این‌گونه اتباع خود را نادیده بگیرد و آن‌ها را فقط تبعه‌ی خود بداند. از همین قواعد است که چنین اتباعی نمی‌توانند از حمایت سیاسی دولت‌های متبوع خود در برابر یکدیگر بهره‌مند باشند.^۱

این وضع غیر عادی در موارد زیر مصداق پیدا می‌کند:

۱- اختلاف طرز تفکر دولت‌ها راجع به تحصیل تابعیت. مهم‌ترین مورد تابعیت مضاعف در اثر اختلاف طرز تفکر دولت‌ها راجع به طریق تحصیل تابعیت پیدا می‌شود، البته اگر کلیه‌ی دولت‌ها، یک سیستم اعم از سیستم خاک یا سیستم خون را اعمال می‌کردند، مشکل خاصی ایجاد نمی‌شد ولی از آن‌جا که هر دولتی بر اساس مصالح خویش، تریبی اتخاذ می‌کند و دولت‌ها عموماً به یک سیستم و به یک نحو عمل نمی‌نمایند، به ناچار تابعیت مضاعف پیدا می‌شود. به طور مثال اگر پدر و مادر فرانسوی که یکی از آن‌ها در ایران متولد شده طفلی در ایران به دنیا بیاورند. این طفل موافق قانون فرانسه، که سیستم خون را اعمال می‌کند، فرانسوی و بر حسب قانون ایران، که در این مورد سیستم خاک را به مورد اجرا می‌گذارد ایرانی محسوب است. بنابراین طفل دو تابعیت دارد؛ هم تابعیت ایران و هم تابعیت فرانسه.

۲- شخص با حفظ تابعیت قدیمی‌اش تابعیت جدیدی را به دست آورد. «بند دوم از ماده‌ی ۲۵ قانون آلمانی دلبروک^۲ مصوب ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۳ بیان داشته است کسی که قبل از تحصیل تابعیت خارجی از نظام صلاحیت‌دار

۱. سلجوقی، محمود، پیشین، ص ۱۴۸.

کشور محل تولدش اجازه کتبی برای حفظ تابعیت خود بگیرد تابعیت آلمانی‌اش را از دست نمی‌دهد قبل از این اجازه بایستی با کنسول آلمانی مشورت بشود.^۱

تحصیل تابعیت جدید: شخصی ممکن است بدون از دست دادن تابعیت موجود تابعیت جدیدی را کسب کند. امروزه بیشتر کشورها از جمله ایالات متحده‌ی آمریکا و انگلستان تابعیت جدید را منحصرأً با در نظر گرفتن شرایطی که به نحوی منافع آن‌ها را تأمین می‌نماید اعطا کرده و ترک تابعیت سابق را برای متقاضی تابعیت جدید لازم نمی‌دانند. و این خود باعث ایجاد تابعیت مضاعف می‌شود.^۲

ازدواج: ممکن است در اثر عقد ازدواج بین زن و مردی که دارای تابعیت‌های جداگانه هستند زن دارای تابعیت مضاعف شود و علت آن است که اغلب در قوانین کشورها مقرر شده، زنی بیگانه که با مردی از اتباع داخله ازدواج نماید، به تابعیت کشور متبوعه‌ی شوهر در می‌آید. در نتیجه اگر مملکت متبوعه‌ی زن تابعیت اصلی را برای او حفظ کند، چنین زنی دارای دو تابعیت می‌شود، چنان‌که در مورد ازدواج یک زن تبعه‌ی فرانسه با مرد ایرانی زن از یک طرف به موجب ماده‌ی ۹۷۶ قانون مدنی ایران، ایرانی محسوب می‌شود و از طرف دیگر مقررات قانون تابعیت فرانسه مصوب ۱۹ اکتبر سال ۱۹۴۵ میلادی، اصولاً تابعیت فرانسه را برایش محفوظ می‌دارد.^۳

برای جلوگیری از به وجود آمدن تابعیت مضاعف بهترین راه این است که هر کشوری قوانین مربوط به تابعیت خود را طوری تنظیم نماید که هیچ کس نتواند تابعیت جدیدی کسب نماید مگر این‌که مسلم شود که تابعیت قبلی خود را از دست داده است. برای رسیدن به این مقصود از دو طریق ممکن است عمل شود.

۱- کشور متبوع اولیه ترک تابعیت شخص را بسیار ساده و بدون قید و شرط بپذیرد.

۲- کشور دوم که فرد می‌خواهد تابعیت آن را تحصیل نماید یکی از شرایط تحصیل تابعیت جدید را ترک تابعیت قبلی بداند. کشورهای اطریش و رومانی این راه حل را برای جلوگیری از مضاعف شدن تابعیت شخص پذیرفته‌اند.^۴

۱. نصیری، محمد، پیشین، ص ۴۳.

۲. ابراهیمی، نصر الله، پیشین، ص ۹۸.

۳. نصیری، محمد، پیشین، ص ۴۳.

۴. ارفع نیا، بهشید، پیشین، ص ۵۳.

۲. ۱. ۵. ۳. اصل سوم تابعیت یک امر همیشگی و زوال ناپذیر است.

راجع به این اصل موارد زیر قابل بحث است:

۱- تغییر ارادی تابعیت

۲- تغییر غیر ارادی تابعیت

۳- تغییر تابعیت در اثر ازدواج

۲. ۱. ۵. ۳. ۱. تغییر ارادی تابعیت

این مسأله که آیا اراده در تغییر تابعیت مؤثر می‌باشد یا نه، مورد بحث است. عده‌ای از علما به استناد حاکمیت مطلق اراده معتقدند که هر کس در هر لحظه می‌تواند، رابطه‌ی تابعیت را با دولت مطبوعه‌ی خود قطع کند.

الف) وضع شخص در مقابل دولتی که می‌خواهد نسبت به آن ترک تابعیت کند.

در سابق دولت‌ها به تبعه‌ی خویش اجازه‌ی ترک تابعیت نمی‌دادند و تابعیت فرد نسبت به دولت یک رشته‌ی

انقیاد همیشگی بود که به گردن شخص افکنده شده بود و برای او به هیچ وجه میسر و مقدور نبود که خود را از این بند رها کند.

این تفکر پس از چندی به علت‌های زیر تغییر پیدا می‌کند:

۱- برای شخص تبعه، دلایل موجهی پیش می‌آید که تابعیت خود را ترک نماید.

۲- دولت‌ها هم چندان نفعی ندارند که افرادی را به اکراه و اجبار تبعه‌ی خود دانسته و آن‌ها را به هیچ وجه از

قید تابعیت رها نسازند بلکه مصلحت در این است که در مقابل پذیرش به تابعیت دریاچه‌ی اطمینانی باز کنند تا

تعدیلی در مقررات تابعیت انجام داده باشند. بدیهی است که اجازه‌ی ترک تابعیت یک مسأله‌ی مصلحت اجتماعی

است و به هیچ وجه تکلیف حقوقی نمی‌باشد.

در ترک تابعیت عموماً سه شرط مورد توجه قانونگذار می‌باشد:

اول: شرط کمیت

دوم: شرط زمان

سوم: شرط انجام تعهدات شخص نسبت به دولت مخصوصاً تعهدات نظامی

۱- شرط از لحاظ کمیّت: این شرط در مواردی به کار می‌رود که دولتی ملاحظه نماید، تقاضای ترک تابعیت روز به روز زیاده‌تر می‌شود یا در موردی که فرضاً تمام اتباع آن دولت بخواهند دسته جمعی ترک تابعیت کنند. در این موارد دولت مکلف است از ترک تابعیت‌ها جلوگیری نماید.

۲- شرط زمان: دولت می‌تواند ترک تابعیت را به زمان معینی موکول کند، مثلاً بسیار معقول و قابل قبول است که دولتی به تبعه‌ی صغیر خود اجازه‌ی ترک تابعیت ندهد و این اقدام را که اهمیّت آن نسبت به سایر عملیات روزانه به مراتب زیاده‌تر است را موکول به زمانی کند که شخص رشد کامل پیدا کرده باشد.

۳- انجام تعهدات شخصی مخصوصاً تعهدات نظامی: یعنی دولت می‌تواند اجازه‌ی ترک تابعیت را موکول به انجام خدمت نظام وظیفه نماید. چنانچه در قانون ایران به همین نحو مقرر شده است (ماده‌ی ۹۸۸ قانون مدنی ایران)

ب) وضع شخصی در مقابل دولتی که می‌خواهد به تابعیت آن در آید.

شخصی از دولت جدیدی فقط می‌تواند تقاضای پذیرش تابعیت کند و تحصیل تابعیت حقّی برای او محسوب نمی‌شود. اعطای تابعیت یک عمل حاکمیت است و دولت‌ها آزادانه و با شرایطی که مقتضی می‌دانند، تابعیت را به هر که می‌خواهند می‌بخشند. بنابراین همان‌طور که هیچ کس نمی‌تواند آزادانه تابعیتی را ترک نماید، هیچ کس هم نمی‌تواند آزادانه تابعیت جدیدی بدست آورد.

۲. ۱. ۲. ۳. ۵. تغییر غیر ارادی تابعیت

تغییر غیر ارادی تابعیت در مواردی رخ می‌دهد که قسمتی از اراضی یک کشور از خاک اصلی جدا می‌شود و پس از پایان هر جنگ، معاهدات صلح بین دولت متخاصم مقرر می‌دارد که بومی‌ها یا ساکنین اراضی جدا شده به تابعیت دولتی درآیند که از این پس بر آن‌ها سلطه و حکومت خواهند داشت. شرایط این عهد نامه‌ها به نحوی است که فقط عده‌ی معدودی می‌توانند از حق انتخاب استفاده کنند زیرا از یک طرف از این حق در مدّت قلیلی باید استفاده شود و از طرف دیگر اهالی را مجبور می‌کنند که چنانچه تابعیت قبلی خودشان را انتخاب کردند ناگزیر باشند اموال غیر منقول خود را بفروشند و از آن اراضی خارج شوند. پس در چنین معاهده‌هایی تابعیت را تحمیل می‌کنند.

۲.۱.۳.۵. تغییر تابعیت در اثر ازدواج

موضوع تغییر تابعیت در اثر ازدواج مسأله‌ی مهمی را که متضمن نکات اجتماعی مطرح می‌سازد که در دو مسأله‌ی زیر بحث می‌شود:

الف) عقیده‌ی علمای سابق در مورد تابعیت زن در اثر ازدواج

ب) موضوع تابعیت زن از اوایل قرن ۲۰ به بعد

الف) عقیده‌ی کلاسیک نظریه‌ی وحدت تابعیت زن و شوهر

عقیده‌ی علمای قرن نوزدهم راجع به تابعیت زن عبارت از این بود که ازدواج در تابعیت تأثیر دارد و زن در اثر ازدواج تابعیت شوهرش را کسب می‌کند و دلایل زیر را برای تأیید عقیده‌ی خود اقامه می‌داشتند:

۱- دلیل عملی: علمای حقوق بین الملل، در قرن نوزدهم معتقد بودند که در تعارض قوانین مربوط به ازدواج قانون ملازمت زن و شوهر باید اعمال شود یعنی آثار ازدواج در روابط زن و شوهر طبق قانون مملکت متبوعه‌ی زن و شوهر معین می‌گردد و چون عملاً ممتنع است که بیش از یک قانون ملی بتواند بر روابط زن و شوهر حکومت کند پس ناگزیر بایستی وحدت تابعیت در قانون خانواده ممکن باشد و از طرفی مشکل به نظر می‌رسد که مرد را تابع قانون متبوعه زن بدانیم لذا زن تابعیت شوهر را می‌پذیرد.

۲- دلیل نظری: در این پایه‌ی استدلال روی مفهوم طبیعت ازدواج بنا می‌شود می‌گویند یک ازدواج همکاری مادام الحیات است که وحدت معنوی را بین زن و شوهر ایجاد می‌کند. مفهوم این وحدت معنوی، با اختلاف تابعیت که موجب حکومت قوانین مختلف بر آثار ازدواج است، سازش ندارد یعنی لازم است یک تابعیت دیگری را کسب کند و بالأخص زن تابعیت شوهر را بپذیرد.^۱

۲.۲. اقسام تابعیت

تابعیت و قوانین مربوط به آن از جهات مختلف قابل مطالعه، تقسیم و نامگذاری است. از یک سو و با توجه به معیار زمان پیدایش دولت به دو نوع تابعیت تأسیسی استمراری قابل تقسیم است.

۱. نصیری، محمد، پیشین، ص ۵۰.

۱.۲.۲. تابعیت تأسیسی

تابعیت تأسیسی تابعیتی است که دولت نوظهور در پرتوی آن عنصر انسانی خود یعنی ملت را مشخص می‌سازد که این خود به دو صورت تابعیت اجباری و تابعیت پیشنهادی ظاهر می‌شود.

در مقابل تابعیت استمراری تابعیتی است که در طول زمان و طی استمرار دولت مشخص می‌کند چه افرادی به ملت اولیه خود یعنی اولین گروه جمعیت تشکیل دهنده‌ی دولت پیوسته و عضو آن خانواده محسوب می‌گردند همین تابعیت استمراری بر مبنای چگونگی پیدایی آن برای فرد به دو نوع تابعیت اصلی و اکتسابی تقسیم می‌شود.^۱

۲.۲.۲. تابعیت اصلی

اولین نوع تابعیت، تابعیت تولدی یا تابعیت اصلی و مبدا است، که با تولد طفل بر اساس یکی از اصول خاک یا خون به طفل تحمیل می‌شود.

بدین منظور تابعیت باید به طفل تحمیل شود که به دو طریق تحمیل می‌شود:

یک: سیستم خون^۲ دو: سیستم خاک^۳

۱.۲.۲.۲. سیستم خون

که تابعیت نسبی هم گفته می‌شود؛ عبارت از سیستمی است که در آن تابعیت از طریق نسب به طفل تحمیل می‌شود. یعنی طفل به محض تولد تابعیت پدر و مادرش را پیدا می‌کند. منظور این نیست که تابعیت طفل مربوط به نژاد اوست، سیستم خون از مفهوم نژادی تابعیت متمایز است، سیستم خون مبتنی بر نسبت احتمالی افراد است (یعنی ظن غالب می‌رود به این که فرزندی که مثلاً از پدر و مادر ایرانی به وجود آمده بخواهد تبعه ایران باشد. در صورتی که سیستم نژادی مبتنی بر مصالح سیاسی و منافع مشترک است، در سیستم نژادی آن چه اهمیت دارد نژاد پدر و مادر است.

۱. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۳۴.

2. jus sanguinis.

3. Jus soli.

۲.۲.۱. دلایل سیستم خون

۱- اقتصادی و نظامی: اتباع کشورهای با جمعیت زیاد و وسعت کم، برای امرار معاش و کسب درآمد به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند. اینان از یک طرف با برگرداندن سرمایه، به کشور متبوع خود موجب تقویت اقتصادی کشور می‌شوند، و از طرفی دیگر، با بازگشت به کشور خود در زمان وقوع جنگ و خدمت به ارتش، موجب تقویت نظامی آن می‌گردند.

۲- سیاسی و معنوی: اتباع کشورهای مذکور با مهاجرت به سرزمین‌های دیگر موجب افزایش نفوذ سیاسی و اعتبار دولت خود در خارج از کشور می‌شوند. اصولاً تابعیت عاملی ارتباطی است که سبب می‌شود تا مهاجران رابطه‌ی سیاسی و علقه‌ی معنوی خود را با کشور متبوع خویش قطع نکرده، حتی به هنگام نیاز و ضرورت از کمک به سرزمین مادری خویش دریغ نورزند.

۳- حفظ نژاد و تمامیت ملی: اعمال سیستم خون باعث حفظ نژاد و تمامیت فرهنگ و ملی اتباع کشوری می‌شود که به دلایل متعددی به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند و حتی این علاقه به نژاد، فرهنگ، تاریخ و تمامیت ملی کشور خود از طریق سیستم خون به فرزندان آن‌ها نیز منتقل می‌شود.^۱

همچنین در کتاب دکتر محمد نصیری علل طرفداران سیستم خون را این‌چنین نگاشته شده است:

۱- مصلحت کشورهای پر جمعیت و مهاجر فرست.^۲

کثرت تبعه برای دولتی در زمان صلح باعث قدرت سیاسی و اقتصادی و در هنگام جنگ موجب قدرت نظامی می‌شود، بنابراین مصلحت کشورهایی که تبعیت زیادی دارند و وسعت خاک آن‌ها متناسب با سکنه نمی‌باشد و اجباراً افراد آن‌ها برای تلاش و زندگی و یافتن کار به کشورهای دیگر مهاجرت می‌نمایند در این است که سیستم خون را اجرا نمایند تا آن‌که اهالی کشور را هر کجا که باشند تبعه خود بدانند.

۲- دلیل ملی یا نژادی^۳

این دلیل از تئوری نژادی مونتسکیو سرچشمه می‌گیرد. سیستم خون بهترین وسیله رعایت تأثیرات نژادی و بالنتیجه ضامن علاقه‌مندی به کشور است.

۱. ابراهیمی، نصرالله، پیشین، ص ۹۰.

2. Pay demigration.

3. Ethnique.

۳- دلیل احساساتی

سیستم خون برای افزایش اعتبار و حیثیت دولتی بسیار مفید است، زیرا اسم آن کشور بیشتر بر سر زبان‌ها می‌افتد و کثرت تبعه و داشتن افرادی در خارج از کشور باعث نفوذ سیاسی و معنوی می‌شود.^۱

۲.۲.۲.۲. سیستم خاک یا تابعیت ارضی

سیستم خاک عبارت از طریقه‌ای است که به موجب آن تابعیت را از روی محل تولد شخص معلوم می‌نمایند؛ یعنی هر شخصی تابعیت کشور و محل تولد خود را دارد و از آن جایی که هر کس ناچار در محلی متولد می‌شود و آن محل نیز جزء قلمرو دولت محسوب می‌شود، پس چنان‌چه همه کشورها متفقاً این سیستم را بپذیرند، دیگر بی‌تابعیتی پیدا نمی‌شود و هیچ فردی بدون تابعیت نمی‌ماند.

کسانی که در کشتی یا هواپیما متولد می‌شوند چون هر کشتی و هواپیما پرچم یک دولت را حمل می‌کند، آن کشتی یا هواپیما جزو خاک آن کشور محسوب می‌شود. امروز اکثر دولت‌ها به سیستم خاک عمل می‌نمایند.

۲.۲.۲.۲.۱. دلایل طرفداران سیستم خاک

الف) دلیل عقلی

۱- انتساب هر فرد به دولتی، بیشتر مربوط به سیستم خاک است. عملاً قدرت دولت‌ها نسبت به اشخاصی اعمال می‌شود که در قلمرو آن‌ها سکونت دارند و هنگامی که فردی از قلمرو دولتی خارج شد، دیگر نقود و سلطه‌ی واقعی برای آن دولت نسبت به آن فرد وجود ندارد و بر عکس فردی که در سرزمینی متولد شد اجباراً تحت اختیار و حاکمیت آن دولت قرار می‌گیرد. بنابراین بایستی تبعه آن دولت محسوب شود.

۲- ویتوریا^۲ که یکی از متشرعین مذهب کاتولیک و از طرفداران سیستم خاک است می‌گوید:

«کسی که در خاک مملکتی متولد شد، قهراً در سرزمین دولت دیگر به وجود نیامده است تا این دولت به اقتضای سلطه‌ی خود، بتواند تابعیت را بر او تحمیل کند. پس اگر فردی تابعیت محل تولد خود را نپذیرد، دولت دیگری یافت نمی‌شود که بتواند تابعیت به او اعطا نماید.»

به این ترتیب تابعیت ارضی مانند وسیله‌ی غیر مستقیمی برای مبارزه با بی‌تابعیتی جلوه می‌کند.

۱. نصیری، محمد، پیشین، ص ۳۴.

۳- تشابه تابعیت و اقامتگاه: هر گاه شخصی، خواه به علت ازدواج و خواه به علت دیگری، در سرزمینی اقامت گزیند نمی‌تواند نسبت تبعه‌ی آن سرزمین مزایایی داشته باشد؛ او تحت همان قوانین و مقرراتی قرار می‌گیرد که نسبت به سایر اهالی اعمال می‌گردد. به همین علت، فردی که در محلی متولد می‌شود، باید تحت حمایت قوانین آن محل قرار گیرد.^۱

ب) دلایل اجتماعی

به طور کلی شخصی که در محیطی متولد شد و تربیت آن محیط را پذیرفت کم کم متخلق به اخلاق آن محیط می‌شود و به تدریج اختلاط کامل با سکنه و اهالی محل پیدا می‌کند. چه بسا دیده شده است که عوامل اجتماعی، عوامل اثری را از بین برده است، به عبارت دیگر اغلب تأثیر عوامل اجتماعی در شخص بیشتر از تأثیر خون بوده است. با این استدلال، اعمال سیستم خاک بسیار موجه می‌شود.

ج) دلایل فایده جویی یا مصلحتی^۲

مصلحت کشورهای کم جمعیت و مهاجر پذیر

اعمال سیستم خاک برای کشورهای وسیع و کم جمعیت بسیار مفید است و می‌توان گفت برای کشوری که سکنه‌ی آن به کمک افراد خارجی رونق پیدا می‌کند، یک ضرورت است. برای کشورهای مهاجر پذیر این مسأله به صورت یک ضرورت ظاهر می‌شود که تصمیم بگیرد تمام کسانی که در خاک آن دولت به دنیا آمده‌اند تبعه‌ی او باشند.^۳

۱- هر چند تابعیت اصلی، اولین تابعیت فرد است، اما هر اولین تابعیتی لزوماً تابعیت اصلی یا تولدی نیست زیرا مقصود از تابعیت اصلی یا مبدا تابعیتی است که از ابتدای تولد برای طفل منظور می‌گردد، در حالی که ممکن است شخصی به هر دلیل، آپاترید و بی‌تابعیت باشد و سپس تابعیت دولتی را کسب نماید. این تابعیت اکتسابی، اگر چه اولین تابعیت چنین شخصی است، اما تابعیت اصلی نیست و این فرد فاقد تابعیت اصلی است.

۲- تنها این نوع از تابعیت است که حق فرد واجد شرایط است و دولت حق محروم ساختن فرد را از این تابعیت ندارد.

۱. نصیری، محمد، پیشین، ص ۳۵.

2. Pays dimmigration.

۳. نصیری، محمد، پیشین، ص ۳۶.

۳- پیدایش این نوع از تابعیت، نتیجه‌ی یک الزام قانونی است و اراده‌ی فرد و دولت به معنای حکومت در پیدایش آن هیچ تأثیری ندارد، اگر چه در استمرار آن ممکن است مؤثر واقع گردد و به همین جهت، در برابر سایر انواع مختلف تابعیت اکتسابی می‌توان از آن تحت عنوان (تابعیت حصولی) یاد کرد چرا که تابعیت به محض تولّد خود به خود برای طفل حاصل است.

۴- این نوع از تابعیت، مستحکم‌ترین نوع ارتباط بین فرد و دولت است چرا که بر مبنای عضویت فرد در جمعیت تشکیل دهنده دولت استوار است و به همین جهت، دارندگان این نوع از تابعیت از بیشترین حقوق و مزایا در داخل یک دولت برخوردار بوده و شهروند و اتباع درجه یک آن دولت محسوب می‌شوند.

۵- در صورت استناد به اصل خون در اعطای این تابعیت به طفل، مسائلی همچون مبدا زمانی تابعیت (زمان عقد، زمان انعقاد نطفه، زمان تولّد)، تابعیت طفل نامشروع، تابعیت طفلی که والدین او آپاترید هستند و بالأخره تابعیت طفل سر راهی مطرح می‌شود و در صورت استناد به اصل خاک، مسأله‌ی تابعیت طفل متولّد در آب‌ها و فضای بین المللی که تحت حاکمیت هیچ دولتی نیست مطرح می‌گردد.

۶- تابعیت تولدی، معمولاً به صورت (حتمی و منجز)^۱ و گاه به صورت (پیشنهادی و معلق)^۲ برای شخص حاصل می‌شود.

۲.۳.۳. تابعیت اکتسابی

مقصود از تابعیت اکتسابی، تنها تابعیتی نیست که شخص با اراده‌ی خود به تحصیل آن اقدام می‌کند، بلکه مقصود از آن، هر تابعیتی است که پس از تولّد و با فاصله‌ای از تولّد برای شخص پدید می‌آید. این تابعیت، بر اساس نقش اراده فرد و دولت در پیدایش و نه در استمرار آن خود به انواع مختلفی تقسیم می‌شود.

۱. برای مثال تابعیت مذکور در بندهای ۲-۴ از ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران از این نوع است: (کسانی که پدر آنها ایرانی است اعم از این که در ایران یا در خارج متولد شده باشند. کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیر معلوم باشند).
۲. تابعیت مذکور در بند ۵ از ماده ۹۷۶ قانون مدنی ایران بنا بر آن که ناظر به تابعیت تولدی و کاشف از آن باشد از این قبیل است: (کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجه است به وجود آمده و با فاصله پس از رسیدن به هیجده سال تمام یکسال در ایران اقامت کرده باشد).

۴.۲.۲. تابعیت تحصیلی

در تابعیت تحصیلی یا اکتسابی گاه اراده‌ی شخص تأثیری در تغییر تابعیت ندارد مثل تابعیت اولاد صغیر و زن که شخصی که تغییر تابعیت داده و نیز تغییر تابعیت در اثر ازدواج؛ و گاه تا حدودی ناشی از اراده‌ی شخص است و در آن صورتی است که خود تقاضای تحصیل تابعیت جدیدی بنماید.^۱ دارا شدن این تابعیت «از سوی بیگانه و با اقدام او یعنی درخواست وی، آغاز و با موافقت دولت و صدور سند تابعیت به نام او انجام می‌پذیرد»^۲ بیگانه‌ی متقاضی تابعیت ممکن است بی‌تابعیت و یا دارای تابعیت دولتی دیگر باشد.^۳

در پیدایش این نوع از تابعیت است که اراده و به خصوص اراده فرد، بارزترین و بیشترین نقش را در میان انواع مختلف تابعیت پیدا می‌کند. اما در عین حال باید توجه داشت که «اراده‌ی شخص تنها در مورد تقاضای تغییر تابعیت و تحصیل شرایط مؤثر است و قبول تقاضا یا رد آن بستگی کامل به نظر دولت مورد بحث دارد. زیرا تابعیت یک امر سیاسی است و نمی‌توان آن را به اراده اشخاص واگذار کرد.»^۴ پس آن‌چه موضوع و متعلق حق فرد است، حق تقاضا و درخواست آن تابعیت است نه حق داشتن آن تابعیت.^۵

برای حصول اراده‌ی فرد و دولت و به عبارت دیگر برای پذیرش تقاضای فرد، معمولاً دولت‌ها با استناد به اصل آزادی دولت‌ها در تعیین قواعد تابعیت و متناسب با وضعیت انسانی، جغرافیایی، اقتصادی و فرهنگی خود شرایطی همچون «لیاقت، مکنت، اقامت و اهلیت استیفا»^۶ را برای پذیرش درخواست متقاضی منظور می‌دارند.

به هر حال به محض آن‌که شخص تابعیت جدید دولتی را تحصیل نمود همچون سایر اتباع آن دولت از حقوق و مزایا بهره‌مند و موظف به انجام تکالیف مربوط به اتباع می‌گردد. البته در کشورهای مختلف و بر مبنای قوانینی متفاوت ممکن است درجه‌ی بهره‌مندی او با اتباع اصلی، کم یا بیش متفاوت باشد.

اگر تحصیل کننده‌ی تابعیت مرد و دارای همسر و فرزندان باشد، معمولاً فرزندان صغیر او نیز از نظر دولت متبوع جدید تبعه‌ی آن دولت محسوب می‌شوند اما در خصوص همسر مسأله کمی متفاوت است.

۱. ارفع نیا، بهشید، پیشین، ج ۱، ص ۸۴.

۲. سلجوقی، محمود، پیشین، ص ۲۱۵.

۳. ارفع نیا، بهشید، پیشین، ص ۱۰۰.

۴. همان.

۵. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۱۲۳.

۶. ارفع نیا، بهشید، پیشین، صص ۱۰۱-۱۰۲.

در قوانین برخی کشورها مثل ایران زوجه به تبعیت از زوج به تابعیت جدید در می‌آید و در قوانین برخی کشورهای مثل فرانسه، تغییر تابعیت شوهر در تابعیت زن تأثیری ندارد.^۱

و در هر حال، تحصیل تابعیت جدید، نسبت به فرزندان کبیر هیچ تأثیری ندارد، چنان‌که تحصیل تابعیت توسط همسر (زوجه) در تابعیت زوج و تحصیل توسط فرزندان کبیر، در تابعیت والدین آن‌ها به هیچ وجه تأثیری نخواهد داشت.^۲

۳.۲.۵. تابعیت تبعی (کسب تابعیت از راه کسب تابعیت دیگری)

تابعیتی را که به فرزندان صغیر و همسر شخص پذیرفته شده به تابعیت اعطا می‌شود می‌توان تابعیت تبعی نامید؛ چرا که تابعیت آن‌ها نه همچون تابعیت تولدی صرفاً ناشی از یک الزام قانونی است و نه همچون تابعیت تحصیلی نتیجه‌ی درخواست فرد و توافق اراده فرد و دولت؛ بلکه تابعیتی است که خارج از اراده‌ی آنان و به تبع اراده و درخواست مقبول مرد (پدر یا شوهر) برای خویش، برای آنان پدید می‌آید؛ یعنی همین که مرد به تابعیت دولت جدید درآمد - خواسته یا ناخواسته - همسر و فرزندان صغیر او نیز به تابعیت آن دولت در خواهند آمد.

از آن‌جا که این نوع تابعیت، بر اساس هیچ یک از دو مبنای عضویت طبیعی و عضویت ارادی فرد در جمعیت تشکیل دهنده‌ی دولت به صوتی نسبتاً ضعیف پدید می‌آید، معمولاً دولت‌ها از یک سو راه خروج از تابعیت را برای این افراد به سادگی پذیرفته‌اند و از سوی دیگر، برای ادامه‌ی تابعیت آنان، اراده‌ی صریح یا ضمنی را شرط دانسته‌اند، تا پیوند آنان با دولت به گونه‌ی مستحکم‌تری ادامه یابد.^۳

قبول این نوع تابعیت و پذیرش این راه برای کسب و یا اعطای تابعیت توسط دولت‌ها، از جنبه‌ی مصالح سیاسی و اجتماعی، بر مبنای نظریه‌ی (وحدت تابعیت قانون خانواده) نیز استوار است.^۴

۱. نصیری، محمد، پیشین، ص ۶۴.

۲. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۱۲۴.

۳. سلجوقی، محمد، پیشین، ص ۲۱۹.

۴. نصیری، محمد، پیشین، ص ۵۱؛ سلجوقی، محمد، پیشین، ص ۲۲۱.

۲.۲.۶. تابعیت تحقیقی (کسب تابعیت از راه ازدواج)

در کشورهایی که نظام حقوقی آن‌ها بر عقیده‌ی کلاسیکه یعنی نظریه‌ی (وحدت تابعیت خانواد) استوار است، هر گاه زوجین دارای تابعیت‌های مختلف باشند، به دلائلی که قبلاً در مبحث مربوطه ذکر شد، تابعیت دولت متبوع زوج بر زوجه اعطا و یا تحمیل می‌گردد.

این نوع از تابعیت را از آن جهت (تحقیقی) می‌توان نامید که نتیجه‌ی غیر مستقیم اراده شخص دارنده تابعیت است؛ زیرا آن‌چه موضوع و متعلق اراده زوجه است، عقد نکاح است و دارا شدن تابعیت دولت متبوع زوج، ممکن است به هیچ وجه نه تنها مطلوب او، بلکه حتی مورد توجه او نیز نبوده باشد و این دولت متبوع شوهر است که این زن را تبعل خود محسوب می‌کند؛ بر خلاف (تابعیت تحصیلی) که نتیجه‌ی اراده‌ی فرد دیگری (پدر، زوج) است.^۱

اما در کشورهایی که به بهانه‌ی تساوی حقوق زن و مرد، نظریه‌ی (استقلال تابعیت زن) مطرح است، طبعاً چنین راهی برای دارا شدن تابعیت مطرح نمی‌باشد.^۲ در حالی که منطقاً چنین تلازمی بین نظریه‌ی (تساوی حقوقی زن و مرد) با نظریه‌ی (استقلال تابعیت زن) وجود ندارد و به همین دلیل، کشوری مثل فرانسه که اصل تساوی حقوق زن و مرد را پذیرفته، پس از آن‌که تحت تأثیر این نظریه در سال ۱۹۳۸ سیستم (استقلال) تابعیت را پذیرفته بود، مجدداً در سال ۱۹۴۵ به سیستم (وحدت) بازگشت.^۳

در هر حال، باید توجه داشت که در کشورهایی هم که سیستم (وحدت) را پذیرفته‌اند و تابعیت زوج را بر زوجه تحمیل می‌نمایند.

اولاً: تابعیت تحقیقی را بیشتر نسبت به زنان بیگانه‌ای که به عقد مرد خودی در می‌آیند می‌پذیرند و نه بر عکس؛ یعنی تابعیت مرد بیگانه را به زن خودی تحمیل نمی‌کنند.

ثانیاً: به دلیل عدم استحکام این نوع از تابعیت، راه خروج از این تابعیت را به سادگی برای زن پذیرفته‌اند. چنان‌که دول متبوع پیشین نیز بازگشت این فرد را به تابعیت اصلی‌اش را به راحتی پذیرفته‌اند.^۴

۱. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۱۲۵.

۲. نصیری، محمد، پیشین، ص ۵۳.

۳. همان، پاورقی ص ۵۵؛ دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۱۲۶.

۴. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۱۲۶.

۷.۲.۲. تابعیت اجباری

تابعیت اجباری که صرفاً بر مبنای تحمیل دولت پدید می‌آید، یک مورد بیشتر ندارد و آن عبارت است از تغییر جغرافیای سیاسی بخشی از زمین که خود به دو صورت تحقق می‌پذیرد:

صورت اول، آن است که بخشی از سرزمین یک دولت، از آن دولت منفصل شده و با اعلام استقلال، دولت جدیدی پدید می‌آورد. دولت جدید در اولین گام و برای اتباع خود، تابعیت خود را به طور اجباری حداقل بر بعضی از مردم ساکن آن سرزمین تحمیل می‌کند.

صورت دوم، آن است که به هر دلیل، قسمتی از خاک یک دولت، ضمیمه‌ی دولت دیگر شود؛ در این‌جا معمولاً دولت جدید ضمیمه‌کننده، تابعیت خود را بر افراد ساکن منطقه انضمامی تحمیل می‌کند؛ هر چند ممکن است که ظاهراً برای مردم حق انتخاب یکی از دو تابعیت (دولت سابق و دولت جدید) را مطرح می‌سازد؛ اما از آن‌جا که انتخاب تابعیت سابق در بیشتر موارد، مستلزم فروش اموال غیر منقول و خروج از منطقه مانوس و مألوف است، عملاً و بالاجبار، اکثر مردم تابعیت جدید را خواهند پذیرفت.

به هر حال این نوع از تابعیت از آن‌جا که از آغاز تولد برای شخص حاصل نیست از انواع تابعیت اکتسابی است و از آن‌جا که نتیجه‌ی اراده‌ی مستقیم و یا غیر مستقیم شخص و یا نتیجه‌ی اراده‌ی شخص دیگری هم نیست؛ بلکه تنها ناشی از اراده و اجبار دولت است، می‌توان آن را تابعیت اجباری یا تحمیلی نامید.^۱

۳.۲. آثار تابعیت به کشورهای کفر

پس از بررسی و تبیین مبانی و اقسام تابعیت، لازم است تا به برخی از تکالیف و آثار تابعیت به کشورهای کفر اشاره شود. در این بخش به بررسی آثار تابعیت افراد مسلمان در کشورهای کفر پرداخته و وظایف و تکالیفی که این افراد پس از کسب تابعیت در این کشورها باید انجام بدهند را مورد مذاقه قرار می‌دهیم. آن‌چه در این‌جا مورد اشاره قرار خواهد گرفت آن دسته از قوانین و آثار حقوقی است که در صورت پذیرش در تناقض با احکام و مبانی دینی مسلمانان قرار می‌گیرد.

۱. همان، ص ۱۲۷.

بدین منظور به بررسی منشور حقوق و تکالیف تابعیت در پنج کشور بیگانه و خارج از سرزمین‌های اسلامی پرداخته شده است. انتخاب این کشورها به شکل تصادفی صورت گرفته و در آن از الگوی خاصی پیروی نشده است. همچنین شایان ذکر است که به بررسی فقهی این تکالیف در فصل سوم این پایان‌نامه مورد واکاوی قرار خواهد گرفت. به نظر می‌رسد با توجه به گستردگی پیامدها و عواقب اجتماعی، سیاسی و فقهی تکالیفی که در کشورهای کفر بر مسلمانان بار می‌شود، فقها و نظریه پردازان فقه سیاسی و حقوق بین الملل، مواضع روشنی در این باره داشته باشند.

۲.۳.۱. ادای سوگند در وفاداری^۱ به کشور کفر

اولین پیامدی که در بدو پذیرش تابعیت کشورهای کفر متوجه فرد مسلمان خواهد شد، ادای سوگند به وفاداری از کشور است. این قانون در بسیاری از کشورهای جهان در حال اجرا است و فردی که خواهان پذیرش تابعیت است باید نسبت به وفاداری از کشور اعلام سوگند کند. به عنوان مثال مفهوم «تبعه^۲ ایالات متحده آمریکا» این است که فرد به عنوان شهروند یا تبعه سوگند وفاداری دائمی نسبت به کل ایالات متحده ادا کرده است.^۳ ادای سوگند برای کسب تابعیت آمریکا در بخش ۳۳۷ قانون مهاجرت و تابعیت ایالات متحده این کشور، مشمول موارد ذیل می‌گردد:

۱- حمایت از قانون اساسی

۲- نفی و همیشه ترک گفتن کاملاً و به طور کامل تمام بیعت و وفاداری به هر شاهزاده خارجی، سلطان، دولت، یا حاکمیتی که فرد پیش از این تابعیت آن را داشته است؛

۳- حمایت و دفاع از قانون اساسی و قوانین ایالات متحده در برابر تمام دشمنان داخلی و خارجی؛

۴- ایمان واقعی و وفاداری به همان؛

۵- خدمت در ارتش در حمایت از ایالات متحده زمانی که توسط قانون الزامی شود. و یا خدمت در بخش غیر

نظامی نیروهای مسلح آمریکا هر گاه که توسط قانون الزامی شود؛

1. oath of citizenship.

2. Nationality.

۳. سروری مقدم، مصطفی، «مروری بر تفاوت تابعیت، شهروندی و دیگر واژگان مشابه در حقوق ایران، بریتانیا، آمریکا و فرانسه»،

فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۸، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۳، صص ۹-۸.

عـ انجام کاری با اهمیت ملی زمانی که توسط قانون الزامی شود.^۱

وفاداری به کشوری همچون ایالات متحده به معنای تعهد به دفاع از این کشور و عدم پشت کردن به اهداف و منافع این کشور است. این در حالی که ایالات متحده آمریکا در حال حاضر از هیچ تلاشی برای تضعیف و نابودی دین اسلام و کشورهای اسلامی صرف نظر نکرده و لذا فردی که خود را وفادار به ارزش‌های این کشور می‌کند، باید از مرزهای اعتقادی، سیاسی، فکری و فرهنگی این کشور دفاع کند و این مهم می‌تواند به زیر پا گذاشتن احکام اسلامی منجر شود.

قانون ادای سوگند تنها مختص به آمریکا نیست. این قانون در سایر کشورها همانند کانادا، سوئیس، استرالیا، سنگاپور و ... نیز در حال اجرا است. در کشور کانادا، ادای سوگند برای کسب تابعیت شامل موارد ذیل می‌گردد:

وفاداری به ملکه الیزابت، وارثان و جانشینان او؛

رعایت کامل قوانین کانادا؛

انجام کامل وظایف به عنوان یک شهروند.^۲

نمونه دیگر کشور استرالیا است. در این کشور نیز یکی از شروط اصلی کسب تابعیت ادای سوگند در وفاداری از کشور است. کسانی که قصد کسب تابعیت کشور استرالیا را دارند، باید در مراسم ویژه آن شرکت کرده و بر اساس این متن، وفاداری خود را به کشور استرالیا ثابت کنند: از این زمان به بعد، من به وفاداری خود به استرالیا و مردمش سوگند یاد می‌کنم، و در باورهای دموکراتیک آن‌ها سهیم هستم، حقوق و آزادی‌های آن‌ها را محترم می‌شمارم، و به قوانین آن‌ها پایبند بوده و از آن‌ها پیروی خواهم کرد.

در این رابطه باید گفت پر واضح است که ادای سوگند به وفاداری به کشور کفر دارای آثار حقوقی بسیار گسترده‌ای است. در واقع ادای سوگند به معنای تعهد الهی و شرعی است که یک فرد برای وفاداری به کشور متبوع انجام داده است. بالطبع شخصی که در مقام سوگند برای عدم خیانت و وفاداری به کشور کفر قرار می‌گیرد، نمی‌تواند بسیاری از وظایف و تکالیف دینی خود را به انجام برساند.

1. INA: ACT 337 - OATH OF RENUNCIATION AND ALLEGIANCE, Sec. 337. [8 U.S.C. 1448].

2. Public Works and Government Services Canada (2006), A Look at Canada (PDF), Citizenship Rights and Responsibilities, Ottawa: Queen's Printer for Canada, p. 40, archived from the original (PDF) on 19 April 2009, retrieved 28 August 2013.

باید دانست که این وفاداری دارای ابعاد و پیامدهای حقوقی برای تابان آن کشور است. از جمله مهم‌ترین آن‌ها باید به انجام خدمت در ارتش اشاره کرد. در واقع لازمه سوگند در وفاداری از کشور نیازمند حضور فرد مسلمان در جبهه باطل علیه حق خواهد بود. به عبارت دیگر ادای سوگند در وفاداری از کشور فراتر از یک لفظ و یا یک امر ظاهری بوده و مستلزم تحمل پیامدهای حقوقی آن است. فردی که نسبت به وفاداری از کشور ادای سوگند کرده در واقع نسبت به تمامی آن‌چه وفاداری به این کشور محسوب می‌شود از جمله پذیرش باورهای دموکراتیک و حقوق و آزادی‌های این کشور متعهد شده و مسئولیت خود را برای انجام این امور پذیرفته است.

بحث در رابطه با ابعاد فقهی ادای سوگند در وفاداری به کشور کفر، نیازمند بحث علی‌حده‌ای است که ان شاءالله تعالی در فصل آتی با استناد به منابع استنباط از جمله قرآن، حدیث و اشاره به مباحث تحلیلی فقهی شیعه، مورد پردازش قرار گرفت.

۲.۳.۲. تعهد به دفاع از کشور کفر

تعهد به دفاع از امنیت و ثبات کشورهای متبوع، یکی دیگر از اصول ثابت و فراگیر تابعیت محسوب می‌شود. در بسیاری از کشورهای جهان، تمامی کسانی که تمایل به کسب شهروندی آن کشور را دارند، باید مدت زمان معینی را به خدمت سربازی و کسب آمادگی لازم برای دفاع از امنیت و تمامیت ارضی کشور اختصاص دهند. همان‌طور که در بالا نیز اشاره شد تعهد به دفاع از کشور از لوازم ادای سوگند به وفاداری از آن کشور است.

اساساً باید گفت یکی از مؤلفه‌های شهروندی احساس تعلق به کشور متبوع است. وطن دوستی به معنای وفاداری نسبت به کشور خود و دیدن مصالح جامعه در انجام فعالیت‌های روزانه است. یکی از مسائل عینی شهروندی، احساس تعلق اجتماعی به فرهنگ، آداب و رسوم و ... یک کشور است. تجلی عینی این احساس این است که یک شهروند، مرز و بوم خود را خانه اصلی خود بداند. از این رو کشورها با طرح نظام وظیفه، سعی در تقویت احساس تعلق خاطر در میان شهروندان دارد.^۱

به عنوان مثال ایالات متحده آمریکا به طور متناوب از شهروندان این کشور برای خدمت وظیفه استفاده کرده است. برای مثال در سال ۱۸۶۳ فراخوان نیروهای وظیفه باعث ایجاد شورش‌های نیویورک شد. بعدها در

۱. محسنی، رضاعلی، «ابعاد و تحلیل حقوق شهروندی؛ راهکارهایی برای تربیت و آموزش حقوق شهروندی»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۳۲.

سال ۱۹۱۷ که ایالات متحده وارد جنگ جهانی اول شد دولت این کشور از فراخوان خدمت وظیفه استفاده کرد. نخستین دوره خدمت وظیفه در زمان صلح نیز با لایحه‌ای به نام خدمت و آموزش انتخابی در سال ۱۹۴۰ برگزار شد. خدمت وظیفه فعال (فراخوان) در سال ۱۹۷۳ در این کشور به پایان رسید. هم اکنون از پسرانی که در سنین بین ۱۸ تا ۲۴ سال قرار دارند خواسته می‌شود در نظام خدمت انتخابی ثبت‌نام کنند. هدف این خدمت «فراهم آوردن نفرات کافی برای نیروهای مسلح در شرایط اضطراری است».

مانند ایالات متحده، بریتانیا نیز در مواقع اضطراری فراخوان عمومی خدمت وظیفه استفاده کرده است. پادشاهی متحد بریتانیا در طول هر دو جنگ جهانی از فراخوان خدمت وظیفه استفاده کرد. بریتانیا در دو سال نخست جنگ جهانی اول تنها بر نیروهای داوطلب تکیه کرد. اما در سال ۱۹۱۶ و به دنبال تلفات گسترده در خطوط مقدم جبهه، دولت این کشور مجبور شد تا لایحه‌ای به نام خدمت وظیفه به منظور فراخوان افراد واجد شرایط به مجلس بفرستد.

در این رابطه باید گفت کسب تابعیت و شهروندی این کشورها باید همراه با پذیرش دفاع از کشور در مواقع اضطراری باشد. در واقع چنانچه امنیت و ثبات این کشورها به خطر بیافتد و نیاز به جذب نیروی نظامی داشته باشند، شهروندان باید با تبعیت از قانون این کشورها، خود را آماده برای دفاع از سرزمین کنند. این در حالی است که چنانچه فرد مسلمان تابعیت این کشورها را کسب کرده و بنابر قانون باید در برابر کشورهای دیگر بجنگد، مستلزم دفاع از بلاد کفر و تمامی آثار مترتب بر آن است.

۳.۳.۲. ممنوعیت به همراه داشتن نمادهای دینی مانند حجاب

قانون دیگری که در برخی کشورهای غیرمسلمان و یا دارای نظام‌های سیاسی لائیک در حال اجر است و محدودیت جدی برای رعایت شعائر مذهبی و دینی است. در بسیاری از کشورهایی که دین اسلام به عنوان دین رسمی کشور شناخته نمی‌شود، به همراه داشتن نمادهای دینی مانند حجاب ممنوع بوده و به عنوان یک مجرم با افراد محجبه برخورد می‌شود.

به عنوان نمونه، مسلمانان فرانسه به عنوان بزرگ‌ترین جامعه مسلمان اروپا، از سال ۲۰۰۴ به موجب تصویب قانونی از داشتن حجاب در مدارس دولتی منع شدند. متن قانون به شرح زیر است:

قانون شماره ۲۲۸ ۲۰۰۴، ۱۵ مارس ۲۰۰۴، با توجه به اصل لائیسیتته، داشتن نشانه‌ها یا پوششی که نمایانگر وابستگی مذهبی در مدارس، کالج‌ها و دبیرستان‌های دولتی باشد، ممنوع می‌باشد.

ماده ۱: در مقررات آموزشی، ماده ل/۱۴۱ ۱۵ بعد از ماده ل ۱۴۱ ۵ ضمیمه می‌گردد:

ماده ل/۱۴۱ ۱۵: در مدارس، کالج‌ها و دبیرستان‌های دولتی، داشتن نشانه یا پوششی که از طریق آن دانش آموزان آشکارا وابستگی مذهبی خود را نشان دهند، ممنوع می‌باشد.

آیین‌نامه انضباطی داخلی یاد آور می‌شود که برای به اجرا گذاشتن اقدام انضباطی، می‌بایست بدو با دانش‌آموز به گفت‌وگو نشست.

ماده ۲: مربوط به حوزه جغرافیایی قانون یعنی کشور فرانسه و کلونی (مجموعه)های سابق می‌باشد.

ماده ۳: موارد این قانون از شروع سال تحصیلی که متعاقب تصویب قانون باشد، به مرحله اجرا در خواهد آمد.

ماده ۴: موارد این قانون پس از یکسال از اجرای آن مجدداً برآورد خواهند شد.^۱

۱. ۳. ۳. ۲. فرانسه، افراطی‌ترین کشور غربی در زمینه وضع قوانین سختگیرانه علیه پوشش اسلامی به جرأت می‌توان گفت فرانسه، افراطی‌ترین کشور غربی در زمینه وضع قوانین سختگیرانه علیه پوشش اسلامی به شمار می‌رود.

مسلمانان فرانسه، به عنوان بزرگ‌ترین جامعه مسلمان اروپا، از سال ۲۰۰۴ به موجب تصویب قانونی از داشتن حجاب در مدارس دولتی منع شدند. به موجب این قانون تحت عنوان طرح «ممنوعیت استفاده از نشانه‌های مذهبی در مدرسه‌های فرانسه»، استفاده از حجاب اسلامی در مدارس فرانسه رسماً غیرقانونی شد. پیش از آن نیز اغلب مدارس فرانسه به سختی به دانش‌آموزان خود اجازه می‌دادند با پوشش اسلامی در کلاس‌های خود حاضر شوند.

از سال ۲۰۰۴ تاکنون همزمان با ممنوع شدن حجاب در مدارس و اماکن عمومی در فرانسه مسأله پوشش اسلامی به یکی از موضوعات داغ اروپا تبدیل شده است.

بسیاری از کشورهای اروپایی با دنبال کردن نمونه فرانسه قوانینی برای ممنوع کردن حجاب در اماکن عمومی و تسهیلات آموزشی دولتی تصویب کردند.

1. <http://globemuslims.com/fa/news/4906/>.

در شرایطی که تبعیت مسلمانان فرانسه از این قانون نشانه موجه بودن آن در نظر مسلمانان نیست، بسیاری از دختران مسلمان به واسطه این ممنوعیت برای تحصیل به کشورهای همسایه فرانسه سفر کرده یا در مدارس خصوصی حاضر می‌شوند تا بتوانند حجاب و هویت دینی خود را حفظ کنند.

۲.۳.۳.۲. طرح قانون ممنوعیت حجاب در آمریکا

اما طرح ممنوعیت حجاب که برای اولین بار در اروپا و کشور فرانسه اجرا شد، به سرعت در سطح جهان مثل آمریکا و حتی در کشورهایی مانند ترکیه که اکثریت آن را مسلمانان تشکیل می‌دهند، رواج یافت.

دستگیری مخالفین ممنوعیت حجاب در آمریکا

پیش‌نویس قانون ممنوعیت نمادهای دینی برای معلمان مدارس از جمله داشتن حجاب در ایالت اورگان آمریکا مطرح شده است.

۳.۳.۳.۲. هجوم فرهنگی به ارزش‌های مسلمانان ترکیه

این در حالی است که البته از سوی دیگر هجوم فرهنگی به ارزش‌های مسلمانان ترکیه، نخستین بار از سال ۱۸۲۳ آغاز شد و «آتاتورک»، دولتمرد بنیان‌گذار جمهوری ترکیه پس از شکست پادشاه عثمانی، دست به اسلام‌زدایی و کشف حجاب در ترکیه زد.

سپس حدود پنجاه سال پس از مرگ وی، در پی کودتای نظامی ۱۹۸۰ در ترکیه، در جامعه‌ای که باور قلبی آتاتورک در لزوم مدرن‌سازی و ترویج سبک زندگی اروپایی، به جان ملت مسلمان این کشور افتاده بود، داشتن حجاب در مدارس و دانشگاه‌های ترکیه قدغن شد.

تا مدت‌ها داشتن حجاب اسلامی در دانشگاه‌های دولتی ترکیه ممنوع بود، اما واکنش‌ها به این حکم دولتی، از سوی مردم غالباً پس‌زننده بود. زیرا لباس، شکل و نوع آن بیانگر تفکر و فرهنگ جامعه است و تنها زنانی حاضر شدند پوشش خود را کنار گذارند که پیش از آن، تفکر و فرهنگ خود را تغییر داده بودند. این جمعیت در میان زنان ترکیه، در اقلیت بودند و فعالان بسیاری سال‌ها به دنبال تغییر این قانون، فعالیت کردند.

ممنوعیت حجاب اسلامی در ترکیه در حالی است که دولت اسلام‌گرا پس از سال‌ها حضور بر مسند قدرت در این کشور و علیرغم شناختن حقوق سایر اقلیت‌های قومی و دینی، اقدامی جدی در راستای لغو این ممنوعیت که

هیچ گونه محمل قانونی بر اساس قانون اساسی و سایر قوانین مدنی ترکیه ندارد، صورت نداده است و همچنین ممنوعیت حجاب اسلامی در مدارس و نهادهای دولتی این کشور اجرایی می‌شود.

۲.۳.۴. مجازات زندان برای زنان محجبه در بلژیک

بلژیک دیگر کشوری است که بر اساس طرح پیشنهادی برخی نمایندگان پارلمان آن، زنان محجبه‌ای که از پوشیه یا نقاب در اماکن عمومی استفاده می‌کنند، مجرم شناخته شده و جریمه نقدی شده یا زندانی می‌شوند.

۲.۳.۵. هلند و جرایم اعمال شده برای زنان مسلمان

دولت هلند دیگر کشوری است که از سال ۹۱ محدودیت‌های بیشتری را برای زنان مسلمان در اماکن عمومی اعمال و پوشیدن هرگونه پوشش اسلامی از جمله برقع و روسری که چهره را می‌پوشاند، ممنوع کرده است. در قانون مورد نظر، جریمه ۵۰۰ دلاری برای زنان مسلمانی که از این قانون امتناع کنند در نظر گرفته شده است.

۲.۳.۶. ممنوعیت حجاب در سوئیس، چهارمین کشور اروپایی در فرایند مقابله با حجاب

در کنار کشورهایی همچون فرانسه، بلژیک و هلند در راستای ممنوعیت حجاب، کشور سوئیس نیز قرار می‌گیرد که عنوان چهارمین کشور اروپایی ممنوعیت نقاب و حجاب را به تصویب رساند. پارلمان سوئیس با ۱۰۱ رأی موافق در برابر ۷۷ رأی مخالف، نسبت به نداشتن تقاب در اماکن عمومی سوئیس رأی داد که این امر باعث آزرده خاطر شدن مسلمانان شد.

این اقدام در زمانی اتخاذ شد که «اسکار فریسینگر» از قانونگذاران حزب راست گرای مردم در سوئیس ممنوعیت نقاب را به پارلمان ارائه داد و مدعی شد: در زمانی که عدم امنیت در خیابان‌های ما رشد می‌کند مردم بیشتری چهره خود را پشت روبنده یا برقع پنهان می‌کنند باید جلوی نقاب را بگیریم.

علاوه بر این چندی قبل بود که دبیرستانی در ایالت برن، سوئیس از ورود یک دانش آموز مسلمان محجبه به مدرسه جلوگیری کرد و علت آن را پوشش وی عنوان کرد.

۲.۳.۷. ممنوعیت حفظ حجاب در مدارس و دانشگاه‌های برخی ایالات آلمان

همچنین ممنوعیت حفظ حجاب در مدارس و دانشگاه‌های برخی ایالات آلمان، شامل بایرن، برمن، هسن، نیدرزاکسن، نوردراین وستفالن، تورینگن، سارلند، اشلسویگ هولشتاین و براندنبورگ از سال ۲۰۰۷ اجرایی شد.

«تیلو سارازین»^۱ (سیاستمدار حزب سوسیال دموکرات)، ضمن اظهارات خود در این خصوص گفت:

«من گذاشتن روسری را در مراکز آموزشی قدغن اعلام می‌کنم. حجاب نمادی برای مذهب نیست بلکه یک موضوع سیاسی است.»

وی همچنین ضمن اظهارات خود خواستار کاهش شمار افراد غیر آلمانی در این کشور شد.

وی در ادامه ۷۰ درصد ترک‌ها و ۹۰ درصد شهروندان عرب‌تبار برلین را «پرخاشگر و عقب‌مانده» توصیف کرده و درباره بهره‌جویی یهودیان اروپای شرقی هم پیش از این اظهارنظر کرده بود.^۲

در این بخش به چند اثر از آثار تابع شدن یک فرد مسلمان به کشور کفر اشاره شد. هر چند این آثار بیش از این موارد می‌باشد که تمام آن‌ها ناقض قوانین مستقیم اسلام است. اما موارد فوق مواردی است که به طور واضح و مستقیم در مقابله و تضاد قوانین اسلامی می‌باشد.

1. Thilo Sarrazin .

2. <http://otaghkhabar24.ir/news/55123>.

فصل سوم:

بررسی تابعیت از منظر فقهی

در فصل دوم به مبحث حقوقی تابعیت پرداخته شد و به مبانی تابعیت و اقسام تابعیت و همچنین آثار تابعیت به کشور کفر اشاره شد. در فصل سوم قصد داریم به دلایل فقهی جواز یا عدم جواز تابعیت به کشور کفر بپردازیم.

هنگامی که فردی تابعیت کشوری را بپذیرد ناچاراً باید به قوانین آن کشور در مورد تابعین گردن نهاده تمامی آن‌ها را بالاجبار رعایت نماید. و نوعی سرپرستی دولت آن کشور را بر تمام امور اجتماعی خویش قبول نماید.

ما در این فصل ابتدا به دلایل قرآنی عدم جواز سلطه‌ی کفار بر مسلمین اشاره خواهیم نمود سپس روایاتی در رابطه با تحریم (تعرب بعد الهجرة) ذکر خواهیم کرد و در آخر به قاعده‌ی نفی سبیل که یکی از مهم‌ترین قواعد در زمینه‌ی سیاست خارجی اسلام است می‌پردازیم.

۳. ۱. دلایل قرآنی

در بسیاری از آیات قرآن کریم تأکید بسیار زیادی بر عدم دوستی مسلمانان با کفار، عدم سرپرستی کفار بر مسلمانان و عدم نفوذ کافران بر مسلمانان شده است. وقتی فردی تابعیت کشوری را قبول می‌نماید گویی آن کشور و دولت بر تمام امور او بالاختصاص امور اجتماعی او سرپرست می‌شود. که در آیات بسیار زیادی سرپرستی کفار بر مومنین نهی شده است.

۳. ۱. ۱. سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران آیه‌ی ۲۸

برای مثال خداوند متعال در سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران آیه‌ی ۲۸ می‌فرماید:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾

«مؤمنان نباید کافران را به جای مؤمنان به دوستی بگیرند و هر که چنین کند در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست مگر این که از آنان به نوعی تقیه کند و خداوند شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست.»

علامه طباطبایی ذیل این آیه در معنای ولایت می‌فرماید:

«﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ "مؤمنین نباید کفار را ولی و سرپرست خود بگیرند، با این که در بین مؤمنان کسی را دارند که سرپرست آنها شود." (ولایت) در اصل به معنای مالکیت و تدبیر امر است ولی اغلب در مورد حبّ و دوستی استعمال می‌شود، پس ولی گرفتن از کفار مستلزم امتزاج روحی با آنان و پیروی و متأثر شدن از آنان در شئون زندگی و برگزیدن آنان بر مؤمنین است، چون اختلاف بین دو صفت ایمان و کفر مستلزم جدایی و مفارقت کفار از مؤمنین در ولایت و دوستی و همچنین طریقه سلوک در زندگی است و کفار به مراتب از مؤمنان کسر درجه دارند و نسبت به آنان حقیر هستند، لذا شایسته نیست مسلمانان با آنان ارتباط ولائی برقرار کنند: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾: «و هر کس چنین کند، دیگر نزد خدا هیچ حرمتی ندارد.»

لذا (شیء) دلالت بر نفرت گوینده از چنین شخصی است که حتی نامش را نمی‌خواهد بیاورد، مانند این که ما از امور زشت و قبیح به کنایه اسم می‌بریم، پس آنان در هیچ کار یا حالت و یا نشانی از حزب خدا نیستند و در واقع هیچ نسبت و ارتباط دینی و عقیدتی و ولایی هم با مؤمنان و حزب خدایی ندارند:

﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ «مگر این که از روی تقیه و پروا از آنان چنین عملی را انجام دهید»

یعنی صرفاً از روی خوف و ترس آن‌ها را سرپرست گرفته باشید، نه به سبب پیوند قلبی و حب و ولایت و این چنین ولایت و سرپرستی در واقع ولایت واقعی نیست، پس استثناء در جمله فوق استثناء منقطع است نه متصل، این آیه مطابق روایت ائمه اهل بیت علیهم‌السلام دلالت بر جواز تقیه می‌نماید:

﴿وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾: "خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد، (بترسید از غضب الهی) و باز گشت بسوی خداست."

(حذر) یعنی احتراز و ترس از امری وحشت آور و ترسناک و در واقع باید از عذاب الهی هراس داشت و جز او از هیچ کس نباید ترسید، چون امری که مانع او بشود و هیچ مایه امیدی که بتواند شری را از مجرم دفع کند وجود ندارد، بلکه فقط به خود خدا باید امید بست، شاید که بدی را رفع نماید، لذا برگزیدن کفار و غیر مؤمنان برای دوستی و ولایت در واقع خارج شدن از روش عبودیت و طرد ولایت خدای سبحان است، و ورود در گروه مخالف دین و فساد در امر دین می‌باشد و این عمل طغیان و افساد در نظام فطری است که بدترین و خطرناک‌ترین ضرر را برای دین دارد، و حتی ضررش از کفر کفار و شرک مشرکان هم بیشتر است، چون آنان دشمنی‌شان برای دین آشکار است و به سهولت می‌توان با آن‌ها درگیر شد و شرشان را از حومه دین دفع نمود، اما مسلمانی که دعوی دوستی با دین می‌کند و در دل دوستدار دشمنان دین است به مراتب ضررش بیشتر است، چون دوستی و انس دوستان با دشمنان دین باعث هلاکتی می‌گردد که دیگر امید حیات و بقائی برای آنان نیست و این امر طغیان بر خداوند بواسطه ابطال و افساد دین اوست و سزاوار است که خداوند آن‌ها را برحذر دارد و تخذیر خداوند دلالت بر عذاب حتمی و مقتضی می‌کند، چون متعلق تخذیر خود خداوند است و این امر دلالت بر عدم وجود حائل و عاصم می‌نماید، و چون بازگشتگاه همه به سوی اوست، پس هیچ مفر و بازدارنده‌ای از عذاب خدا وجود ندارد.^۱

۱. طباطبایی، محمد حسین، پیشین، ج ۳، صص ۲۳۲-۲۴۰.

همچنین علامه بزرگوار، در ذیل این آیه به معنای ولایت اشاره می‌نمایند و ولایت کفار بر مؤمنین را مذموم می‌شمارند:

«کلمه‌ی اولیا جمع کلمه‌ی ولی است که از ماده‌ی ولایت است و ولایت در اصل به معنای مالکیت تدبیر امور است مثلاً ولی صغیر یا مجنون یا سفیه کسی است که مالک تدبیر امور و اموال آنان باشد و تدبیر امر اموالشان به دست ایشان است؛ این معنای اصلی ولایت است ولی در مورد حب نیز استعمال شده و به تدریج استعمالش زیاد شد و این بدان مناسبت بود که غالباً ولایت مستلزم تصرف یک دوست در امور دوست دیگر است یک ولی در امور مولی علیه (یعنی کسی که تحت سرپرستی او است) دخالت می‌کند تا پاسخگوی علاقه او نسبت به خودش باشد. یک مولی علیه اجازه دخالت در امور خود را به ولیش می‌دهد تا بیشتر به او تقرّب جوید، اجازه می‌دهد چون متأثر از خواست و سایر شؤون روحی اوست پس تصرف محبوب در زندگی محب هیچ گاه خالی از حب نیست.

در نتیجه اگر ما کفار را اولیای خود گیریم خواه نا خواه با آن امتزاج روحی پیدا کرده‌ایم، امتزاج روحی هم ما را می‌کشاند به این که رام آنان شویم و از اخلاق و سایر شؤون حیاتی آنان متأثر گردیم (زیرا نفس انسان خو پذیر است) و آنان می‌توانند در اخلاق و رفتار ما دست بیندازند.»^۱

همچنین علامه طباطبایی در ذیل سوره‌ی مبارکه‌ی مائده آیه‌ی ۵۵ معنای ولایت را بدین گونه بیان می‌دارند:

«راغب در کتاب مفردات گفته است «ولاء» به این معنا است که حاصل شود دو چیز یا بیشتر از یک جنس و بدون این که چیزی از غیر آن حایل شود. این معنای لغوی ولاء و توالی است و گاهی این لفظ به طور استعاره و مجاز در قربی استعمال می‌شود و ولایت عبارت است از یک نحوه‌ی قربی که باعث مجوّز خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر شود.»^۳

۱. همان، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

۳. طباطبایی، محمد حسین، پیشین، ج ۶، ص ۱۵.

همچنین در تفسیر تسنیم آیه الله جوادی آملی در ذیل این آیه ولایت کفار بر مسلمانان را در این آیه منتفی و مذموم می‌شمارند در عین حال ارتباط مسلمانان بدون ولایت و سرپرستی آن‌ها و همچنین ارتباط به صورت تقیه را مجاز و مصداق نهی این آیه نمی‌دانند:

«خدای سبحان ارتباط ولایی با کافران را ممنوع کرده است. ارتباط با کافران با برخی انگیزه‌ها گناه کبیره و فسق بزرگ و گاه کفرآور است و کسی که با آنان چنین رابطه ولایی برقرار کند همانند آنان گرفتار غضب الهی خواهد شد؛ اما رابطه با کافران بدون تولی و ولاء و محبت جایز است. مؤمنان حتی «مودت» به کافران نیز ندارند که پایین‌ترین مرحله است چه رسد به «تولی» یا «اتخاذ» ولی که به صورت ملکه و مستحکم‌ترین پیوند است و با نخستین مرتبه نهی از منکر که انزجار قلبی است و همچنین با دوستی خدا منافات دارد.

راز ممنوع بودن ولای کافران - که دوست دارند مؤمنان نیز کافر و همسان آنان شوند - تأثیر سوء این گونه روابط بر مؤمنان و پدیدآوردن زمینه انحراف و کژراهه روی آنان از معارف دینی است. پیامد ولای کافران از دست دادن ایمان و قطع رابطه با خداست که به محرومیت از همه درجات فیض و رحمت خاص الهی می‌انجامد، زیرا این گونه رحمت‌ها نصیب مؤمنان عادل می‌شود. آری اگر ایجاد رابطه از روی تقیه باشد که تقیه دستوری دینی و از خطوط کلی دین - نه شریعت - است چنین پیامدی جمله «وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ» تهدیدی از جانب خداست و انسان‌ها را به پرهیز و پروای الهی فرا می‌خواند و هشدار می‌دهد که اهل حکمت و معرفت است که از توقع فکر درباره ذات خدا یا انتظار شهود او برحذر باشند. جمله پایان آیه «وَاللّٰهُ الْمَصِيرُ» بیانگر صیروت هستی به سوی خداست. انسان نیز همراه با کاروان هستی به سمت خدا در «تحول» و «شدن» است و در این صورت یا بهشت می‌شود یا دوزخ»^۱

همچنین در تفسیر نور ذیل این آیه بر عدم ولایت کفار تأکید داشته‌اند:

«با توجه به قدرت بی‌انتهای الهی در آیات قبل، جایی برای پذیرفتن سلطه کفار نیست. در این آیه سیمای سیاست خارجی، شیوهی برخورد با کفار، شرایط تقیه و جلوگیری از سوء استفاده از

۱. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن کریم، چاپ اول، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۸ ش، ج ۱۳، صص ۶۳۴-۶۳۵.

تقیّه بیان شده است. تقیّه، به معنای کتمان عقیده‌ی حقّ از ترس آزار مخالفان و ترک مبارزه با آنان به جهت دوری از ضرر یا خطرِ مهم‌تر است. تقیّه، گاهی واجب و گاهی حرام است.^۱ همچنین در تفسیر نمونه ذیل این آیه آمده است:

«در آیات گذشته سخن از این بود که عزت و ذلّت و تمام خیرات به دست خدا است، و در این آیه به همین مناسبت مؤمنان را از دوستی با کافران شدیداً نهی می‌کند، زیرا اگر این دوستی‌ها به خاطر کسب قدرت و ثروت و عزت است، همه این‌ها به دست خدا است. می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

"افراد با ایمان نباید غیر از مؤمنان (یعنی) کافران را دوست و ولی و حامی خود انتخاب کنند." و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست و رابطه خود را به کلی از پروردگارش گسسته است ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾.

این آیه در زمانی نازل شد که روابطی در میان مسلمانان و مشرکان با یهود و نصاری وجود داشت و چون ادامه این ارتباط، برای مسلمین زیانبار بود، مسلمانان از این کار نهی شدند، این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند، و فریب سخنان جذاب و اظهار محبت‌های به ظاهر صمیمانه آن‌ها را نخورند، زیرا ضربه‌های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد با ایمان و با هدف واقع شده در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است.

تاریخچه استعمار می‌گوید: همیشه ظالمان استثمارگر در لباس دوستی و دلسوزی و عمران و آبادی ظاهر شده‌اند.

فراموش نباید کرد (واژه استعمار که به معنی اقدام به عمران و آبادی است نیز از همین جا گرفته شده) آن‌ها به نام عمران و آبادی وارد می‌شدند و هنگامی که جای پای خود را محکم می‌کردند، بیرحمانه بر آن جامعه می‌تاختند و همه چیز آن‌ها را به یغما می‌بردند.

۱. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش، ج ۲، ص ۴۲.

جمله «مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» اشاره به این است که در زندگی اجتماعی هر کس نیاز به دوستان و یاورانی دارد، ولی افراد با ایمان باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند و با وجود آنان چه نیازی به کفار بی‌رحم و ستمگر است، و تکیه بر وصف ایمان و کفر، اشاره به این است که این دو از یکدیگر بیگانه و آشتی ناپذیرند.

جمله «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» اشاره به این است که: افرادی که با دشمنان خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند، ارتباطشان با خداوند و خدا پرستان گسسته می‌شود. سپس به عنوان یک استثناء از این قانون کلی می‌فرماید: (مگر این که از آن‌ها به پرهیزد) و تقیه کنید «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً».

همان تقیه‌ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و سرانجام پیروزی بر دشمن است.

در چنین موردی، جایز است که مسلمانان با افراد بی‌ایمان، به خاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند.

و در پایان آیه، هشدار می‌دهد که همه مسلمانان داده، می‌فرماید: (خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد، و بازگشت (همه شما) به سوی خداست) «وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ». این دو جمله، بر مسأله تحریم دوستی با دشمنان خدا تاکید می‌کند، از یک سو می‌گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند پرهیزید، و از سوی دیگر می‌فرماید: (اگر مخالفت کنید بازگشت همه شما به سوی او است و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت)^۱

۳. ۱. ۲. سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران آیه ۱۱۸

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾

۱. مکارم شیرازی، ناصر، و دیگران، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، صص ۴۹۸-۵۰۰.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از غیر خودتان را همراه مگیرید [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند آرزو دارند که در رنج بیفتید دشمنی از لحن و سخنشان آشکار است و آن‌چه سینه‌هایشان نهان می‌دارد بزرگ‌تر است در حقیقت ما نشانه‌ها [ی دشمنی آنان] را برای شما بیان کردیم اگر تعقل کنید.»

در تفسیر این آیه علامه طباطبایی می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةٍ مِّنْ دُونِكُمْ»: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید دوست محرم رازی از غیر خودتان نگیرید) دوست و خویشاوند نزدیک را (بطانه) یعنی آستر نامیده است، چون آستر به پوست بدن نزدیک است، چنین شخصی از باطن و ضمیر انسان باخبر است و رازهای او را می‌داند، «لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا»: (که آن‌ها لحظه‌ای از شر رساندن به شما نمی‌آسایند) یعنی در حق شما از هیچ بدی و فساد فرو گذار نمی‌کنند و جنون را (خبل) می‌گویند، چون فساد عقل است، «وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ»: (دوست می‌دارند شمارا به ستوه آورند)، یعنی دوستدار شدت گرفتاری و ضرر شما، «قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»: (دشمنی باطنی آن‌ها از سخنانشان پیداست و آن‌چه در دل دارند بسی بزرگ‌تر از آنست)، یعنی آنقدر با شما دشمنند که نمی‌توانند دشمنی خود را پنهان کنند و از لحن گفتار و چرخش زبانشان آشکار است و با این‌همه آن‌چه از دشمنی در دل دارند بسی بیشتر و خطرناک‌تر است و از شدت تنوع و عظمت قابل وصف نیست و به همین سبب آن را مبهم آورده است، «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ»: (ما آیات را برای شما بیان می‌کنیم، اگر تعقل نمایید) یعنی ما خطر دوستی و همدلی با آنان و اطلاع دادن آن‌ها از اسرار و احوالتان را، برای شما بیان نمودیم، باشد که تعقل کنید و با آنان همدل و همراه نگردید.»^۱

همچنین در تفسیر نمونه ذیل این آیه به دشمنی کفار اشاره دارد و می‌فرماید:

«این آیه به دنبال آیاتی که مناسبات مسلمانان را با کفار بیان کرد، به یکی از مسائل حساس اشاره کرده و ضمن تشبیه لطیفی به مؤمنان هشدار می‌دهد، می‌گوید: غیر از هم مسلکان خود

۱. طباطبایی، محمد حسین، ج ۳، ص ۵۹۹.

برای خود، دوست و همراهی انتخاب نکنید و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود با خبر نسازید ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ...﴾ بطنه در لغت به معنی لباس زیرین است، و مقابل آن ظاهره به - معنی لباس روئین می‌باشد. و در این جا کنایه از محرم اسرار است.

و خیال در اصل به معنی از بین رفتن چیزی است، غالباً به زیان‌هایی که در عقل انسان اثر می‌گذارد، گفته می‌شود. یعنی کفار شایستگی دوستی شما را ندارند، و نباید آنان دوست و محرم اسرار شما باشند. کفار در رساندن شر و فساد نسبت به مسلمانان کوتاهی نمی‌کنند ﴿لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا﴾. هرگز سوابق دوستی و رفاقت آن‌ها با شما مانع از آن نیست که به خاطر جدایی در مذهب و مسلک آرزوی زحمت و زیان شما را در دل خود نپرورانند، بلکه پیوسته علاقه آن‌ها این است که شما در رنج و زحمت باشید. ﴿وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ﴾ آن‌ها برای این که شما از مکنونات ضمیرشان آگاه نشوید، و رازشان فاش نگردد، معمولاً در سخنان و رفتار خود مراقبت می‌کنند، و با احتیاط و دقت حرف می‌زنند، ولی با وجود این، آثار عداوت و دشمنی از لابلای سخنان آن‌ها آشکار است و گاه به طور نا خودآگاه سخنانی بر زبان می‌آورند، که می‌توان گفت همانند جرقه‌ایست از آتش پنهانی دل‌های آن‌ها، و می‌توانید از آن، به ضمیر باطن آنان پی ببرید ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾. این آیه به دنبال آیاتی که مناسبات مسلمانان را با کفار بیان کرد، به یکی از مسائل حساس اشاره کرده و ضمن تشبیه لطیفی به مؤمنان هشدار داده است، که غیر از هم مسلکان خود برای خود، دوست و همراهی انتخاب نکنند، و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود با خبر نسازند. این آیه حقیقی را بیان می‌کند که امیر مؤمنان علیه السلام در سخنان خود توضیح فرموده است، آن‌جا که می‌فرماید: ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی صفحات وجهه او فلتات لسانه. هیچ کس در ضمیر باطن، رازی را پنهان نمی‌دارد، مگر این که از رنگ چهره و لابلای سخنان پراکنده و خالی از توجه او آشکار می‌شود. خلاصه این که خداوند بدین وسیله طریقه شناسائی باطن دشمنان را نشان داده، و از ضمیر باطن و راز درونیشان خبر می‌دهد و می‌فرماید: آن‌چه از

عداوت و دشمنی در دل خود پنهان کرده‌اند، به مراتب از آن چه بر زبان می‌آورند بزرگ‌تر است.
﴿وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ﴾.

سپس اضافه نموده: ما برای شما این آیات را بیان کردیم، که اگر در آن تدبر کنید، بوسیله آن می‌توانید دوست خود را از دشمن تمیز دهید، و راه نجات را از شر دشمنان پیدا کنید ﴿قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾.^۱

به نظر می‌رسد خداوند در این آیه به مسلمانان تاکید بسیاری دارد که هرگز با کافران دوست و همراز نشوید و علت را بیان می‌فرماید که آن‌ها از دشمنی با شما به هیچ عنوان دست بر نمی‌دارند، کافران دوست دارند مومنان در رنج بیافتند که از گفتارشان این بغض و کینه مشخص است اما آن چه در دل‌هایشان است بسیار برگ‌تراست. یعنی بزرگ‌تر از رنج، حتی ممکن است نابودی فرد باشد.

۳. ۱. ۳. آیه ۱۴۱ سوره نساء (نفی سبیل)

خداوند در سوره‌ی مبارکه‌ی نساء آیه‌ی ۱۴۱ یکی از مبانی اصلی را برای مسلمانان روشن می‌دارد و آن عدم اجازه‌ی خداوند متعال به مسلمانان که کفار بر آن‌ها مسلط شوند.

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾

«همانان که مترصد شمايند پس اگر از جانب خدا به شما فتحي برسد مي‌گويند مگر ما با شما نبوديم و اگر براي کافران نصيبي باشد مي‌گويند مگر ما بر شما تسلط نداشتيم و شما را از [ورود در جمع] مؤمنان باز نمي‌داشتيم پس خداوند روز قيامت ميان شما داوري مي‌کند و خداوند هرگز بر [زيان] مؤمنان براي کافران راه [تسلطي] قرار نداده است.»

در تفسير نمونه آيه الله مکارم شيرازي ذيل اين آيه معنای ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ را

عدم جواز چيرگي کفار بر مسلمانان در تمام امور نظامي و سياسي و فرهنگي و اقتصادي و غيره مي‌دانند:

۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیشین، ج ۳، صص ۶۴-۶۵.

«صفات منافقان این آیه و آیات بعد قسمتی دیگر از صفات منافقان و اندیشه‌های پریشان آن‌ها را بازگو می‌کند، در پایان آیه اضافه می‌کند: هیچ‌گاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است. ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾. آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر منطق بر افراد با ایمان است و یا پیروزی‌های نظامی و مانند آن را شامل می‌شود! از آن‌جا که کلمه سبیل به اصطلاح از قبیل نکره در سیاق نفی است و معنی عموم را می‌رساند از آیه استفاده می‌شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد با ایمان، چیره نخواهند شد. و اگر پیروزی آن‌ها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مومنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظائف و مسئولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنانست و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می‌دهند، و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است دارند، و چون چنانند طبعاً چنینند! جمعی از فقها در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مومنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده‌اند و با توجه به عمومیتی که در آیه دیده می‌شود این توسعه زیاد بعید به نظر نمی‌رسد قابل توجه این‌که در این آیه پیروزی مسلمانان بعنوان فتح بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به نصیب شده است اشاره به این‌که اگر پیروزی‌هایی نصیب آنان گردد محدود و موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهایی با افراد با ایمان می‌باشد.»^۱

همچنین در تفسیر نور حجه الاسلام و المسلمین محسن قرائتی به این مسأله اشاره دارند که فقها برای اثبات عدم جواز تسلط کفار بر مومنان به این آیه استدلال می‌نمایند:

«قرآن، از پیروزی مسلمانان با کلمه‌ی «فتح» و پیروزی کفار با واژه‌ی «نصیب» تعبیر کرده است، تا بفهماند رونق کفر، زودگذر است و فرجام نیک و پیروزی واقعی، با حق است.

۱. همان، ج ۴، صص ۱۷۵-۱۷۶.

«نَسْتَحِذُ» از ریشه‌ی «حِذ» به معنای عقب‌ران گرفته شده است. زیرا شتریان برای سوق و حرکت دادن شتر، به آن قسمت ضربه می‌زدند و در این‌جا مراد، تشویق کفار به جنگ علیه مسلمانان است. فقها در مسائل مختلف فقهی، برای اثبات عدم تسلط کفار بر مؤمنان، به جمله‌ی «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ» استناد می‌کنند. البته رفت و آمد و کسب اطلاع و آموزش دیدن و تبادل فرهنگی و اقتصادی، اگر سبب سلطه کفار و ذلت مؤمنان نباشد مانعی ندارد. چون در روایات می‌خوانیم: آموزش ببینید، گر چه به قیمت مسافرت به کشور چین باشد. و یا پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کافر اسیری، ده مسلمان را آموزش دهد او را آزاد می‌کنم. و در زمان معصومین (علیهم‌السلام) معاملات میان مسلمانان و دیگران انجام می‌شده است. ۱- منافقان فرصت‌طلبند و از هر پیشامدی به سود خود بهره می‌گیرند. «يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ...» ۲- منافقان جاسوسان کفار، و مشوق آنان برای جنگ با مسلمانانند. «نستحوذ» ۳- روز قیامت، با داوری به حق خدا، همه‌ی نیرنگ‌ها و نفاق‌ها آشکار می‌شود. «فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» ۴- مؤمنان، حق پذیرفتن سلطه‌ی کافران را ندارند، و سلطه‌پذیری نشانه نداشتن ایمان واقعی است. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» ۵ - باید کاری کرد که کفار از سلطه بر مؤمنان برای همیشه مأیوس باشند. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ...» ۶- هر طرح، عهد نامه، رفت و آمد و قراردادی که راه نفوذ کفار بر مسلمانان را باز کند حرام است. پس مسلمانان باید در تمام جهات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی از استقلال کامل برخوردار باشند. «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ» این آیه مهم‌ترین استدلال فقها بر عدم جواز اسلام به تسلط کفار بر مسلمانان می‌باشد.^۱

۳. ۱. ۴. سوره مائده آیه ۵۱

همچنین خداوند در سوره‌ی مبارکه‌ی مائده آیه‌ی ۵۱ مؤمنان را از دوستی (نوعی دوستی همراز گونه و شبه سرپرستی) با یهود و نصاری منع می‌کند و نتیجه‌ی دوستی با آنان را همتا شدن با آنان می‌داند:

۱. قرائتی، محسن، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۴.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید یهود و نصاری را دوستان [خود] مگیرید [که] بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هر کس از شما آن‌ها را به دوستی گیرد از آنان خواهد بود آری خدا گروه ستمگران را راه نمی‌نماید.»

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می‌فرماید:

«(ولایت) یک نوع خاصی از نزدیکی چیزی به چیز دیگر است، به طوری که موجب برداشته شدن موانع بین آن دو چیز شود، البته نه همه موانع، بلکه موانع آن هدفی که غرض از ولایت رسیدن به آن هدف است و ولی یعنی ناصر و یآوری که هیچ مانعی او را از نصرت شخصی که به وی نزدیک شده و نسبت به او و ولایت باز ندارد، پس ولی محبوبی که آدمی نمی‌تواند نفس خود را از دوست داشتن او و رام شدن در برابر خواسته او جلوگیری نماید و ولی همان مطاع است، یعنی کسی که انسان از او اطاعت می‌کند. لذا در آیه مربوطه از معاشرت با یهود و نصاری و از آمیزش با آنان نهی می‌کند، چون این مسأله طبیعتاً به مودت و محبت و ارتباط روحی می‌انجامد و باعث تأثیر و تأثر اخلاقی می‌شود، در نتیجه سیره و روش دینی به روش کفر مبدل می‌گردد و انسان به پیروی از تمایلات نفسانی و عبادت شیطان و خروج از راه فطرت متمایل می‌شود.»^۱

همچنین در تفسیر نور ذیل این آیه آمده است:

«ذکر یهود و نصاری در آیه، از باب نمونه است، و گر نه شکی نیست که ولایت هیچ کافری را هم نباید پذیرفت. از آیات دیگر قرآن استفاده می‌شود که بهره‌گیری از غذاهای غیر گوشتی اهل کتاب، یا ازدواج موقت با آنان، یا داد و ستد و زندگی مسالمت‌آمیز با آنان جایز است. و هیچ یک از این مسائل به معنای سلطه‌پذیری آنان نیست. پیام‌ها ۱- خداوند از بندگان مؤمنش، انتظارات خاصی دارد. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ...﴾

۱. طباطبایی، محمد حسین، پیشین، ج ۵، صص ۶۰۴-۶۰۵.

۲- تبرّی از دشمن، از شرایط ایمان است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا...﴾

۳- اسلام، دین سیاست است و تنها به احکام فردی نمی‌پردازد. ﴿لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ﴾

۴- وقتی یاری گرفتن از کفار مورد نهی قرآن است، قطعاً در روابط و سیاست خارجی، پذیرش ولایت و سلطه اهل کتاب و کفار ممنوع است. «لاتتخذوا» ۵- ولایت کفار و دشمنان را نپذیریم، چون آنان تنها به فکر هم مسلکان خویشند. «بعضهم أولیاء بعض» ۶- با وجود اختلافات شدید میان یهود و نصاری، پیوندشان به خاطر نابودی اسلام است. «بعضهم اولیاء بعض» ۷- کفار تنها نسبت به تعهدات میان خودشان وفادارند، ولی نسبت به تعهدات با مسلمانان پایبند نیستند. «لاتتخذوا الیهود و النصارى اولیاء... بعضهم اولیاء بعض» ۸- آن دولت‌های اسلامی که ولایت و سلطه کفار را پذیرفته‌اند، از کفار محسوب می‌شوند. «فانّه منهم» (دوستی با هر کس و گروه، انسان را جزو آنان می‌سازد). ۹- نه کفار را «ولی» خود گردانید و نه با آنان که ولایت کفار را پذیرفته‌اند، رابطه ولایت داشته باشید. «فانّه منهم» ۱- نتیجه‌ی پذیرش ولایت کفار، قطع ولایت خداست. ﴿فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ تکیه بر کفار، ظلم است. ﴿لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱

همچنین در تفسیر نمونه آیه الله مکارم شیرازی ضمن بیان شأن نزول این آیه به علت عدم جواز بر دوستی خاصی با کفار و اهل کتاب که در قرآن به ولاء تعبیر می‌شود و نوعی هم پیمانی در زمان نزول قرآن میان اعراب رواج داشته است اشاره می‌نمایند:

«بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند که بعد از جنگ بدر، عبادۀ بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت: من هم پیمانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آن‌ها ما را تهدید به جنگ می‌کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است من از دوستی و هم پیمانی با آنان برائت می‌جویم، هم پیمان من تنها خدا و پیامبر او است، عبد الله بن ابی گفت: ولی من از هم پیمانی با یهود برائت نمی‌جویم، زیرا از حوادث

۱. قرآنی، محسن، پیشین، ج ۳، صص ۱۰۲ - ۱۰۳.

مشگل می‌ترسم و به آن‌ها نیازمندم، پیامبر ﷺ به او فرمود: آن‌چه در مورد دوستی با یهود بر عبادۀ می‌ترسیدم، بر تو نیز می‌ترسم (و خطر این دوستی و هم‌پیمانی برای تو از او بیشتر است) عبد الله گفت: چون چنین است من هم می‌پذیرم و با آن‌ها قطع رابطه می‌کنم، آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم‌پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت. آیات فوق مسلمانان را از همکاری با یهود و نصاری به شدت بر حذر می‌دارد، نخست می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را تکیه گاه و هم‌پیمان خود قرار ندهید (یعنی ایمان به خدا ایجاب می‌کند که به خاطر جلب منافع مادی با آن‌ها همکاری نکنید). ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ﴾. اولیاء جمع ولی از ماده ولایت بمعنی نزدیکی فوق العاده میان دو چیز است که به معنی دوستی و نیز به معنی هم‌پیمانی و سرپرستی آمده است ولی با توجه به شان نزول آیه و سایر قرائنی که در دست است، منظور از آن در این‌جا این نیست که مسلمانان هیچ‌گونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهود و مسیحیان نداشته باشند بلکه منظور این است که با آن‌ها هم‌پیمان نگردند و در برابر دشمنان روی دوستی آن‌ها تکیه نکنند. مسأله هم‌پیمانی در میان عرب در آن زمان رواج کامل داشت و از آن به ولاء تعبیر می‌شد. جالب این‌که در این‌جا روی عنوان اهل کتاب تکیه نشده بلکه به عنوان یهود و نصاری از آن‌ها نام برده شده است، شاید اشاره به این است که آن‌ها اگر به کتب آسمانی خود عمل می‌کردند هم پیمانان خوبی برای شما بودند، ولی اتحاد آن‌ها به یکدیگر روی دستور کتاب‌های آسمانی نیست بلکه روی اغراض سیاسی و دسته‌بندی‌های نژادی و مانند آن است. سپس با یک جمله کوتاه، دلیل این نهی را بیان کرده می‌گوید: هر یک از آن دو طایفه دوست و هم‌پیمان هم مسلکان خود هستند. ﴿بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾. یعنی تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است، هرگز به شما نمی‌پردازند. روی این جهت، هر کس از شما طرح دوستی و پیمان با آن‌ها بریزد، از نظر تقسیم‌بندی اجتماعی و مذهبی جزء آن‌ها محسوب خواهد شد. ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾. و شک نیست که خداوند چنین افراد ستمگری را که به خود و

برادران و خواهران مسلمان خود خیانت کرده و بر دشمنانشان تکیه می‌کنند، هدایت نخواهد

کرد؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.^۱

همچنین در تفسیر مجمع البیان آمده است:

«روشن است که مردم توحیدگرا نباید از شرک گرایان و بیگانگان انتظار یاری داشته باشند و

به یاری آنان دل خوش دارند، اما بدان دلیل در آیه شریفه به یهود و نصارا انگشت اشاره

می‌رود که وقتی یاری خواستن از این دو گروه ناروا شناخته شد، روشن است که کمک خواستن

از دیگر فرقه‌ها و دسته‌ها ممنوع است.»^۲

۳. ۱. ۵. سوره‌ی مبارکه‌ی مائده آیه‌ی ۵۷

همچنین در سوره‌ی مبارکه‌ی مائده آیه‌ی ۵۷ می‌بینیم که خداوند متعال مؤمنین را از دوستی با کفار که نوعی

سرپرستی همراز گونه و یاری رساندن و امتزاج روحی است نهی می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ
وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته‌اند [چه] از

کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [چه از] کافران دوستان [خود] مگیرید و اگر

ایمان دارید از خدا پروا دارید.»

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه علت عدم جواز این‌گونه دوستی و لاء گونه را امتزاج روحی با کفار می‌داند و

باعث تزلزل ایمان در مسلمانان می‌دانند:

«این آیات از دوستی کفار و اهل کتاب که خداوند را استهزا می‌کنند نهی می‌کند و زشتی‌ها و

صفات پلید آنان و عهد شکنیشان را نسبت به خدا و مردم بر می‌شمرد. علت نهی از محبت

کفار این بوده است که چون دوستی بین دو طائفه باعث اختلاط ارواح آنان است و هرگز بین

دو طائفه که یک مقدّسات و معتقدات دیگران را مسخره می‌کند دوستی و صمیمیت برقرار

۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیشین، ج ۴، ص ۴۱۰.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش، ج ۳، ص ۳۱۹.

نمی‌داند، از این رو مسلمین باید از دوستی کسانی که اسلام را سخریه می‌گیرند ترک کنند و زمام دل و جان خود را به دست اغیار نسپارند و گر نه اختلاط روحی که لازم دوستی است باعث می‌شود اینان عقاید حقّی خود را از دست بدهند.»^۱

۳. ۱. ۶. سوره مبارکه ممتحنه آیه ۱

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آن‌ها اظهار دوستی کنید و حال آن‌که قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می‌کنند که [چرا] به خدا پروردگارتان ایمان آورده‌اید اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید [شما] پنهانی با آنان رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آن‌چه پنهان داشتید و آن‌چه آشکار نمودید داناترم و هر کس از شما چنین کند قطعاً از راه درست منحرف گردیده است.»

علامه طباطبایی رحمته الله در تفسیر المیزان به این مسأله اشاره دارند که کفار هم دشمن خداوند هستند و هم دشمن شما، پس دشمن خداوند متعال و دشمن خود را به دوستی و سرپرستی و همراهی نگیرید:

«شأن نزول این آیه در باره حاطب بن ابی بلتعه است که پنهانی نامه‌ای به مشرکین مکه نوشته و آن‌ها را از تصمیم پیامبر صلی الله علیه و آله برای خروج بر مکه و فتح آن آگاه نموده، تا به این وسیله دوستی آن‌ها را جلب کند و دست مشرکین را از نزدیکان خود که در مکه بودند نگه دارد، پس خدای متعال رسول خود را آگاه نمود و این آیات نازل شد و امثال او را از این عمل نهی کرده و می‌فرماید: ای مؤمنان، مشرکین را که دشمن من هستند و برای من شریک گرفته

۱. طباطبایی، محمد حسین، پیشین، ج ۶، ص ۳۸.

و دعوت مرا رد کرده و رسول مرا تکذیب کرده‌اند و دشمن خودتان نیز می‌باشند و با شما که به خدا ایمان آورده و مال و جانتان را در راه خدا فدا می‌کنید، دشمنی می‌ورزند، به دوستی نگیرید، چون هر کس از شما که آن‌ها را به دوستی بگیرد، از زمره آن‌هاست، شما چگونه با آن‌ها اظهار دوستی و ابلاغ مودت می‌کنید، با این که آن‌ها به دین حق که پیامبر ﷺ آورده کفر ورزیدند و رسول و شما را مجبور به مهاجرت از مکه به مدینه نمودند و شما را از بابت ایمان به پروردگارتان که حق و واجب است و جرمی محسوب نمی‌شود، مؤاخذه و مجازات کردند، اگر مهاجرتتان، جهاد در راه من و به منظور خشنودی من است، دیگر دشمنان مرا به دوستی نگیرید، و این عبارت از باب شرط نمودن حکم به امری محقق الوقوع است، تا به این وسیله حکم را تأیید نموده و ملازمه بین شرط و حکم را محکم و تأکید نماید، مانند پدری که به فرزندش بگوید: اگر تو فرزند منی، پس چنین امری را انجام مده، در ادامه می‌فرماید: شما در خفا به آن‌ها اعلام دوستی می‌کنید، در حالی که من بهتر از هر دانایی می‌دانم و آگاهم که شما چه اموری را پنهان و یا آشکار می‌کنید و من به گفتار و کردار شما به گونه‌ای علم دارم که اخفا و اظهار شما نسبت به آن یکسان است و هر کس با مشرکین دوستی کند، حقیقتاً از طریق مستقیم که همان راه خداست، گمراه شده است.»^۱

۳.۲. سنت

روایات بسیار زیادی در کتب مختلف فقهی در باب «تحریم تعرب بعد الهجره» وجود دارد. با توجه به مفاهیمی که در مورد این اصطلاح وجود دارد می‌توان تابعیت به کشور کفر را مصداق تعرب بعد الهجره دانست زیرا یکی از دلائل حرمت تعرب بعد الهجره تزلزل در دین شخص و خانوادگی فرد و همنین عدم توانایی فرد بر انجام واجباتی است که خداوند بر مسلمانان امر کرده است. در کشور کفر به دلایلی که ذکر شد فرد با پذیرش تابعیت کشور کفر نمی‌تواند دستورات الهی را آن‌طور که شایسته است انجام دهد زیرا با پذیرش تابعیت کشور کفر قوانین کفار را بر خود تحمیل

۱. همان، ج ۱۹، ص ۳۸۹.

نموده و ناگزیر به انجام این قوانین می‌باشد در صورتی که قوانین بسیار زیادی برای تبعه کشور کفر وجود دارد که در تضاد با قوانین اسلامی می‌باشد.

در نتیجه روایاتی که در باب حرمت تعرب بعد الهجره آورده خواهد شد به نظر می‌رسد برای افرادی که امروزه تبعه‌ی کشورهای کفر می‌شوند کاملاً صدق می‌کند.

۳. ۲. ۱. معنای تعرب بعد الهجره

در کتاب الاصطلاحات الفقهية في الرسائل العملية معنای تعرب بعد الهجره بدین صورت آمده است:

«التعرب بعد الهجرة:

يعني الالتحاق ببلاد الكفر و الإقامة بها بعد المهاجرة عنها إلى بلاد الإسلام و كأنَّ من رجع من الهجرة إلى موضعه من غير عذر يعدونه كالمترد.

و في كلام بعض علمائنا: المتعرب بعد الهجرة في زماننا هذا أن يشتغل الإنسان بتحصيل العلم ثم يتركه و يصير منه غريباً، و روي: المتعرب بعد الهجرة التارك لهذا الأمر بعد معرفته.

(المجمع)»^۱.

«تعرب بعد الهجره یعنی ملحق شدن به سرزمین های کفر و اقامت کردن در آن ها پس از مهاجرت کردن از آن ها به سرزمین های اسلامی و مانند این است که کسی که هجرت کرده بدون عذر به آن مکان بازگردد او را مانند فرد مرتد به حساب می‌آورند.

و در سخن برخی از علما چنین آمده است: متعرب بعد الهجره در زمان ما به کسی اطلاق می‌شود که پس از هجرت به مکانی که از آن هجرت کرده بازگردد»

به سکنی گزیدن در سرزمینی که موجب نقص در دین فرد می‌گردد تعرب بعد از هجرت گفته می‌شود.^۲

عنوان یاد شده در روایات متعدّد آمده و از آن نهی شده است. بر اساس آنچه از روایات و کلمات فقها استفاده می‌شود آن است که فرد پس از معرفت و اعتقاد به آیین اسلام و فراگیری احکام و معارف آن، جایی را برای سکونت

۱. عاملی، یاسین عیسی، *الاصطلاحات الفقهية في الرسائل العملية*، چاپ اول، لبنان: دار البلاغة للطباعة و النشر و التوزيع، ۱۴۱۳ هـ ق، ص ۴۶.

۲. حرّ عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ هـ ق، ج ۱۵، ص ۳۱۸.

خود برگزیند که موجب وهن و نقصان دین وی می‌گردد، مانند سرزمین کفر یا بادیه در کتاب «الرواشح السماویه»^۱ تعرب این‌گونه معنا شده است: تعرب عبارت است از انحراف از حق و پیوستن به گمراهان و منحرفان پس از ورود به حریم سعادت و همراهی با هدایت یافتگان. (التعرب هو کنایة عن الزیغ عن المعرفة والحدود عن الحق والالتحاق باهل الشقاوة والضلال من بعد الدخول في حریم سعادة الهدایة)^{۲ و ۱}

«تعرب بعد الهجره» که معنایی نکوهیده دارد، گاه در منابع تاریخی با عبارت «بعد الهجره اعرابی»^۳ و در منابع روایی به صورت «لا تعرب بعد الهجره»^۴ و یا «المتعرب بعد الهجره»^۵ آمده است. تعرب برگرفته از اعراب یا اعرابی به معنای سکونت گزیدن در بادیه است. هجرت در این عبارت، به مهاجرت پیامبر ﷺ و مسلمانان از مکه و دیگر سرزمین‌های حجاز به مدینه اشاره دارد. از آن‌جا که مفهوم بادیه نشینی با دوری از دانش و اخلاق و روابط سالم اجتماعی پیوستگی دارد پس از هجرت نبوی، مهاجران و انصار مدینه می‌کوشیدند از آن اخلاق و آداب جاهلی فاصله گیرند و با یاری دادن به اسلام و پیامبر و آراستگی به اخلاق نبوی، جامعه اسلامی مدینه را تشکیل دهند و اهل سعادت و هدایت گردند از این رو، تقابل میان دار الهجره مدینه و دار الاعراب مکه و سرزمین‌های پیرامون آن شکل گرفت. عبارت نکوهش آمیز تعرب بعد الهجره، در باره کسانی به کار می‌رفت که در دوره هشت ساله از آغاز هجرت به مدینه تا فتح مکه، از مدینه بیرون می‌شدند و به میان بادیه که معمولاً مقصود از آن، مکه بوده، باز می‌گشتند. مقدار این نکوهش نسبت به افراد گوناگون، متفاوت بود. اگر کسی با بیرون آمدن از مدینه، در معرض باورهای شرک آلود و ارتداد قرار می‌گرفت، تعرب وی حرام بود؛ اما کسی که می‌توانست باورهای اسلامی خویش را نگاهبانی کند یا از پیامبر اجازه بیرون آمدن می‌گرفت، یا کمتر نکوهیده بود و یا هرگز وی را نکوهش نمی‌کردند. در دوره‌های بعد که اسلام گسترش یافت و شهرهای فراوان پایگاه اسلام شدند، دیگر شهر مدینه و مکه در این میان موضوعیت نداشت و هر گونه بازگشت از دین و برگزیدن جایی که با دوری از اسلام همراه باشد، تعرب خوانده می‌شد.^۶

۱. میرداماد، محمد باقر الحسینی الاسترآبادی، *الرواشح السماویه*، به کوشش قیصریه‌ها و الجلیلی، قم: دار الحديث، ۱۴۲۲ هـ ق، ص ۱۴۲.
۲. خویی، ابو القاسم، *صراط النجاة (المحشی للخواص)*، چاپ اول، قم: مکتب نشر المنتخب، ۱۴۱۶ هـ ق، ج ۲، ص ۳۷۶.
۳. ابن کثیر، إسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت: انتشارات مکتبة المعارف، ۱۴۲۴ هـ ق، ج ۷، ص ۱۵۶.
۴. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، *الکافی*، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ هـ ق، ج ۵، ص ۴۴۳.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، *معانی الأخبار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ هـ ق، ص ۲۶۵.
۶. جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، پیشین، ج ۲، ص ۵۲۸.

هجرت از بلاد کفر به بلاد اسلام از جمله‌ی واجبات است کما این که تعرب بعد الهجره یعنی برگشتن به بلاد کفر از گناهان کبیره می‌باشد و به منزله‌ی ارتداد شمرده می‌شده است. کلمه‌ی مهاجر گاهی در مقابل اعرابی به کار می‌رود و مراد همین معنی است و اعرابی کسی است که از این هجرت خودداری کرده باشد، منسوب به اعراب، یعنی مردم بیابان نشین. و معمولاً مهاجر و مهاجران به کسانی گفته می‌شود که در صدر اسلام همراه رسول اکرم به مدینه هجرت کردند، در قبال انصار، و آنان مسلمانان ساکن مدینه بودند که به مسلمانان مهاجر منزل و مأوی دادند و از هیچ گونه فداکاری در راه آنان خودداری نکردند. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از هجرت، میان این دو گروه عقد برادری برقرار فرمود و حتی در آغاز کار، این دو گروه از یکدیگر ارث می‌بردند. حکم هجرت بنا به قولی تا هنگام فتح مکه سال هشتم هجرت باقی بود و از آن پس از بین رفت و هجرت کننده جزء مهاجران بشمار نمی‌آمد. مسلمانان، پیش از هجرت پیغمبر دو بار مأمور هجرت به حبشه گردیدند و نوبت سوم همراه آن حضرت به مدینه هجرت کردند. و مهاجران را بر انصار فضیلت بود همان‌طور که سبقت در اسلام و هجرت، فضیلت شمرده می‌شد ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱ و از این جهت یاران پیغمبر بر یکدیگر فضیلت و برتری داشتند.^۲

«تَعَرَّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ»، از گناهان کبیره است یعنی بعد از این که مسلمانی به دار الإسلام هجرت کرد، نمی‌تواند دوباره به محیط شرک و کفر که در آن‌جا زندگی می‌کرده است، یا هر جا که اعرابیت و بدویت بر آن صادق باشد، برگردد؛ بلکه واجب است برای همیشه در دار الإسلام باقی بماند.

«تَعَرَّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ»، یعنی قبول نمودن آداب و سنن اعرابیت بعد از هجرت؛ و همچنین حرکت کردن و برگشتن به سوی اعراب و بادیه نشینان بعد از زندگی در بلاد اسلام، که جایز نبوده بلکه حرام است و از کبائر محسوب می‌شود.

ابن‌اثیر «تَعَرَّبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ» را این‌چنین معنی می‌کند:

«هُوَ أَنْ يَعُودَ إِلَى الْبَادِيَةِ وَيَقِيمَ مَعَ الْأَعْرَابِ بَعْدَ أَنْ كَانَ مُهَاجِرًا. وَ كَانَ مَنْ رَجَعَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ

إِلَى مَوْضِعِهِ مِنْ غَيْرِ عَذْرِ، يَعُدُّونَهُ كَالْمُرْتَدِّ.»

۱. واقعه/۱۰ و ۱۱.

۲. طوسی، محمد بن حسن، *الجمال و العقود فی العبادات*، مترجم: محمد واعظ زاده خراسانی، چاپ اول، مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه فردوسی، ۱۳۸۷ ه‍.ق، ص ۲۴۵.

«تَعَرَّبَ بَعْدَ الْهَجْرَةِ این است که: انسان بعد از این که از بیابان به شهر هجرت نموده و در بلاد اسلام و بیضه‌ی اسلام زندگی کرده است، دو مرتبه به همان بادیه مراجعت نموده و با همان اعراب زندگی نماید. و هر کسی را که بعد از هجرت بدون عذر، به سوی موضع اوّل خود بر می‌گشت به منزله‌ی شخص مرتدّ می‌دانستند.»^۱

۲.۲.۳. حکم تعرب بعد از هجرت

رفتن به سرزمین کفر و سکنی گزیدن در آن اگر موجب نقص دین مسلمان گردد، تعرب بعد از هجرت محسوب شده و از گناهان کبیره است.^۲

از دیدگاه آیه الله خویی و آیه الله تبریزی و آیه الله سیستانی اگر در سکونت سرزمین کفر برای خانواده و فرزندان، خوف تعرب وجود داشته باشد، بر فرد واجب است به سرزمین اسلام هجرت کند:

«إِذَا خِيفَ عَلَى الْأَوْلَادِ فِي بِلَادِ الْغَرْبِ مِنَ التَّعَرُّبِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ، هَلْ يَجِبُ الرِّحِيلُ إِلَى بِلَدِ إِسْلَامِي، أَوْ الْعُودَةُ إِلَى بِلَدِهِ «لِبْنَانٍ مَثَلًا» مَهْمَا كَانَتِ الظُّرُوفُ؟
الْخَوَوِيُّ: نَعَمْ يَجِبُ مَا لَمْ يَكُنْ فِي مَعْرَضٍ تَلْفُ النَّفْسَ فِي الرِّحِيلِ، أَوْ تَعْقِبَ حَرْجٍ أَوْ ضَرُورَةٍ تَوْجِبُ رَفْعَ التَّكْلِيفِ.

التبریزی: يضاف الى جوابه (قدس سره): بل لا يبعد وجوب الهجرة حتى مع الحرج، إذا خاف على أهله وأولاده من اللّحوق بالكفار، والله العالم»

«هنگامی که از افتادن فرزندان به مسأله‌ی تعرب بعد الهجره (منظور تزلزل دین در سرزمین غیر اسلامی) ترس وجود داشته باشد، آیا واجب است هر زمان که شرایط مهیا شد به کشورهای اسلامی یا کشورش (مانند لبنان مثلاً) بازگردد؟

۱. حسینی تهرانی، محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت/اسلام، چاپ دوم، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۲۱ هـ ق، ج ۳، ص ۱۳۴.

۲. محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد، ذخیره المعاد فی شرح الارشاد، چاپ اول، قم: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، ۱۴۲۷ هـ ق، ج ۲، ص ۳۰۴.

آیه الله خویی: بله تا زمانی که خوف هلاکت نفس در سفر یا ضرورتی که رفع تکلیف نماید نباشد (این برگشت) واجب است.

پاسخ آیه الله تبریزی: ایشان علاوه بر نظر آیه الله خویی اضافه می‌فرمایند: حتی اگر حرج هم باشد با وجود ترس بر خانواده و فرزندان که به کفار ملحق شوند (این مهاجرت) واجب است و خداوند متعال می‌داند.»

همچنین از آیه الله سیستانی در رابطه با تعرب بعد الهجره سوال نمودند:

«السؤال: ما المقصود من التعرب بعد الهجرة؟»

الجواب: قال بعض الفقهاء أنه الإقامة في البلاد التي ينقص بها الدين. والمقصود هو أن ينتقل المكلف من بلد يتمكن فيه من تعلم ما يلزمه من المعارف الدينية والأحكام الشرعية ويستطيع فيه أداء ما وجب عليه في الشريعة المقدسة و ترك ما حرم عليه فيها، الى بلد لا يستطيع فيه ذلك كلاً أو بعضاً.

السؤال: هل يعد التعرب بعد الهجرة من الكبائر؟

الجواب: نعم يعدّ^۱

«از عالم بزرگوار آیه الله سیستانی راجع به تعرب بعد الهجره سوال شده است و ایشان جواب می‌دهند: بعضی از علما سکونت در سرزمینی که باعث نقص در دین شود را تعرب بعد الهجره می‌دانند و مقصود آن است که مکلف باید به سرزمینی که در آن امکان تعلیم آن‌چه که از معارف دینی و احکام شرعی بر وی واجب شده است فرا گیرد و ادای اعمالی که شریعت مقدس بر او واجب کرده است و ترک اعمالی که بر او حرام است ممکن و میسر باشد مهاجرت کند. و به سرزمینی که این اعمال را نتواند به جای آورد حق مهاجرت ندارد.

و همچنین از ایشان پرسیده شده که آیا تعرب بعد الهجره از گناهان کبیره است. ایشان پاسخ داده‌اند بله.»

1. <http://www.sistani.org/arabic/qa/0396/>.

۳.۲.۳. علت حرمت تعرب بعد الهجره

در روایتی از امام رضا علیه السلام، علت حرمت تعرب بعد از هجرت، بازگشت از دین و ترک یاری پیامبران و حجّت‌های خداوند صلی الله علیه و آله شمرده شده است و نیز در روایتی از امام صادق علیه السلام، تعرب بعد از هجرت به ترک ولایت ائمه علیهم السلام، پس از معرفت آن تفسیر شده است.^۱

در کتاب «مرآة العقول» آمده که تعرب (به معنای در بادیه سکنی گزیدن) از این جهت که مستلزم ترک دین و کناره‌گیری از علم و آداب و سنن شرع مبین می‌گردد مورد نهی قرار گرفته است:

«التعرب إنما يكون مذموماً إذا كان بغير إذن النبي أو الإمام، فإذا كان بإذن يقال: التعرب إنما يكون مذموماً إذا كان بغير إذن النبي أو الإمام، فإذا كان بإذن أحدهما للإنذار فلا تعرب، أو يقال التعرب إنما نهى عنه لاستلزامه ترك الدين و البعد عن العلم و الآداب»^۲

پس از مشخص شدن معنای تعرب بعد الهجره و حکم آن روایاتی را در این زمینه ذکر خواهیم نمود که این روایات تماماً بر حرمت تعرب بعد الهجره تأکید بسیاری دارند و این عمل را جزو گناهان کبیره می‌شمارند:

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: پس از شیر گرفتن نوزاد شیر دادن به او جایز نیست و همچنین وصل کردن دو روز روزه (بدون افطار) و فرد پس از احتلام حکم نابالغ ندارد و روزه سکوت تا شب و برگشت به سرزمین کفر بعد از هجرت به سرزمین اسلامی...»^۳

«ابن محبوب گوید: یکی از اصحاب نامه‌ای نوشت و به من داد که بحضرت ابو الحسن علیه السلام دهم، در آن نامه پرسیده بود: کبائر چند تاست و چیست؟ حضرت نوشت: کبائر: کسی که از آنچه خدا بر آن به دوزخ تهدید کرده دوری کند، کردارهای بدش پوشیده می‌شود، اگر مؤمن باشد، و هفت گناهی که موجب دوزخ می‌شود: ۱- آدم‌کشی حرام (نه کشتن قاتل و مهاجم و

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۰۰.

۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ه ق، ج ۱۰، ص ۹.

۳. قمی اشعری، احمد بن محمد بن عیسی، النوادر (الأشعری)، چاپ اول، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۸ ه ق، ص ۲۶.

مانند آن). ۲- آن نافرمانی پدر و مادر (بدرجه‌ای که عاق آن‌ها شود). ۳- رباخواری. ۴- تعرب بعد از هجرت. ۵- متهم ساختن زنان پارسا بزنا. ۶- خوردن مال یتیم. ۷- فرار از جهاد.^۱

شیخ صدوق، روایتی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌آورند که ایشان به حضرت علی علیه السلام دستوراتی را می‌دهند که یکی از آن‌ها عدم جواز هجرت به کشور یا سرزمین کفر بعد از هجرت به سرزمین اسلامی است:

«حماد بن عمرو، و انس بن محمد، از پدرش، همگی از امام جعفر بن محمد از پدرش، از جدش، از امام علی بن ابی طالب علیه السلام - از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که بعلی علیه السلام فرمود: یا علی تو را بوصیتی توصیه می‌کنم، پس آن را محفوظ همی دار، زیرا تا هر زمان که وصیت مرا محفوظ بداری از خیر برخوردار می‌مانی:

ای علی هر کس خشم خویش را فرو خورد در حالی که قادر بر اعمال خشم خویش است خداوند او را جزای خیر دهد در روز قیامت و او را در امنیت و ایمانی قرار دهد که طعمش را بچشد ... (سپس ایشان مواردی از احکام مختلف را بیان می‌دارند) ای علی هجرت از سرزمین اسلامی به سرزمین کفر جایز نیست.^۲

همچنین در کتاب «علل الشرایع» از پنج مورد از گناهان کبیره که در کتاب حضرت امیر المومنین علی علیه السلام آمده است که یکی از آن پنج گناه کبیره برگشت و تابعیت به کشور کفر بعد از هجرت به کشور اسلامی است:

«امام جعفر صادق علیه السلام: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که گناهان بزرگ پنج است: شرک، نارضایتی پدر و مادر، رباخواری پس از دانستن حکم آن، فرار از جنگ و تعرب بعد از هجرت.»

۳

تمامی فقهای اسلام بر اساس روایات ذکر شده تعرب بعد الهجره یا همان برگشت از کشور اسلامی به کشور کفر را حرام می‌دانند. به طور مثال شیخ صدوق، در کتاب من لا یحضره الفقیه برگشت به کشور کفر را حرام می‌دانند و علت تحریم برگشت به کشور کفر را بیان می‌نماید:

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۸.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ه. ق، ج ۴، ص ۳۶۷، حدیث ۵۷۶۲.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، چاپ اول، قم: کتابفروشی دآوری، ۱۳۸۶ ه. ق، ج ۲، ص ۴۷۵.

«و خداوند تعزّب بعد از هجرت را حرام فرموده برای این که آن بازگشت است از دین به بی دینی و یاری نکردن پیامبران و حجّت‌های خدا ﷺ، و آن چه در آن از فساد به وقوع می پیوندد، و نابود کردن حقّ هر صاحب حقّی (چون قانون جنگل) [نه] برای بیابان نشینی تنها، و لذا اگر شخص با حقّ و حقوق آشنا شد و دین را کاملاً دانست و شناخت حقّ ندارد با مردم جاهل و بی فرهنگ و عوام آمیزش کند، و این کار برای او بیمناک است، زیرا اطمینان نیست که کارش بدان جا کشد که آن چه می داند زیر پا نهد و مانند جهّال و مردم دور از فرهنگ عمل نماید.»^۱

در این جا شیخ صدوق، به این مسأله بسیار مهم اشاره می کند که وقتی مسلمانی دین اسلام را پذیرفت یعنی بسیاری از وظایف بر دوش او می آید. یکی از مثال های مهم یاری کردن پیامبران و یاری کردن حجّت خدا می باشد، همان طور که در بخش سوم فصل دوم این رساله به آن اشاره شد وقتی فردی به یک کشوری مثل آمریکا، استراليا، انگلیس و ... رفته و تابع آن کشور شود از شرایط اجباری بسیاری از کشورهای غیر اسلامی و تقریباً تمام کشورهای امروزی دنیا دفاع از تمامیت ارضی آن کشور می باشد، حال وقتی فردی تبعه ی کشوری مثل آمریکا باشد و مانند حمله ی آمریکا به عراق جان بسیاری از مسلمانان در خطر بوده و تابعیت فرد هم این اقتضا را دارد که فرد مسلمان تابع شده باید به سربازی رفته و از منافع آن کشور ولو کشتن مسلمانان دریغ نورزد و گر نه بر اساس قوانین آن کشور محاکمه و زندانی خواهد شد. آیا یاری کردن حجت خداوند در کشتار مسلمانان ممکن می باشد؟ یا حتی کشتن بی گناهان و یا حتی کمک در این راه. وقتی کسی تابعیت کشور کفر را پذیرفت دیگر انتخاب این که این قسمت از قانون را که همانا به طور مثال کشتن افراد بی گناه یا فراتر از آن کشتن مسلمانان بی گناه است در دست او نیست و باید تمام و کمال از قوانین آن کشور تبعیت کند.

همچنین این عالم بزرگوار همین مسأله را در جای دیگر کتاب خود با آوردن حدیثی از رسول اکرم ﷺ، حرمت تعرب بعد الهجره را بیان می نمایند:

«حمّاد بن عمرو، و أنس بن محمد، از پدرش، همگی از امام جعفر بن محمد از پدرش، از جدّش، از امام علی بن ابی طالب - : - از پیامبر ﷺ روایت کرده اند که به علیّ ؑ فرمود:

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضر الفقیه، پیشین، ج ۳، ص ۵۶۶.

یا علیّ تو را به وصیّتی توصیه می‌کنم، پس آن را محفوظ همی دار، زیرا تا هر زمان که وصیّت مرا محفوظ بداری از خیر برخورداری:

یا علیّ: کسی که خشمی را فرو خورد در حالی که به اجراء آن قادر باشد، خدا به روز قیامت امنی و ایمانی را برای او در پی می‌آورد که طعم آن را در کام جانش می‌یابد. یا علیّ: کسی که وصیّتش را به هنگام رحلتش نیکو و کامل نسازد، این کوتاهی از جانب او نقصی در مردانگی او است ...

مرد زناکننده مهری بر عهده ندارد، و قذفی که بصورت کنایه و گوشه زدن باشد حدّی ندارد، و حدّ شفاعت بر نمی‌دارد، و در قطع رحم، و در مورد فرزند نسبت پیدرش، و زن نسبت بشوهرش، و غلام نسبت به مولایش قسم واقع نمی‌شود، و سکوت یک روز تا شب، و وصال در روزه، و تعرّب بعد از هجرت بی‌مورد است.^۱

در قسمت دیگری از کتاب «من لا یحضره الفقیه»، شیخ صدوق در باب «تحریم تعرب بعد الّهجرة» روایاتی را بیان می‌دارند:

«منصور بن حازم می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: پس از گذشتن مدّت شیرخوارگی کودک که تمام شدن دو سال است دیگر رضاع نشر حرمت نخواهد کرد، و نذر وصل روزه‌ی دو روز یا بیشتر بدون افطار باطل است، و پس از احتلام، بر بالغ حکم نابالغ جاری نیست، و نذر خاموشی یک صبح تا به شام باطل است، و پس از آمدن به دیار اسلام بازگشت به بلاد کفر جائز نباشد، و پس از فتح مکه که از دار الکفر بودن به دار الاسلام تبدیل شد دیگر هجرت از آن ارزشی نخواهد داشت. و طلاق قبل از نکاح معنی ندارد (یعنی اگر کسی گفت: هر همسری که از این پس بگیرم او مطلقه است و بدان قسم یاد کرد یا نذر نمود) نذر او باطل و قسم منعقد نخواهد بود، و همچنین آزاد کردن بنده قبل از مالک شدن آن (به این که بگوید هر بنده‌ای که از این پس مالک می‌شوم آزاد است و آن را تعهد کند به نذر یا قسم، چنانچه دارای بنده‌ای شود آن آزاد نخواهد بود)، و فرزند سوگند یا نذرش بدون اذن پدر

۱. همان، ج ۴، ص ۳۶۷، حدیث ۵۷۶۲.

واقع نخواهد بود، و همچنین مملوک بدون اذن مولایش، و زن بدون اذن شوهرش، و نذر در

گناه منعقد نخواهد شد، و سوگند به قطع رحم باطل خواهد بود.^۱

همچنین در کتاب «علل الشرایع» مرحوم شیخ صدوق روایت گناه کبیره بودن تعرب بعد الهجره بیان شده و

ایشان هم بر این حرمت تعرب بعد الهجره تأکید می‌نمایند:

«امام جعفر صادق علیه السلام: در کتاب علی علیه السلام یافتیم که گناهان بزرگ پنج است: شرک،

نارضایتی پدر و مادر، رباخواری پس از دانستن حکم آن، فرار از جنگ و تعرب بعد از هجرت»^۲

همچنین این عالم بزرگوار در کتاب «من لا یحضره الفقیه» حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کنند و این

حدیث عدم جواز شوهر دادن زن مهاجره به مرد اعرابی است و حدیث را این‌گونه شرح می‌دهند و معنای تعرب بعد

الهجره را بیان می‌دارند:

«اعرابی مفرد اعراب است و اعراب مردم دور از تمدن را گویند و حدیث می‌فرماید زن تحصیل

کرده و آگاه به احکام دین را به مکان‌هایی که از تمدن و دانش و آگاهی دورند شوهر ندهید

که وی را مانند خودشان دور از فرهنگ کنند و مراد از نهی تعرب بعد الهجره همین است.»^۳

همچنین در کتاب «وسائل الشیعه» مرحوم شیخ حر عاملی با آوردن احادیث مختلفی به مسأله‌ی عدم جواز به

تابعیت کشور کفر پس از هجرت مسلمان به کشور اسلامی به طور مفصل پرداخته‌اند:

«باب حرام بودن بارگشتن به سرزمین عرب‌های بادیه و کافران پس از هجرت کردن از آن‌ها

و این که مسلمان به سرزمین کافر حربی ساکن شود و به آن‌ها وارد گردد مگر ضرورتی ایجاب

نماید.

"از امام صادق علیه السلام از پدرانش درباره‌ی وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام روایت شده

است که فرمود برگشتن به سرزمین کفر بعد از هجرت جایز نیست."

«از محمد بن سنان روایت شده است که امام رضا علیه السلام در پاسخ به سؤال‌هایی که از آن

حضرت پرسید این‌چنین مرقوم فرمودند: و خداوند تعرب بعد الهجره را حرام کرد زیرا موجب

۱. همان، ج ۳، ص ۳۶۰، حدیث ۴۲۷۳.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، *علل الشرایع*، پیشین، ج ۲، ص ۴۷۴.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، ترجمه علی اکبر غفاری، چاپ اول، تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۷ش، ج ۵، ص ۶۹.

برگشت از دین می‌شود و موجب ترک کمک به انبیا و حجت‌های الهی می‌گردد. و در آن فساد و تباهی وجود دارد.»

"و در معانی الاخبار شیخ صدوق به سند او از حذیقه بن منصور روایت شده است که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود کسی که پس از هجرت به سرزمین اعراب و کفار باز گردند مانند کسی است که اسلام را پس از شناخت آن ترک کند."

محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به سوی قبیله خثعم فرستاد. زمانی که سپاه بر ایشان مسلط شد کفار قبیله خثعم به سجده افتادند. آن سپاه برخی از ایشان را کشت، خبر به پیامبر اکرم رسید ایشان فرمودند: به وارثان کشته شده نصف دیه را بپردازید به خاطر نمازی که خواندند. و پیامبر فرمودند: آگاه باشید من از هر مسلمانی که با فرد مشرک در سرزمینی که ساکنانش با مسلمانان در جنگند هم نشینی کند و در میانشان منزل اختیار کند بیزارم.^۱

«از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: برخی از شما می‌گویند که من غریبم (این چنین نیست)، منحصرأ غریب کسی است که در سرزمین شرک باشد.»^۲

«شیخ طوسی در کتاب امالی به سند خود از حماد سمندری روایت کرده است که گفت: به امام صادق علیه السلام گفتم من وارد سرزمین‌های شرک می‌شوم و در بین ما کسانی هستند که به من می‌گویند: اگر در آن جا بمیری با ایشان محشور می‌شوی. حضرت به من فرمود: ای حماد اگر آن جا باشی آیا امر ما را (ولایت ما را) ذکر می‌کنی و مردم را به آن فرا می‌خوانی؟ گفتم آری. فرمود: پس هنگامی که تو در این شهرها یعنی شهرهای اسلامی هستی آیا ولایت ما را ذکر می‌کنی؟ و مردم را به آن فرا می‌خوانی؟ گفتم خیر. پس به من فرمود: اگر تو در سرزمین‌های شرک بمیری تو مانند یک امت محشور می‌شوی و نور از پیشانیت حرکت می‌کند.»^۳

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۱۵، ص ۹۹.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۱۰۰.

۳. همان.

«از امام صادق علیه السلام از پدرش و ایشان از پدران‌شان روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در

حدیثی فرمود: تعرب بعد از هجرت جایز نیست و همچنین هجرت پس از فتح.»^۱

«محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از حسن ابن محبوب روایت کرده است که گفت: بعضی

از شیعیان همراه من نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشتند و از گناهان کبیره از آن حضرت سؤال

پرسیدند که تعدادشان چند تا است و کدام هستند که موجب وعده عذاب الهی می‌شوند ...

ایشان هفت گناه را گناه کبیره برشمردند: قتل انسان به حرام، عاق والدین، خوردن ربا، هجرت

به سرزمین کفر بعد از هجرت به سرزمین اسلامی ...»^۲

«از عبید بن زراره روایت شده است که گفت از امام صادق علیه السلام در مورد گناهان کبیره سؤال

کردم، ایشان فرمودند گناهان کبیره در کتاب حضرت علی علیه السلام هفت گناه است ... و هجرت از

سرزمین اسلامی به سرزمین کفر (یکی از گناهان کبیره می‌باشد).»^۳

همچنین در کتاب «جواهر الکلام» نیز حدیثی از کتاب حدائق نقل شده است که «تعرب بعد الهجره» را یکی

از گناهان کبیره بر می‌شمرد:

«در کتاب حدائق گفته شده است که آن‌چه که در سوره نساء از آن نهی شده است که خداوند

متعال در این آیه می‌فرماید اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده‌اید دوری جوئید گناهان شما

را می‌پوشانیم ... تعداد این گناهان مختلف بیان شده است: بعضی این گناهان کبیره را هفت

عدد می‌دانند؛ شرک به خداوند متعال، قتل نفس (به حرام) و تهمت ناروای زنا به زن پاکدامن و

شوهر دار، خوردن مال یتیم، زنا، فرار از جنگ و عاق والدین. بعضی تعداد این گناهان را بیشتر

می‌دانند (که یکی از این گناهان کبیره) مهاجرت به سرزمین کفر پس از مهاجرت به سرزمین

اسلامی می‌باشد.»^۴

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۰۲.

۲. همان، ج ۱۵، ص ۳۱۸.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۳۲۲.

۴. نجفی، محمد حسن، *الجواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، چاپ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ ه ق، ج ۱۳، ص ۳۱۶.

۳. ۲. ۴. مصادیق عدم جواز تابعیت مسلمان به کشور کفر

می‌توان برای عدم جواز تابعیت مسلمان به کشور کفر مصادیقی را آورد. یکی از این مصادیق عدم جواز ازدواج زن مهاجری است که در سرزمین اسلامی زندگی می‌کند با مردی که هنوز در سرزمین کفر زندگی می‌کند. عدم جواز ازدواج مرد اعرابی به زنی که مهاجرت به سرزمین اسلامی نموده، و عدم جواز به خارج نمودن این زن از سرزمین اسلامی

«از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمودند: نباید مرد اعرابی (عرب بادیه نشین) با زن مسلمانی که هجرت کرده است ازدواج کند زیرا اعرابی زن مسلمان را از سرزمین مسلمانان که دار الهجره است به سرزمین عرب‌های بادیه نشین می‌برد.»^۱

«از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: جایز نیست که مرد اعرابی با زن مسلمان مهاجرت کرده ازدواج کند چرا که او را از سرزمین هجرت خارج می‌سازد و به جاهلیت وارد می‌کند مگر این که آن مرد سنت پیامبر و حجت الهی را بشناسد، پس اگر این مرد همسرش را در سرزمین هجرت که سرزمین مسلمانان است اقامت دهد می‌توان گفت خود او نیز مهاجر است.»^۲

کراهت امام جماعت شدن فرد اعرابی بر مهاجرین

همچنین امام جماعت شدن فردی که به کشور و سرزمین اسلامی مهاجرت نکرده است بر مسلمانانی که به سرزمین اسلامی مهاجرت کرده‌اند کراهت دارد. علت این کراهت در روایات عدم مهاجرت به کشور و سرزمین اسلامی و این عمل را به عنوان جفا و ظلم بیان می‌شود.

شیخ طوسی، در کتاب «الجمل و العقود فی العبادات» یکی از شروط انتخاب امام جماعت را پیشی گرفتن در هجرت دانسته است و تعرب بعد الهجره را از گناهان کبیره و به منزله ارتداد بر می‌شمرند:

«شایسته و لازم است که در امام جماعت سه شرط گرد آید: ایمان، عدالت و این که وی از همه‌ی افراد حاضر، بهتر و صحیح‌تر قرائت بخواند. حال اگر در قرائت یکسان باشند، آن که فقیه‌تر است مقدم بر دیگران است. و اگر از حیث فقاقت نیز برابر باشند آن که زودتر [از بلاد

۱. حرّ عاملی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۶۲.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۵۶۳.

کفر به بلاد اسلام] هجرت کرده. و اگر در هجرت یکسان باشند آن که سنش بیشتر است. و اگر در سن نیز برابرند آن که زیباتر باشد: این طبقات به این ترتیب حق تقدم دارند. هجرت از بلاد کفر به بلاد اسلام از جمله‌ی واجبات است کما این که تعرب بعد الهجره یعنی برگشتن به بلاد کفر از گناهان کبیره می‌باشد و به منزله‌ی ارتداد شمرده می‌شده است.^۱

همچنین صاحب جواهر رحمته الله، نظر مشهور فقهای متأخر را کراهت امامت فردی که به کشور اسلامی مهاجرت نکرده می‌دانند:

«همچنین در بین فقهای متأخر این فتوا مشهور است که امامت کردن مرد عرب بادیه نشین که همه شرایط امامت جماعت در او موجود است مکروه است که برای مردان مسلمان مهاجر امامت کند ...»^۲

۳.۳. برتری اسلام بر دیگر ادیان

شیخ حر عاملی رحمته الله، روایتی را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که چند ویژگی اسلام را بیان می‌کنند یکی از این ویژگی‌ها برتری اسلام بر دیگر دین‌ها می‌باشد و مسلمانان با پذیرش دین اسلام از افراد با داشتن اعتقاد به دین‌های دیگر بالاتر می‌باشند در نتیجه از نظر اسلام فرد پایین‌تر از لحاظ اعتقادی نمی‌تواند بر امور فرد بالاتر مسلط شود:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: اسلام همچنان به برتری می‌رود، و هیچ دینی بر آن برتر نمی‌شود.»^۳

همچنین ایشان در کتاب وسائل الشیعه دوباره همین روایت را نقل می‌کنند و از عدم ارث بردن کافر از مسلمان صحبت می‌کنند و برای بیان علت عدم ارث بردن کافر از مسلمان این حدیث را بیان می‌کنند:

«حسن بن صالح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود: مسلمان در برابر کافر حاجب می‌شود، و از او ارث می‌برد، و کافر نه حاجب مسلمان می‌شود، و نه از او ارث می‌برد.

۱. طوسی، محمد بن حسن، پیشین، ص ۲۴۴.

۲. نجفی، محمد حسن، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۸۷.

۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، پیشین، ج ۲۶، ص ۱۴.

اسلام همچنان به برتری می‌رود، و هیچ دینی بر آن برتر نمی‌شود. و کفار به منزله مردگانند

که نه حاجب از ارث می‌شوند، و نه ارث می‌برند.^۱

۳.۳.۱. قاعده نفی سبیل

یکی از اصول حاکم بر سیاست خارجی اسلام، که بر تمام روابط خارجی و بین المللی اسلام در زمینه‌های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی حاکمیت دارد و کلیه روابط مسلمانان باید بر اساس آن برنامه‌ریزی شود، اصل مهم و اساسی «نفی سلطه» یا قاعده «نفی سبیل» است. در صورت عملی شدن این اصل و قاعده‌ی فقهی، کفار و بیگانگان کوچک‌ترین راه نفوذ و تسلط سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مسلمانان نخواهند داشت.

این اصل و قاعده‌ی محکم فقهی، ضامن حفظ استقلال اسلام و مسلمانان در تمام زمینه‌هاست؛ از این‌رو، باید آن را دقیقاً شناخت و مورد عمل قرار داد تا راه هر گونه اسارت و بردگی سیاسی و فرهنگی و نظامی و مانند آن به روی مسلمانان بسته، و آزادی و استقلال آنان تضمین شود.^۲

چند تعبیر در آیات و روایات اسلامی، سبب شده است تا مسلمانان به اصطیاد قاعده «نفی سبیل از کفار» پی برند و معتقد به لزوم نفی سلطه از اسلام و کشورهای اسلامی شوند. اهمّ این تعبیر عبارتند از: عدم جعل سبیل برای کافران بر علیه مؤمنان در وحی الهی، علو اسلامی در قوانین موضوعه رسول خدا ﷺ، تلقی شدن کفر در فرهنگ توحیدی به عنوان عدم زندگی معنوی، عزت اسلام و ذلت کفر، برتری حیات بر مرگ در روایات اسلامی. مسلمانان از این تعبیر و با تکیه به متن وحی در آیه ۱۴۱ سوره نساء که فرموده است: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾؛ خداوند هرگز بر [زیان] مؤمنان برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است. نفی «وضع قوانین به نفع کفار و بر ضرر مسلمین» را استنباط نموده‌اند و آن را منافی با حیات معنوی مسلمانان و عزت اسلامی دانسته‌اند. فهم اسلامی از قاعده نفی سبیل هر چند کاملاً مشترک نیست، ولی در فقه شیعه و اهل سنت، فروع بسیار متنوعی وجود دارد که در آن‌ها به بیان مصادیق این قاعده کلیدی پرداخته‌اند. علاوه بر این فروع فقهی و فتاوای فقیهان فریقین، احادیث شیعی و اهل سنت بیانگر فرق میان کفار و مؤمنان است. بنابراین، می‌توان گفت در حقوق اسلامی، مسلمان

۱. همان، ج ۲۶، ص ۱۲۵.

۲. ضیاء بخش، علی، «قاعده نفی سلطه»، ماهنامه معرفت، سال شانزدهم، شماره ۴، تیر ۱۳۸۶ش، ص ۱.

با کافران در بسیاری از ابعاد حقوقی، تفاوت دارند و کافر، حق سلطه بر مسلمانان را ندارد و خداوند مانع چنین سلطه و سبیلی است.^۱

بر اساس این قاعده، خداوند متعال در قوانین و شریعت اسلام، به هیچ روی، راه نفوذ و تسلط کفار بر مسلمانان را باز نگذاشته است. پس شرعاً کافر در هیچ زمینه‌ای نمی‌تواند مسلط بر مسلمانان باشد. به عبارت دیگر، هر گونه رابطه و عملی که منجر به برتری کافر بر مسلمانان باشد انجام آن بر مسلمانان حرام است. بنابراین، نظام جمهوری اسلامی ایران بر پایه محور حفظ عزت و سیادت مسلمانان و نفی سلطه بیگانگان است. از این‌رو، سیاست خارجی اسلام همانند سیاست داخلی‌اش، بر پایه اصولی استوار است که اجرای صحیح آن‌ها، آثار ارزشمندی در پی خواهد داشت که بدون رعایت آن‌ها، ارتباط با ملل و دولت‌های جهان قوام نمی‌یابد و به درستی شکل نمی‌گیرد. این صورت ثابت به اندیشه‌ها و مواضع سیاسی و امور خارجی اعتدال می‌بخشد و آن را از تندروی و کندروی و گرایش‌ها و تنش‌های تباه کننده بازمی‌دارد و به مسیر درست رهنمون می‌گردد و برای پذیرش اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی در جهان، آن‌ها را به خوبی ارائه می‌دهد و نیز از نفوذ فکر و فرهنگ غیر انسانی و طاغوتی پیشگیری می‌کند و گذرگاه سیاست استعماری را مسدود می‌سازد.^۲

«نفی سبیل» از «قواعد ثانویه» فقهی است. در فقه اسلام دو نوع قواعد وجود دارد: یک نوع آن «قواعد اولیه» و نوع دیگرش «قواعد ثانویه» نام دارد. قواعد ثانویه همان قواعد حاکم فقهی هستند و بر دیگر مسائل و قواعد فقهی حکومت دارند؛ یعنی در موارد ویژه، به عنوان یک ضرورت، در جهت دفع ضرر اساسی از کیان اسلام و حاکمیت آن و یا حفظ منافع حیاتی جامعه اسلامی با نام فقهی «عنوان ثانوی»، قواعد اولیه را - از لحاظ عمل - خنثی می‌سازند. به عنوان مثال، همه می‌دانند که تخم مرغ در اسلام از غذاهای حلال می‌باشد؛ اما اگر با تشخیص پزشک خوردن آن موجب ضرر جانی شود، در این‌جا می‌گویند تخم مرغ عنوان ثانوی پیدا کرده و حرام می‌باشد. عنوان اولی آن، عدم ضرر و زیان و حلیت است. عنوان ثانوی آن، ضرر و زیان و حرمت است. در این‌جا آن حلیت، بر اساس قاعده‌ی فقهی مرسوم به «قاعده‌ی لاضرر» تبدیل به حرمت شد. در روابط و سیاست خارجی نیز قاعده‌ی «نفی سبیل» چنین نقشی دارد؛ یعنی حتی در صورتی که قراردادی میان مسلمانان و کفار بسته شده باشد به محض

۱. مراغه‌ای، میرفتاح، «قاعده نفی سبیل»، دائرة المعارف طهور، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۹۴ش، صص ۳۵۰-۳۵۲.

۲. همان.

این که کشف شود این قرارداد به زیان جامعه اسلامی است، قاعده‌ی نفی سبیل خود به خود آن را لغو و باطل می‌سازد، هر چند که قرار داد بسته شده و بر طبق یک قاعده‌ی فقهی دیگر که «وجوب وفای به عهد» نام دارد، فسخ آن جایز نیست، اما به دلیل کشف ضرر، قاعده‌ی نفی سبیل وارد میدان می‌شود و قاعده‌ی «اوفوا بالعهد»، را خنثی و بی‌تأثیر کرده حاکمیت خود را اعمال می‌نماید. و این، بر اساس عنوان ثانویه‌ای است که آن قرارداد پیدا کرده است.^۱

یکی از موارد عمل قاعده‌ی نفی سبیل، نفی ولایت و سرپرستی کافران بر مسلمانان می‌باشد. بر اساس این قاعده، کافر نمی‌تواند هیچ گونه ولایتی بر مسلمان اعم از زن، مرد، کوچک و بزرگ، فرد و اجتماع داشته باشد.

لذا یک کافر و غیر مسلمان نمی‌تواند حاکم، رئیس جمهور و قاضی مسلمانان شود، زیرا این‌ها از مصادیق و انواع ولایت محسوب می‌شوند که قاعده‌ی فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمین آن را نفی می‌کند و مردود می‌دارد.

همچنین از نتایج صریح این قاعده و از مصادیق عدم جواز ولایت کافر بر مسلمان، می‌توان موارد زیر را ذکر کرد: کافر حق ندارد و صحیح نیست که قیم ایتام و بچه‌های صغیر مسلمان شود، چنان که جایز نیست «قیم» مسلمان دیوانه و سفیه باشد. همچنین در صورتی که مسلمانی فوت شود و بچه یا بچه‌های او مسلمان نباشند (کافر باشند) حق تجهیز و کفن و دفن او را ندارند و هیچ لزومی نیز ندارد که دیگر مسلمانان، از آن‌ها اجازه و اذن کفن و دفن بگیرند، آن جنازه متعلق به مسلمین است. عکس مطلب نیز درست است؛ یعنی در صورت کافر بودن والدین و مسلمان بودن فرزندان، حق تجهیز و کفن و دفن فرزند در صورت مرگ با مسلمین است و نه با پدر و مادر کافر. همه این‌ها به خاطر قاعده‌ی نفی سبیل و بسته بودن راه هر گونه تسلط و علو و ولایت کافر بر مسلمان است.

پس، با توجه به مراتب مختلف و گوناگونی که «ولایت» دارد، کافر در هیچ یک از این مراتب جایز نیست بر مسلمان - اعم از فرد و اجتماع - ولایت پیدا کند.^۲

برای تکمیل بحث «نفی سبیل» در این جا فتاوی فقهی فقیه بزرگ و مجدد زمان حضرت امام خمینی، را از کتاب تحریر الوسیله نقل می‌کنیم:

«مسألة ۱ لو غشي بلاد المسلمين أو ثغورها عدوً يخشى منه على بيضة الإسلام

۱. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی/اسلام، چاپ دوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۷۷ش، ص ۳.

۲. همان.

و مجتمعهم يجب عليهم الدفاع عنها بأية وسيلة ممكنة من بذل الأموال و النفوس.

مسألة ۲ لا يشترط ذلك بحضور الامام عليه السلام و إذنه و لا إذن نائبه الخاص أو العام، فيجب الدفاع على كل مكلف بأية وسيلة بلا قيد و شرط.

مسألة ۳ لو خيف على زيادة الاستيلاء على بلاد المسلمين و توسعة ذلك و أخذ بلادهم أو أسرهم وجب الدفاع بأية وسيلة ممكنة.

مسألة ۴ لو خيف على حوزة الإسلام من الاستيلاء السياسي و الاقتصادي المنجر إلى أسرهم السياسي و الاقتصادي و هتن الإسلام و المسلمين و ضعفهم يجب الدفاع بالوسائل المشابهة و المقاومات المنفية، كترك شراء أمتعتهم، و ترك استعمالها، و ترك المراودة و المعاملة معهم مطلقاً.

مسألة ۵ لو كان في المراودات التجارية و غيرها مخافة على حوزة الإسلام و بلاد المسلمين من استيلاء الأجانب عليها سياسياً أو غيرها الموجب لاستعمارهم أو استعمار بلادهم و لو معنويًا يجب على كافة المسلمين التجنب عنها، و تحرم تلك المراودات.

مسألة ۶ لو كانت الروابط السياسية بين الدول الإسلامية و الأجانب موجبة لاستيلائهم على بلادهم

أو نفوسهم أو أموالهم أو موجبة لأسرهم السياسي يحرم على رؤساء الدول تلك الروابط و المناسبات، و بطلت عقودها، و يجب على المسلمين إرشادهم و إلزامهم بتركها و لو بالمقاومات المنفية.^۱

«اگر خطر تسلط سیاسی و اقتصادی دشمن بر جامعه‌ی اسلامی، تا جایی باشد که بیم آن رود دشمن جامعه را به اسارت سیاسی و اقتصادی خود بکشانند و موجب تحقیر و توهین اسلام و مسلمین شود و آنان را تضعیف نماید، در این صورت، بر مسلمین واجب است با وسایلی شبیه آن چه دشمن دارد، از خود دفاع کنند. و دیگر این که مقاومت و مبارزه منفی نمایند؛ مثلاً

۱. موسوی خمینی، روح الله، پیشین، ج ۱، ص ۴۸۵.

تحریم اجناس دشمن و استعمال نکردن آن و قطع رابطه‌ی تجارتی با دشمن و ترک معاشرت با آنها.

اگر روابط تجارتی با کفار، موجب ترس بر حوزه‌ی اسلام شود، ترک این روابط بر تمام مسلمانان، واجب می‌شود. در این‌جا فرقی میان استیلا‌ی سیاسی یا فرهنگی و معنوی دشمن، وجود ندارد.

اگر روابط سیاسی که بین دولت‌های اسلامی و دُولِ بیگانه بسته و برقرار می‌شود، موجب تسلط کفار بر نفوس و بلاد و اموال مسلمانان شود، یا باعث اسارت سیاسی این‌ها گردد، برقراری روابط، حرام و پیمان‌هایی که بسته می‌شود باطل است و بر همه‌ی مسلمین واجب است که زمامداران را راهنمایی کنند و وادارشان نمایند بر ترک روابط سیاسی این‌چنینی، هر چند به وسیله‌ی مبارزه منفی باشد.»

با این همه باید دانست که پذیرا شدن تابعیت خارجی و بی‌اشکال بودن آن مخصوص آن دسته از مسلمانانی است که از آغاز در دار الکفر می‌زیسته و به دار الاسلام مهاجرت نکرده‌اند و گر نه اقامت در دار الکفر مهم‌تر از آن پذیرش تابعیت آن برای مسلمانان ساکن و مقیم دار الاسلام به دلیل تحریم تعرب بعد الهجره ممنوع خواهد بود مگر آن که عناوین دیگری همچون تبلیغ اسلام و امثال این ممنوعیت را به حکم ثانوی بردارد.

گذشته از آن که از نظر دولت اسلامی هر فرد مسلمان در هر نقطه جهان تابعیت این دولت محسوب می‌شود از نظر فردی نیز برای یک مسلمان مؤمن و متعهد پذیرفتن تابعیت دولتی جز دولت اسلامی امکان‌پذیر نخواهد بود. اما اگر در یک تناقض میان ایمان و عمل مسلمانی ولایت کفار و تابعیت دولت آنان را پذیرفت باید دید که وضعیت تابعیت او چه می‌شود و آیا دولت اسلامی این تابعیت خارجی را به رسمیت می‌شناسد؟ روشن است که پذیرش تابعیت دولت خارجی برای مسلمان مقیم دار الاسلام مجاز نیست و عملی غیر قانونی محسوب می‌شود، بنابراین چنین تابعیتی از طرف دولت اسلامی مورد شناسایی واقع نمی‌شود.^۱

۱. دانش پژوه، مصطفی، پیشین، ص ۱۰۹.

نتایج

با توجه به مطالب ذکر شده در فصول این پایان‌نامه نتایج زیر در رابطه با تابعیت به کشور کفر به دست آمده است:

۱- هر فرد در هر جامعه‌ای برای ادامه‌ی حیات اجتماعی خود نیاز به ارتباط با دولت‌ها و حکومت‌ها دارد که این ارتباط به طور قراردادی به عنوان تابعیت شخص به کشور و حکومتی معین تعریف می‌شود.

۲- در رابطه با تابعیت شاخه‌های مختلفی وجود دارد که ممکن است بر حسب قوانین مختلف کشورها انواع تابعیت‌ها برای فرد به وجود آید مانند تابعیت خون و تابعیت خاک.

۳- در انواع کشورها برای تبعه‌ی خویش قوانین مختلفی وضع شده است که این قوانین در بسیاری از کشورهای دنیا مشترک است که به عنوان مثال قانون حمایت از تمامیت ارضی هر سرزمین جزو قوانین اصلی برای تمامی تبعه‌ی کشورهای مختلف است.

۴- تعدادی از قوانین وضع شده در کشورهای کفر برای تبعه‌ی این کشورها با قوانین اسلامی در تضاد کامل است مانند قانون منع حجاب برای زنان.

۵- با توجه به آیاتی که در فصل سوم اشاره شد سلطه‌ی کفار بر مسلمین جایز نیست این در حالی است که یکی از معانی اصلی تابعیت چنانچه در فصل اول ذکر شد پیروی و اطاعت کردن، تابع بودن و پیرو بودن می‌باشد که این آیات بحث تابعیت به کشور کفر را با توجه به معنای تابعیت به طور کامل نفی می‌نماید.

۶- با توجه به روایات بسیاری که تأکید بر عدم جواز هجرت مسلمانی که به کشور اسلامی مهاجرت کرده است که از آن به عنوان حرمت تعرب بعد الهجره یاد شده است می‌توان نتیجه گرفت که هر مسلمانی که به کشور اسلامی مهاجرت نماید یا از طرق مختلف تابعیت کشور اسلامی را اخذ نماید پذیرش تابعیت کشور کفر از جانب وی جایز نمی‌باشد.

۷- قاعده‌ی نفی سبیل که یکی از مهم‌ترین قوائدی است که در تمام ابعاد زندگی اجتماعی مسلمانان در رابطه با کفار در فقه اسلامی مورد استناد قرار می‌گیرد هر گونه سلطه‌ی کفار بر مسلمانان را در هیچ یک از ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مسلمانان مورد قبول ندانسته و با توجه به این قاعده نیز تابعیت به کشور کفر جایز نمی‌باشد.

۸- در انتها با توجه به روایاتی که دالّ بر جواز مهاجرت به سرزمین کفر برای ترویج اسلام و انجام اموری که به نفع مسلمانان است می‌توان نتیجه گرفت که سفر به کشور کفر در صورت حفظ تابعیت اسلامی فرد برای اموری که به نفع خود فرد و جامعه‌ی اسلامی است مانند کارگزاران سفارت‌های کشورهای اسلامی در کشورهای غیر اسلامی و همچنین سفر به منظور کسب علم در صورت عدم خوف تزلزل در دین شخص، جای ایراد نداشته و از نظر اسلام بلامانع است.

فهرست منابع

قرآن کریم

منابع فارسی

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۶۷ ش.
۲. ابراهیمی، نصرالله، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
۳. ارفع نیا، بهشید، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: انتشارات بهتاب، چاپ پنجم، ۱۳۸۲ ش.
۴. آل کجیاف، حسین، بایسته‌های حقوق بین الملل خصوصی ۱، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، ۱۳۹۱ ش.
۵. جمعی از پژوهشگران زیر نظر سید محمود هاشمی شاهرودی، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، چاپ اول، ۱۴۲۶ هـ.ق.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم: نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۷۸ ش.
۷. _____، توحید در قرآن، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۳ ش.
۸. حسینی تهرانی، محمد حسین، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد: انتشارات علامه طباطبائی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ هـ.ق.
۹. خلیل ابوعید، عارف، روابط بین الملل در فقه اسلامی، محقق: ترجمه سید عدنان، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام)، ۱۳۹۱ ش.
۱۰. دانش پژوه، مصطفی، اسلام و حقوق بین الملل خصوصی، (تابعیت و وضعیت بیگانگان)، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ش.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲ ش.
۱۲. سلجوقی، محمد، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: انتشارات نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
۱۳. شکوری، ابوالفضل، فقه سیاسی اسلام، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. صفدری، محمد، حقوق بین الملل عمومی، تهران: نشر دهخدا، ۱۳۴۶ ش.

۱۵. طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ ش.
۱۶. طوسی، محمد بن حسن، الجمول و العقود فی العبادات، ترجمه محمد واعظ زاده خراسانی، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ اول، ۱۳۸۷ ه.ق.
۱۷. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ ش.
۱۸. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳ ش.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه حسین استاد ولی، قم: انتشارات دارالثقلین، چاپ اول، ۱۳۹۰ ش.
۲۰. مراغه‌ای، میر فتح، «قاعده نفی سبیل»، دائرة المعارف طه‌ور، بی‌جا: بی‌نا، ۱۳۹۴ ش.
۲۱. مصاحب، غلامحسین، و دیگران، دائرة المعارف فارسی، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۴ ش.
۲۲. معین، محمد، فرهنگ معین فارسی، تهران: انتشارات زرین با همکاری انتشارات منشا دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ش.
۲۳. مکارم شیرازی، ناصر، و دیگران، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴ ش.
۲۴. منتظری نجف‌آبادی، حسین علی، حکومت دینی و حقوق انسان، قم: ارغوان دانش، چاپ اول، ۱۴۲۹ ه.ق.
۲۵. نصیری، محمد، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: انتشارات آگه، چاپ اول، ۱۳۹۳ ش.

منابع عربی

۲۶. ابن بابویه، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.
۲۷. _____، معانی الأخبار، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ ه.ق.
۲۸. _____، علل الشرائع، قم: کتابفروشی داوری، چاپ اول، ۱۳۸۶ ه.ق.

۲۹. ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه.ق.

۳۰. ابن کثیر، إسماعیل بن عمر، البداية و النهاية، بیروت: انتشارات مكتبة المعارف، ۱۴۲۴ ه.ق.

۳۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع / دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ه.ق.

۳۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت: دار العلم للملايين، چاپ اول، ۱۴۱۰ ه.ق.

۳۳. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، قم: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۹ ه.ق.

۳۴. خویی، ابو القاسم، صراط النجاة (المحشی للخواص)، قم: مکتب نشر المنتخب، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه.ق.

۳۵. الراغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دمشق: دارالعلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ ه.ق.

۳۶. صاحب بن عباد، کافی الکفاة، اسماعیل بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت: عالم الکتاب، چاپ اول، ۱۴۱۴ ه.ق.

۳۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش.

۳۸. عاملی، (شهید اول)، محمد بن مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۷ ه.ق.

۳۹. عاملی، یاسین عیسی، الاصطلاحات الفقهیة فی الرسائل العملية، لبنان: دار البلاغة للطباعة و النشر و التوزيع، چاپ اول، ۱۴۱۳ ه.ق.

۴۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ه.ق.

۴۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: دار الکتاب، ۱۳۶۷ ش.

۴۲. قمی اشعری، احمد بن محمد بن عیسی، النواذر (للأشعری)، قم: مدرسه امام مهدی (علیه السلام)، چاپ اول، ۱۴۰۸ ه.ق.

۴۳. کلینی، ابو جعفر، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ه.ق.

۴۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۴۵. المحقق الحلی، ابولقاسم نجم الدین جعفر ابن الحسن، *شرايع الاسلام*، تهران: انتشارات استقلال، ۱۳۷۰ ش/۱۴۱۲ ه.ق.
۴۶. محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد، *ذخيرة المعاد فی شرح الإرشاد*، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۴۷ ه.ق.
۴۷. مسلم، احمد، *القانون الدولي الخاص*، قاهره: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۹۵ م.
۴۸. موسوی خمینی، روح الله، *تحریر الوسیله*، قم: موسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول، بی تا.
۴۹. میرداماد، محمد باقر الحسینی الاسترآبادی، *الرواشرح السماویه*، به کوشش قیصریه‌ها و الجلیلی، قم: دار الحديث، ۱۴۲۲ ه.ق.
۵۰. نجفی، محمد حسن، *الجواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ ه.ق.

مقالات

۵۱. سروری مقدم، مصطفی، «*مروری بر تفاوت تابعیت، شهروندی و دیگر واژگان مشابه در حقوق ایران، بریتانیا، آمریکا و فرانسه*»، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۸، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۳، صفحه ۱ تا ۱۵.
۵۲. ضیاء بخش، علی، «*قاعده نفی سلطه*»، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، ۱۳۸۹ ش. ماهنامه معرفت، سال شانزدهم، شماره ۴، تیر ۱۳۸۶ ش.
۵۳. محسنی، رضا علی، «*بعباد و تحلیل حقوق شهروندی؛ راهکارهایی برای تربیت و آموزش حقوق شهروندی*»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۹، صفحه ۱۱۷ تا ۱۴۴.

سایت‌ها

۵۴. سایت: <http://globemuslims.com/fa/news/4906>

۵۵. سایت <http://otaghkhabar24.ir/news/55123>



دانشگاه قرآن و حدیث
پریس تهران

جامعة القرآن و الحديث

رسالة لنيل درجة الماجستير

تخصص فقه و المبانى الحقوق الاسلامى

عنوان الرسالة

أُسُسُ وَ الْأَشْكَالُ وَ الْآثَارُ الْمُوَاطِنَةُ الْقَانُونِي لِلْبَلَدِ الْكُفْرِ

الأستاذ المشرف

الدكتور محمد رسايي

الطالبة

مرضيه ايزدي مباركه

موعد المناقشه

ذیحجه ۱۴۳۷

الملخص

وسائل المواطنة تابعة للحقوق السياسية والقانونية والمدنية للشخص إلى بلد أو دولة هو معروف، هي واحدة من أهم القضايا في القانون الدولي. وهذا أمر مهم من أي وقت مضى إلى الكتب والمقالات والعديد من العناوين في هذا الصدد على قانون مكتوب و قد قام الباحثون بتحليل كل من الأبعاد المختلفة لقضية المواطنة. منذ المواطنة إلى البلدان غير الإسلامية لها آثار دينية ومختلف قانونية، الإسلام أيضا ليس غير مبال بها وفي مجال الفقهاء من القرون الماضية السماح أو عدم السماح للقبول المواطنة من البلدان الأجنبية، وقد صدرت فتاوى مهمة. في هذا السياق، فإن الورقة مع الأسئلة الفقهية بعين الاعتبار جنسية بلد هو تجديد وأن المواطن المسلم قانونا التجديف في البلاد، ما يعمل؟ جهود لدراسة قضية المواطنة الكفر. الدراسة، التي تنظم طريقة التحليل وبناء على افتراض أن ضمن فئات فقهاء الإسلام، وناقشت قضية المواطنة الكفر وا وضعت حرمت لمواطنة الكفر على المسلمين ، النتائج، والتي بعد أشهر من دراسة الكتب الشريعة الإسلامية وحصل القانونية أيضا معترف بها تماما فرضية لوضع وتبين البحوث المكاسب الهواء إذا كنت السفر إلى بلدان أخرى لدراسة العلوم أو تشجيع الدين الإسلامي من الاحتفاظ تسوية جنسيتهم كان بلا خلل، ولكن إذا كان الشخص مع رحيل جنسيته المسلمين، حصل على الجنسية التجديف لأسباب مختلفة، بما في ذلك انتهاكا لمبدأ نفي سبيل وتعرب بعدا الهجره وعدم الامتثال لحرمة الدينية للإسلام، من حيث الخطأ القانوني والديني والقانوني وغير مرخص.

كلمات البحث: المواطنة، دار الكفر، دار الاسلام، تعرب بعد الهجره.

Abstract

Citizenship means belonging to the political, legal and civil rights of a person to a country or state is clear is One of the most important issues in international law . This is important as ever to books, articles and multiple titles in this respect the written law And researchers have analyzed each of the different dimensions of citizenship issue. Since citizenship to non-Islamic countries have religious implications and various legal, Islam also not indifferent to it And in the field of Islamic jurists from centuries past to permit or not to permit the acceptance of citizenship of foreign countries, have issued fatwas important. In this context, the present paper with the questions of jurisprudence into account the nationality of the country is blasphemy And that a Muslim citizen legally to the country's blasphemy, what works? Alkfr's efforts to examine the issue of citizenship. This cross-sectional study based on structured, Based on the assumption that under the categories of jurists of Islam and discussed the citizenship issue Alkfr Is placed. And citizenship blasphemy to Muslims is haram, The findings, which after months of studying the books of Islamic law and obtained legal theory to recognized well put. If the achievements of research show that air travel to countries with the aim of studying science or promote their Islamic religion retain their nationality as accepted forms Bella was. But if the person with the departure of his Muslim nationality, citizenship acquired disbelief. For various reasons, including the In violation of the principle of negation mustache, respect Trb after Alhjrj And non-compliance noted at the Sharia of Islam, In terms of legal, religious and legal wrong and is not licensed.

Key words: citizenship, Dar al-kofr, Alkfr, Dar al-Islam,taarob later Alhjrj.



Quran and Hadith University
A Thesis
Presented for
Master degree in Jurisprudence and Islamic law

Title

**Citizenship to Non-Islamic countries: Juridical
Principles, kinds and Consequences**

Supervisor

Dr. Mohammad Rasaei

By

Marzieh Izadi Mobarake

Month and year

September 2016